



نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران

مؤلف:
دکتر سید ابوالقاسم فروزانی

سیمجوریان

نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران

سیمجوریان

نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران

مؤلف

دکتر سید ابوالقاسم فروزانی

عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

انتشارات ایل شاهسون بغدادی

۱۳۸۱

انتشارات ایل شاهسون بقدادی
تهران، صندوق پستی ۱۹۸۳۵/۳۱۶، تلفن ۸۰۳۲۷۱۰



سیمجوریان

نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران

مؤلف: دکتر ابوالقاسم فروزانی

ویراستار: ناشر

طراح جلد: لاله سلطانمحمدی

حروفچینی و صفحه آرایی: نادر کثیری

نمونه خوان: افسانه حسنی

نوبت و محل چاپ: چاپ اول، تهران ۱۳۸۱

شمارگان: ۲۰۰۰

فروست: ۵

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

شابک: ۹۶۴-۹۲۹۳۸-۴-۱

همه حقوق محفوظ است.

فروزانی، ابوالقاسم ۱۳۳۵-

سیمجوریان: نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران/مؤلف: ابوالقاسم فروزانی. - تهران: ایل

شاهسون بقدادی، ۱۳۸۱

پازده، ۱۲۱ ص: (ایل شاهسون بقدادی؛ ۵)

ISBN 964-92938-4-1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۱۰۹]-۱۱۲؛ همچنین به صورت زیر نویس

۱. ایران - تاریخ - سیمجوریان ۳۰۰-۳۸۷ ق. الف. عنوان.

۹۵۵/۰۳۷۸

۹ ص/۶۷۹ DSR

۸۱-۱۱۲۲۲ م

کتابخانه ملی ایران

فهرست

نه	مقدمه
۱	فصل اول. ترکان در فراز و فرود روزگار
۳	ساسانیان و ترکان
۴	الف - اتحاد ساسانیان و ترکان
۵	ب - رویارویی ساسانیان و ترکان
۷	مسلمانان و ترکان
۱۲	ترکان در سپاه سامانیان
۱۵	فصل دوم. سیمجور، سر دودمانی شایسته
۱۷	سیمجور در سیستان
۱۹	سیمجور در قهستان
۲۱	سیمجور در دولت امیر نصر سامانی
۲۲	نقش سیمجور در استمرار قدرت سیمجوریان
۲۵	فصل سوم. ابراهیم سیمجور، سپهسالار فاضل
۲۶	ابراهیم سیمجور و مدارج ترقی
۲۷	ابراهیم سیمجور سپهسالار خراسان
۳۱	ابراهیم سیمجور در واپسین ایام زندگانی
۳۳	فصل چهارم. ابوالحسن سیمجوری، سپهسالار داهی
۳۴	ابوالحسن سیمجوری، سپهسالار خراسان
۳۶	سپهسالاری دوباره ابوالحسن سیمجوری
۳۸	ابوالحسن سیمجوری و امیر نوح بن منصور
۳۹	برکناری ناصرالدوله ابوالحسن سیمجوری از سپهسالاری
۴۴	ابوالحسن سیمجوری و زمینه‌های بازگشت به قدرت
۴۵	ابوالحسن سیمجوری و قتل عتبی
۴۷	ابوالحسن سیمجوری و ابوالعباس تاش

۴۹	سومین دوره سپهسالاری ابوالحسن سیمجوری
۵۱	سرانجام سپهسالار
۵۱	قضاوت درباره ابوالحسن سیمجوری

فصل پنجم. ابوعلی سیمجور سپهسالار گردنکش

۵۵	ابوعلی سیمجور بر پلکان پیشرفت
۵۶	ابوعلی سیمجوری سپهسالار خراسان
۵۷	نزاع ابوعلی سیمجوری و فایق خاصه
۵۸	آغاز عصیان سپهسالار ابوعلی سیمجور
۵۹	ابوعلی سیمجوری و اتحاد با بغراخان قراخانی
۶۰	ابوعلی سیمجوری و اتحاد با فایق
۶۳	استمداد امیر نوح از سبکتگین
۶۴	ابوعلی سیمجور و جنگ رخنه
۶۸	شکست ابوعلی سیمجوری در جنگ طوس
۷۰	جدایی ابوعلی سیمجور و فایق
۷۱	ابوعلی سیمجوری و خوارزمشاه
۷۳	فرجام روزگار ابوعلی سیمجور
۷۵	ابوعلی سیمجوری فرمانروایی اهل منبر و محراب
۷۷	

فصل ششم. ابوالقاسم آخرین امید سیمجوریان

۸۳	ابوالقاسم سیمجوری و تلاش برای کسب قدرت
۸۴	ابوالقاسم سیمجوری و رویارویی با سبکتگین
۸۵	ابوالقاسم سیمجوری در پناه آل بویه
۸۶	ابوالقاسم سیمجوری و بگتوزون
۸۷	امیر محمود غزنوی و سیاست انتظار
۸۸	قتل منصور، بهانه محمود
۹۰	اتحاد ابوالقاسم سیمجوری با فایق و بگتوزون
۹۱	ابوالقاسم سیمجوری در پناه امیر محمود
۹۲	قیام منتصر
۹۳	ابوالقاسم سیمجوری و منتصر
۹۴	شمه‌ای درباره ابوالقاسم سیمجوری
۹۷	

نتیجه

۱۰۵	شجره‌نامه‌ها
۱۰۷	نقشه
۱۰۹	کتابنامه
۱۱۳	فهرست اعلام

به شکرانه برخورداری از موهبت دوستی دیرین با جناب آقای دکتر
عبدالرسول خیراندیش این کتاب را به محضر ایشان تقدیم می‌نمایم.
مؤلف

مقدمه

استحکام قدرت ریشه‌دار برخی از خاندان‌های برگزیده (اشراف) در پاره‌ای مناطق در ایران پیش از اسلام، اعتبار آنان را تا حد سلسله‌های محلی افزایش داده بود. همچنین بعضی از خاندان‌های ممتاز در امور حکومتی ایران نقشی غیرقابل انکار داشتند. پاره‌ای اوقات نیز کشاکش خاندان سلطنتی با دیگر خاندان‌های برگزیده موجب آسیب بر اقتدار ملی و طمع‌ورزی دشمنان به خاک ایران می‌گردید. با ورود اسلام به ایران و سقوط شاهنشاهی ساسانی خاندان‌های بزرگ و اشراف زمیندار از میان رفتند، اما دهقانان خرده مالک و دیوران در نظام جدید نیز کمابیش اعتبار خویش را محفوظ داشتند. آنان که در تاریخ ایران اسلامی با عنوان اهل بیوتات معروف گردیدند، علاوه بر آن که به مرور موفق شدند در دستگاه خلافت اموی و عباسی رخنه نمایند، توانستند در پاره‌ای نقاط ایران صاحب نفوذ شوند. از آن جمله آل سامان که خود را از بازماندگان خاندان برگزیده مهران می‌دانستند، حکومت بخشی بزرگ از ایران را به دست آوردند. و این موضوع حکایت از استمرار قدرت خاندان‌های ممتاز علی‌رغم جذر و مدهای روزگار دارد.

اما مسئله تازه و بی‌سابقه آن است که در عهد حکومت سلسله‌ای از بازماندگان اشراف قدیم ایرانی، یعنی سامانیان، خاندانی ترک تبار که به استناد نام جدشان «سیمجور» به «آل سیمجور» یا «سیمجوریان» معروفند، به منصف ظهور رسیده و با قدرت روزافزون خویش در تحولات سیاسی ایران در زمان سامانیان نقشی تعیین‌کننده یافتند. سیمجوریان به شرحی که خواهد آمد، ابتدا در دولت سامانیان مصدر خدماتی

مهم گردیدند و در ازای خدمات خویش به کسب قدرت و ثروت موفق شدند، اما بعد از تحولاتی که در نظام داخلی حکومت سامانی رخ داد، سیمجوریان ابتدا در برابر سامانیان خودسری پیشه کردند و سپس اندیشهٔ برپایی حکومتی مستقل را در سر پروراندند. اما به واسطهٔ پاره‌ای رویدادها، تلاش آن‌ها در آخرین مراحل با شکست روبرو گردید.

عمدهٔ تقلای سران سیمجوری در راه افزایش نفوذ و استحکام قدرت خویش در قرن چهارم هجری صورت گرفت که واجد یکی از پیچیده‌ترین اوضاع سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران می‌باشد. در آن زمان سامانیان وفادار به خلافت عباسی که بعد از سرکوب صفاریان عصیانگر بر ضد خلیفه، حکومت خراسان و سیستان را نیز به قلمرو خود افزوده و با تحریک دستگاه خلافت در طبرستان نیز صاحب نفوذ شده بودند، حکومتی توانمند به نظر می‌آمدند. اما به زودی آنان علاوه بر مشکلات خارجی با خودسری‌های بزرگان دست‌پروردهٔ حکومتشان روبرو گردیدند.

علویان طبرستان که از اساس با خلافت عباسی سازگاری نداشته و برای برپایی حکومتی بر پایهٔ معتقدات شیعه تلاش زیادی به کار بسته بودند، توسط «اسفار» که از حمایت سامانیان برخوردار بود، سرکوب شدند. اما به سبب وقوع حوادثی، مردآویج زیاری در طبرستان به قدرت رسید و سلسلهٔ زیاری را بنیان گذاشت. علی بویه یکی از سرداران مردآویج بعد از رویارویی با او نخستین سلسلهٔ مقتدر شیعی را پایه‌گذاری کرد. سلسلهٔ آل‌بویه که بر مناطق وسیعی از ایران و عراق عرب فرمانروایی می‌کردند در امور خلافت عباسی نقشی سرنوشت‌ساز به عهده داشتند.

آل‌بویه و آل‌زیار از آغاز قدرت‌یابی خویش با یکدیگر کشمکش‌ها داشتند و سامانیان علی‌رغم مصلحت بویان از آل‌زیار پشتیبانی می‌کردند. به تلافی این کار، آل‌بویه نیز عاصیان بر حکومت سامانی را تقویت می‌نمودند.

در این میانه عنصر ترک که از قرن سوم هجری توسط خلیفه معتصم به پایگاه بلند سیاسی و اجتماعی رسیده بود، قدرتی چشمگیر یافته و علاوه بر دستگاه خلافت، در ارکان حکومت‌های تابع خلافت نیز صاحب نفوذ گردیدند. آنان همچنین در آن سوی فرارود (ماوراءالنهر) نیز به قدرتی منسجم دست‌یازیده و سلسلهٔ ایلک خانیه (قراخانیان) را تشکیل داده بودند. به غیر از این‌ها آلپتگین سردار ترک نژاد سامانیان که با به خطر افتادن موقعیت خویش، خراسان را به سوی غزنه ترک کرده بود، بنیان‌گذار

قدرتی شده بود که سالیان بعد غلام ترک او سبکتگین و فرزندش محمود از آن بهره‌برداری کاملی کردند.

چگونگی حضور ترکان در عرصه تحولات سیاسی آسیای مرکزی و گسترش تدریجی قلمرو آنان، روابط متغیر ایرانیان و ترکان بر اساس مقتضیات زمان، ورود ترکان به دنیای اسلام و سرانجام حضور رو به تزاید ترکان در سپاه سامانیان مسائل مقدماتی مورد بررسی در این پژوهش هستند. اما رسالت اصلی این تحقیق بررسی خاستگاه نژادی و طبقاتی خاندان سیمجوری و چگونگی احوال و اعمال سران این خاندان و روابط متنوع آنان با حکومت سامانی می‌باشد. حرکت‌های سیاسی سیمجوریان جهت کسب استقلال و پیوندهای مصلحتی آنان با دیگر قدرتمندان و علل عدم توفیق سیمجوریان در اهداف خویش از دیگر مباحث مورد توجه این پژوهش است. آنچه سرانجام به طور غیرمنتظره نمایانده می‌شود آن است که خواهیم دید آنان که از بازار هرج و مرجی که در نتیجه درگیری‌های سامانیان و سیمجوریان رایج شده سود می‌برند، نه سامانیان و بویان هستند و نه زیاریان و سیمجوریان. آری، تنها قراخانیان و غزنویان با استفاده از آن اوضاع و احوال موفق شدند به قلمرو سامانیان هجوم آورند و با سقوط آن سلسله بر ملک آنان مسلط شوند. اما در حقیقت تلخ‌ترین پی‌آمد مهم کشاکش سامانیان و سیمجوریان، پایان سیادت سیاسی اخلاف آریاییان (یعنی سکنه بومی فرارود) و افول مقام اجتماعی و پویایی فرهنگی آنان در سرزمین کهن آریایی (فرارود) بود.

فصل اول

ترکان در فراز و فرود روزگار

مطالعه در تاریخ ترکان به دلایل گوناگون کاری بسیار دشوار است. از جمله مشکلات موجود بر سر راه محققان آن است که غالب منابع مکتوب تاریخ ترکان به زبان‌هایی جز زبان ترکی نوشته شده‌اند.^۱ براین اساس است که به عنوان مثال باتمام تلاش‌هایی که توسط محققان انجام گرفته، هنوز دیدگاهی واحد درباره معنا و منشأ واژه «ترک» وجود ندارد.^۲ همچنین از آنجا که در باب تاریخ دولت‌های چادر نشین استپ^۳ها تنها اطلاعاتی

۱. واسیلی ولادیمیر بارتولد، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶)، ص ۱۴-۱۳. ساندرز می‌گوید: «منابع درباره اوائل تاریخ ترک تقریباً همه چینی و بیزانسی هستند». رک: ج. ج. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱)، ص ۲۸. بارتولد که در مورد ترکان تحقیقات ارزنده‌ای انجام داده معتقد است که «درباره ترک‌هایی که در بخش غربی آسیای میانه مستقر شدند و در حوزه نفوذ فرهنگ اسلامی قرار گرفتند، اطلاعات تاریخی بیشتر از منابع فارسی و تا حدودی هم از منابع عربی به ما رسیده است» رک: بارتولد، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ص ۱۴.

۲. راجع به معنا و منشأ واژه «ترک»، بارتولد با استفاده از دیدگاه‌های دیگر صاحب نظران فرضیاتی ارائه داده است. رک: بارتولد، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ص ۴۳-۴۲. در مورد واژه ترک، ساندرز می‌گوید وقایع نگاران چینی «برای این واژه معنی‌های گوناگونی قائل می‌شدند: به عنوان اسم معنی، آن را نیرو یا توانایی معنی می‌کردند و به عنوان اسم ذات آن را به معنی کلاه خود می‌گرفتند، زیرا در رشته کوه‌های التایی تپه‌ای که قدیم‌ترین اقامتگاهشان بود به کلاه خود شباهت داشت». رک: ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۲۹. همچنین در مورد معانی واژه ترک، رک: محمد بن حسین بن محمد کاشغری، دیوان لغات الترک، ترجمه سید محمد دبیر سیاقی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵)، ص ۴۴۶-۴۴۵.

۳. راجع به ویژگی‌ها و حدود جغرافیایی استپ یا به قول ساندرز «جایگاه منحصر به فرد چادر نشینان چوپان»، رک: ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۲۳-۲۲.

اجمالی در منابع چینی یافت می‌شود،^۱ نمی‌توان به روشنی از دوران اقتدار سیاسی ترکان قبل از قرن ششم میلادی سخن گفت. آنچه مسلم است این است که در قرن پنجم میلادی ترکان در زمره اقوامی بودند که در قلمرو مغولان در بخش‌های شمالی بیابان «گوبی»^۲ می‌زیستند و از آنان فرمانبرداری داشتند. در اواسط قرن ششم میلادی روابط ترکان و مغولان به تیرگی گرایید و ترکان با فرمانروایان مغول خویش رویاروی شدند.^۳ سرانجام پیروزی از آن ترکان گردید و آن قوم به رهبری بومین^۴، که بعداً لقب خاقان یافت، قلمرو مغولان را تصرف کردند.^۵

حوزه حکومت تازه تأسیس ترکان به سرعت گسترش یافت و از مغولستان تا کوه‌های اورال را شامل گشت.^۶ بعد از درگذشت خاقان بومین در سال ۵۵۲ یا ۵۵۳ م، فرزندش مو-هان به عنوان خاقان بر تخت فرمانروایی نشست.^۷ همچنین ایستمی^۸ (برادر خاقان بومین) با لقب پر اهمیت (بیغو)^۹ بر نواحی بزرگی شامل اراضی چراگاه ایرتیش^{۱۰} سفلی و دره‌های یولدوز، چو و تلاس (در آسیای مرکزی) حکمرانی یافت.

۱. بارتولد، تاریخ ترک‌های آسیای میانه، ص ۳۲.
۲. صحرای گوبی میان دیوار بزرگ چین و منچوری واقع است. رک: ساندرز، تاریخ فتوحات مغول. ص ۲۲/ راجع به معنای واژه گوبی ساندرز می‌گوید «گوبی در زبان مغولی اسم خاص نیست بلکه یک اصطلاح عمومی است درباره قطعه زمینی که گل سخت یا سنگ‌های پراکنده رویش را پوشانده باشد». رک: ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۱۹۸.
۳. راجع به علت تیرگی روابط ترکان و مغولان، رک: رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، ص ۱۵۸.
۴. بومین نام ترکی رهبر تو-کیوها (ترکان) بود و نام چینی او «تومین» بوده است. رک: رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۱۵۸.
۵. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۳۰-۲۹/ مغولان (ژوان - ژوان‌ها) بعد از شکست از ترکان به سر حد چین پناه بردند. رک: گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص ۱۵۸-۱۵۹.
۶. نادر بیات، تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام (تهران: نشر ایرانشهر، ۱۳۷۶)، ص ۱۳.
۷. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۳۰-۲۹/ گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۵۹.
۸. ایستمی به رسم الخط چینی «چه تیه می» نوشته می‌شد. رک: گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۵۹.
۹. ابو عبدالله خوارزمی جتویه (مغرب ییغویه) را عنوان فرمانروایان غزیه (ترکان غز) دانسته است. وی می‌گوید خرلخته (ترکان خرلخ) نیز فرمانروایان خود را با این عنوان می‌نامیده‌اند. رک: ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲)، ص ۱۱۴.
۱۰. ایرتیش نام رودخانه‌ای است که از دامنه‌های غربی ارتفاعات آلتایی در شمال سین کیانگ ایغور (در ترکستان چین) سرچشمه می‌گیرد و بیش از ۳۵۰۰ کیلومتر طول دارد. رک: ابو الفضل عشقی و هادی قنبرزاده، ویژگی‌های جغرافیایی آسیای میانه و قزاقستان (مشهد: نشر نیکا، ۱۳۷۴)، ص ۵۹.

بدین ترتیب می‌توان گفت که پس از بومین امپراتوری ترکان به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد^۱ و ایستمی در واقع بنیان‌گذار امپراتوری ترکان غربی است. ایستمی در جریان گسترش قلمرو ترکان غربی در تالاس (طراز) با نیروی مقتدر هیتال‌ها روبرو گردید.^۲ بدین ترتیب برای ترکان یافتن متحدی قوی و با انگیزه برای سرکوب هیتال‌ها (هیتال‌ها) ضرورت یافت. در چنین احوالی به دلایلی که در پی خواهد آمد، ایجاد ارتباط با پادشاه ساسانی در رأس برنامه‌های ایستمی قرار گرفت.

ساسانیان و ترکان

از میانه سده پنجم میلادی هیتال‌ها در شرق و شمال شرقی قلمرو ایران با ساسانیان همسایه بودند. روابط هیتال‌ها با ایرانیان در دوران پادشاهی ساسانیان بیشتر اوقات غیردوستانه بود و رویارویی با صحراگردان هیتال برای سپاه ساسانیان دشواری بسیار داشت.^۳ علت این موضوع آن بود که هیتال‌ها جنگاورانی سبک اسلحه و پر تحرک بودند و سپاه سازمان یافته سنگین اسلحه و پر بار و بنه ساسانی در مبارزه با صحراگردان تیز تک کارآمد نبود. دامنه تجاوزات هیتال‌ها به کشور ساسانی و تصرف قسمت‌هایی مهم از ایران در حال گسترش بود و ایرانیان برای ایستادگی در برابر هیتال‌ها بهایی سنگین می‌پرداختند.^۴ در چنین احوالی حضور نیرویی نوظهور که با عنوان امپراتوری ترکان

۱. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۳۱.

۲. رنه گروسه معتقد است که هیاطله (هیتال‌ها) همان «هون»‌ها هستند و «هون‌های هفتالیت عشیره‌ای بوده‌اند ترک و مغول که ظاهراً جنبه مغولی آن‌ها بر جنبه ترکی غالب بوده است» رک: گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۳۷. اما ریچارد فرای ضمن اقرار به این که «تعیین ترکیب نژادی خیون‌ها یا هیتالیان کاری است بس دشوار» عقیده دارد که این‌ها در اصل ایرانی بوده‌اند اما با نژاد آلتایی (هون‌ها) نیز پیوند یافته بودند. رک: ریچارد ن. فرای، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۳۶۴.

۳. راجع به روابط هیتال‌ها (هفتالیت‌ها) با ساسانیان، رک: محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، ج ۴، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴)، ص ۶۳۵-۶۲۸. همچنین راجع به جنگ‌های «پیروز» پادشاه ساسانی با خوشنواز فرمانروای هیاطله و کشته شدن پیروز در معرکه جنگ با آنان و نیز جنگ سوفرای سردار ساسانی با خوشنواز و سرکوب هیاطله توسط او، رک: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ج ۶، به تصحیح ژول مول (تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۳)، ص ۴۸-۶۰.

۴. آرتور کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۳۲۰-۳۱۶.

غربی مشهور است، در صحنه تحولات سیاسی و نظامی منطقه، معادلات جدیدی را مطرح کرد. در این میان ایرانیان و ترکان به خوبی دریافته‌اند که همکاری آنان با یکدیگر می‌تواند منافع طرفین را در پی داشته باشد و اهدافشان را عملی سازد. از آنجا که روابط ساسانیان با امپراتوری تازه تأسیس ترکان غربی بر اساس اوضاع و عوامل گوناگون در ادوار مختلف فراز و نشیب‌های فراوان داشت، لازم است که این روابط را ذیل دو عنوان جداگانه بررسی نماییم.

الف - اتحاد ساسانیان و ترکان

از آنجا که ساسانیان از هیتال‌ها آسیب فراوان دیده و درصد تلافی بودند، می‌توانستند متحدانی قابل اعتماد برای ترکان به شمار آیند. بر این اساس ییغوی ترکان (ایستمی) برای اتحاد با ایرانیان پیشگام گردید.^۱ در آن زمان در ایران خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) فرمانروایی داشت. نظر به این که اتحاد با ترکان بر ضد هیاطله برای ایرانیان نیز منافع قابل توجهی در برداشت، پیشنهاد ایستمی با استقبال دربار ایران روبرو گردید. سرانجام پیمان اتحاد میان ایرانیان و ترکان بسته شد و برای استواری آن، ایستمی دختر خود را به ازدواج انوشیروان در آورد.^۲ در نتیجه همکاری ایرانیان و ترکان، دشمن مشترک آن‌ها یعنی هیتال‌ها از میان رفتند (در حدود سال ۵۶۵ م) و متصرفات آن قوم مغلوب میان متحدین تقسیم گردید. بر اساس توافق ایستمی و انوشیروان، سرزمین سغد به ترکان تعلق یافت و ایرانیان بلخ (باختران) را دوباره به دست آوردند.^۳ از آن پس مرز میان کشور ایران و قلمرو ترکان از غرب بلخ می‌گذشت و احتمالاً در طول رودخانه مرغاب قرار داشت.^۴ اما روابط دوستانه ایرانیان و ترکان چندان پایدار نماند و به شرحی

۱. گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۶۰-۱۵۹.

۲. گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۶۰-۱۵۹/ ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۳۱/ طبری می‌گوید «مادر هرمز (پسر انوشیروان) دختر خاقان بزرگ بود»، رک: طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲۴/ مهران ستاد که پیری خردمند و کارآزموده بود، در رأس هیأتی از جانب انوشیروان برای خواستگاری از دختر خاقان ترک به دربار او اعزام گردید. راجع به سفارش‌های انوشیروان به مهران ستاد در مورد ملاک‌های انتخاب همسر آینده پادشاه ساسانی، فردوسی داستانی دلکش دارد. رک: فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۱۷۷-۱۷۱.

۳. گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۶۰.

۴. آ. بلنیتسکی، خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، ترجمه پرویز ورجاوند (تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۴)، ص ۱۶۷.

که خواهیم دید، طرفین با یکدیگر دشمنی آغاز کردند.

ب - رویارویی ساسانیان و ترکان

ایستمی بعد از آن بر سرزمین‌های واقع در شمال رود جیحون مسلط شد و قدرتی چشمگیر به دست آورد، تصمیم گرفت تجارت ابریشم با بیزانس را که در انحصار ایران بود، در اختیار خویش درآورد. وی برای این کار سفیری از اهالی سغد به نام مانیخ به نزد انوشیروان فرستاد اما تقاضای او از جانب ایران پذیرفته نشد. بعد از آن ایستمی مصمم شد با بیزانس بر ضد ایران متحد شود. این بار نیز مانیخ به عنوان سفیر ایستمی از راه رودخانه ولگا و قفقاز به قسطنطنیه رفت (سال ۵۶۷ م). پیشنهادهای سفیر ایستمی به گرمی از جانب امپراتور روم شرقی (ژوستینی دوم) پذیرفته شد و او با اعزام نماینده تام‌الاختیار به نزد ایستمی، بر ضد ایرانیان با ترکان هم پیمان گردید. در همین حال نماینده ایران در نزدیکی تالاس به ملاقات ایستمی رفت، اما با رفتار نامناسب ترکان روبرو گردید و ایستمی به ایران اعلان جنگ داد.^۱ باری، در عهد انوشیروان بیغوی ترک، ایران را مورد هجوم قرار داد، اما دژهای استوار نظامی که خسرو انوشیروان برای محافظت از مرزهای دولت ساسانی در مناطق شمالی ایران تأسیس کرده بود، مانع موفقیت ترکان در اهداف خویش گردید.^۲

هم زمان با نبردهای ترکان و ایرانیان، دولت بیزانس هم بر اساس پیمان با ترکان به ایران حمله کرد (سال ۵۷۲ م).^۳ در این احوال روابط ترکان و بیزانس روز به روز گرم‌تر می شد و سفرای متعددی از جانب طرفین به دربار یکدیگر اعزام می گردیدند. در سال ۵۷۶ م. امپراتور بیزانس (تئودور دوم) سفیری به نزد ایستمی فرستاد اما کمی قبل از ورود او ایستمی در گذشته بود و جانشین او «تاردو» که از پیمان اتحاد بیزانس با هیتال‌های مهاجر به روسیه جنوبی ناراحت بود، سفیر بیزانس را به سردی پذیرفت.^۴

۱. گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۶۲-۱۶۱.

۲. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۹۷.

۳. گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۶۲.

۴. گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۱۶۳. در همین ملاقات بود که خان ترک با نشان دادن انگشتان خود به سفیر قیصر تئودیوسیوس گفت: «شما رومی‌ها مانند ده انگشت ده زبان دارید و همه زبان‌ها از

سردی روابط امپراتوری ترکان غربی و بیزانس مانع جنگ ترکان با ایرانیان نگردید و در سال ۵۸۹-۵۸۸ ترکان بلخ را به تصرف درآورده تا هرات پیشروی کردند.^۱ در آن زمان هرمزد چهارم (هرمز ترک‌زاد) پادشاه ایران بود. وی بهرام چوبین سردار نام‌آور ایرانی را برای جنگ با ترکان مأموریت داد. بهرام چوبین با کارایی نظامی و تدبیر خردمندانه در نبرد با ترکان پیروزی چشمگیری به دست آورد.^۲ وی برای پی‌گیری فتوحات نظامی خویش و یکسره کردن نبرد با ترکان به فرارود^۳ لشکر کشید و «بیکند» مرکز ناحیه بخارا را تصرف نمود.^۴ پیروزی ناباورانه بهرام چوبین اعتباری ویژه برای دولت ایران به ارمغان آورد، اما درگیری‌های بهرام چوبین و هرمزد ساسانی و نیز جنگ بهرام چوبین با خسرو پرویز ساسانی موجب گردید که دولت ساسانی از این فتح بزرگ بهره‌برداری لازم را ننماید.^۵

به هر حال در اواخر حکومت ساسانیان، ترکان در فرارود سیطره سیاسی داشتند. در سال ۶۵۱ م. بعد از آن که یزدگرد ساسانی در هنگام عقب‌نشینی در برابر مسلمانان به خراسان وارد شد، ظاهراً ماهویه سوری (مرزبان مرو) با همدستی ترکان یزدگرد را سرکوب کرد. کمی بعد ماهویه به سرزمین سغد چشم دوخت اما در نبردی که میان او و ترکان روی داد شکست خورد و کشته شد. در سال ۶۵۶ م. امپراتور چین سرزمین ترکان

←

فریب‌دادن و پیمان شکستن می‌باشند و به من نوعی و به رعایای من نوع دیگر سخن می‌گویند و مللی که با شما آشنا می‌شوند یکی پس از دیگری از گفته‌های پر از مکر شما فریب می‌خورند ... به شتاب برگردید و آقای خود را آگاه کنید که ترک نه دروغ می‌گوید و نه دروغ‌گو را می‌بخشد ... رک: عباس مهرین شوشتری، همسایگان ایران در عصر ساسانیان (تهران: نگاه مطبوعاتی عطایی، بی‌تا)، ص ۸۳.

۱. گروسه، امپراتوری صحرائوردان، ص ۱۶۴.

۲. ابن واضح یعقوبی، ج ۱، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶)، ص ۲۰۶-۲۰۴.

۳. راجع به فرارود، رک: سید ابوالقاسم فروزانی، «جغرافیای تاریخی فرارود»، ایران شناسخت، شماره

۹ (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷)، ص ۲۲۰-۱۸۰.

۴. ریچارد ن، فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۳۰.

۵. راجع به درگیری‌های بهرام چوبین و هرمز و نیز نبردهای او با خسرو پرویز، رک: ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (تهران: نشر نی، ۱۳۶۴)، ص ۱۳۰-۱۱۱/ در این مورد همچنین رک: آ. ای. کولسینکف، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م. ر. یحیایی (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۵۷)، ص ۱۵۵-۱۲۷.

غربی را مورد حمله قرار داد. در آن سال فرمانروای ترکان (یشباراخان) مقاومتی چشمگیر از خود نشان داد اما سرانجام شکست خورد و به اسارت درآمد. با مرگ یشبارا در سال ۶۵۹ م. قدرت امپراتوری ترکان غربی فرو پاشید^۱ و بعد از آن در فرارود دوباره فرمانروایان محلی قدرت یافتند.

مسلمانان و ترکان

روابط ترکان و اعراب مسلمان با ستیزه‌جویی آغاز گردید. یکی از نخستین رویارویی‌های جدی ترکان و اعراب به اواسط قرن اول هجری باز می‌گردد. در عهد خلافت معاویه، والی خراسان عبیدالله بن زیاد (۵۵-۵۳ ه.ق) در رأس سپاهی بیست و چهار هزار نفری از رودخانه جیحون عبور کرد و به بیکند (در حوالی بخارا) آمد. در آن حال فرمانروای بخارا که زنی با عنوان خاتون بود، از ترکان برای رویارویی با مسلمانان یاری خواست. هر چند جمعی بسیار از ترکان به کمک فرمانروای بخارا به مقابله با اعراب شتافتند اما سرانجام مسلمانان پیروز شدند و خاتون خراج‌گزار دستگاه خلافت اموی گردید.^۲ کمی بعد، در زمانی که سعید بن عثمان حاکم خراسان بود، خاتون بخارا از پرداخت خراج به مسلمانان خودداری ورزید. سبب آن بود که جماعتی زیاد از اهالی فرارود و تعدادی بسیار از ترکان به یاری خاتون آمده بودند. اما این بار نیز پیروزی از آن اعراب مسلمان شد.^۳

در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۹۹ ه.ق) سرداری به نام عبدالله بن معمر یشکری از جانب حاکم خراسان به ماوراءالنهر (فرارود) رفت. وی تصمیم گرفت که از آنجا به جانب چین لشکرکشی نماید، اما در محاصره ترکان افتاد و با پرداخت «فدی» جان خود را باز خرید.^۴ در سال ۱۳۴ ه. ق کاوشین چه نایب السلطنه چین در آسیای مرکزی با تودون پادشاه ترک سرزمین چاچ (تاشکند) که تحت‌الحمایه چین بود،

۱. عنایت‌الله رضا، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۲۰۳-۱۹۱.

۲. احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل (تهران: نشر نقره، ۱۳۶۷)، ص ۵۷۱.

۳. همان، ص ۵۷۲.

۴. همان، ص ۵۹۴.

در افتاد. بهانه او این بود که تودون در حفظ مرزها کوتاهی کرده است. سرانجام کائوسین چه به جانب چاچ لشکر کشید و پس از قتل تودون اموال او را تصرف کرد. این رفتار موجب شورش طرفداران تودون گردید و پسر تودون علاوه بر استمداد از ترکان قرق از ابومسلم خراسانی یاری خواست. ابومسلم در پاسخ به درخواست پسر تودون برای رویارویی با کائوسین چه سپاهیان بسیاری را به رهبری زیاد بن صالح از سغد به چاچ فرستاد. در نبردی که میان متحدین و کائوسین چه در کنار رودخانه طراز روی داد، نایب السلطنه چین شکست یافت و هزاران چینی اسیر شدند.^۱

ترکان در قیام المقنع (هاشم بن حکیم) نیز به یاری او آمدند. بعد از آن که خلیفه مهدی (۱۶۹-۱۵۸ ه.ق) برای سرکوب طغیان المقنع به نیشابور آمد، المقنع جهت رویارویی با مسلمانان «ترکان را بخواند و خون و مال مسلمانان برایشان مباح گردانید و از ترکستان لشکرهای بسیار به طمع غارت بیامدند».^۲ در اواخر عهد خلافت هارون الرشید نیز ترکان در شورش رافع بن لیث (در سال ۱۹۱ ه.ق) او را بر ضد دستگاه خلافت همراهی می کردند.^۳

بر روی هم در قرون نخستین هجری با توجه به آن که ترکان دین اسلام را نپذیرفته بودند، قلمرو آنان دارالکفر محسوب می شد و مرزهای (ثغور) فرارود باروی شمال شرقی قلمرو خلافت اسلامی به شمار می رفت. در آن حال فرمانروایان خراسان با تجهیز پاسگاه‌ها (رباط‌ها)ی ماوراءالنهر (فرارود) از یورش ترکان به قلمرو مسلمانان پیشگیری می کردند.^۴ همچنین ترکان در قلمرو خویش از تعقیب مسلمانان در امان نبودند. به عنوان مثال عبدالله بن طاهر در زمان حکومت خود بر خراسان پسرش طاهر را ظاهراً به یاری سامانیان به درون دشت‌هایی که اقامتگاه اغزاها بود فرستاد و او تا مناطقی که هنوز نیروی

۱. واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد، ترکستان‌نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶)، ص ۴۳۲-۴۳۰/گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص ۲۱۵-۲۱۴.

۲. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد القبای، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، به تصحیح مدرس رضوی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۳)، ص ۹۳.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۰.

۴. جیهانی راجع به رباط‌های ماوراءالنهر چنین نوشته است: «چنین شنودم که به ماوراءالنهر زیاده از ده هزار رباط باشد». رک: ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با تعلیقات فیروز منصوری (تهران: شرکت به‌نشر، ۱۳۶۸)، ص ۱۷۹.

نظامی مسلمانان بدانجاها نفوذ نکرده بودند، پیش رفت.^۱ علاوه بر این از همین رباطها بعضی از مبلغان مذهبی برای ترویج دین اسلام به میان ترکان راهی می شدند.^۲ از رهگذر درگیری های مسلمانان و ترکان مهاجم به سرزمین های واقع در جنوب رود سیحون، جمعی از ترکان به اسارت در می آمدند و چون غیرمسلمان بودند به عنوان برده در اختیار فاتحان قرار می گرفتند.^۳ همچنین در نزاع های قبائل مختلف ترک، افرادی که از قبیله مغلوب به اسارت قبیله پیروز در می آمدند به تجار برده (نخاسان) فروخته می شدند.^۴ این بردگان ترک که پاره ای به دلیل زیبایی و جمعی به سبب قدرت و جنگاوری خریداران فراوان داشتند، از مرزهای ماوراءالنهر تا دورترین نواحی قلمرو خلافت اسلامی منتقل گردیده به خریداران عرضه می شدند. در هر حال بردگان ترک نخستین بار در دوره امویان وارد دستگاه خلافت شدند. در عهد عباسیان در میان هدایایی که حاکم خراسان (علی بن عیسی بن ماهان) برای خلیفه هارون الرشید فرستاد هزار غلام و هزار کنیز ترک وجود داشت.^۵ فرمانروایان طاهری نیز بردگان ترک را برای دربار خلیفه می فرستادند.^۶ همچنین طولون (که بعدها پسرش احمد در مصر حکومت یافت) از غلامان ترکی (از قبائل تغزغ) بود که والی سامانی بخارا به مأمون خلیفه عباسی هدیه داده بود.^۷ در هر صورت تجارت بردگان ترک نقشی مهم در رونق اقتصادی

۱. ر. ن، فرای (گردآورنده)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه (کمبریج ۴)، ترجمه حسن انوشه، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. بلاذری که در کتاب خویش چگونگی فتح سرزمین های دیگر توسط مسلمانان را به رشته تحریر کشیده است می گوید: «حکم است هر جا را که به جنگ گرفتند پس از قتل عام بقیه را اگر ماندند برده سازند» رک: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۴۵.

۴. فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۱۶۷. جالب توجه این است که طبق رسم چادرنشینان ترک، آنان در ازای خرید هر چهل برده توسط تجار برده، یک برده به رایگان به سوداگران می بخشیدند. رک: غلامرضا انصاف پور، روند نهضت های ملی و اسلامی در ایران (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹)، ص ۳۷۳.

۵. ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض (مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶)، ص ۵۳۷.

۶. فرای (گردآورنده)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۸۸.

۷. ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱. ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)،

ماوراءالنهر و خراسان در سده سوم هجری داشت.^۱

از آنجا که مادر معتصم (هشتمین خلیفه عباسی) از کنیزان ترک بود،^۲ معتصم نسبت به ترکان علاقه و اعتمادی مخصوص ابراز می‌کرد. به قول مسعودی وی خرید و جمع‌آوری غلامان ترک را دوست داشت.^۳ ابن واضح یعقوبی می‌گوید «جعفر خُشکی مرا خبر داد که معتصم در دوران مأمون مرا برای خرید ترکان به سمرقند نزد نوح بن اسد می‌فرستاد و هر سال جماعتی از آنان را نزد وی می‌آوردم تا آن که در زمان مأمون در حدود سه هزار غلام از ایشان برای وی فراهم گشتند».^۴ خواجه نظام‌الملک طوسی نیز در باب بردگان ترک معتصم سخنی اغراق‌آمیز دارد. وی می‌گوید «چندان بنده ترک که او داشت کس نداشت. گویند که هفتاد هزار غلام ترک داشت».^۵

همخونی معتصم با ترکان از یک طرف و بی‌اعتمادی وی به اعراب و ایرانیان روز به روز او را بیشتر به طرف ترکان جلب می‌کرد. این بی‌اعتمادی از آنجا ناشی می‌گردید که عده‌ای از ایرانیان و اعراب بعد از مرگ خلیفه مأمون، جانب عباس فرزندان او را برای خلافت گرفتند.^۶ این موضوع سوءظن معتصم را بیشتر و او را وادار کرد که بر قدرت ترکان تکیه زند. نظام‌الملک می‌گوید که معتصم «بسیار کس از غلامان برکشیده بود و به

۱. فرای (گردآورنده)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۸۸. سامانیان از رهگذر مالیاتی که به‌عنوان حق عبور بردگان از قلمروشان از تجار برده دریافت می‌کردند، درآمد قابل توجهی داشتند. مقدسی ضمن اشاره به اینکه در نظام حکومت سامانیان میزان مالیات‌ها پایین است، می‌افزاید مالیات‌ها «تنها برای بردگان در کرانه جیحون سنگین است و سختگیری می‌شود هیچ غلام بی‌اجازه نامه ویژه از سلطان حق گذشتن از آب را ندارد. هفتاد تا صد درم نیز همراه جواز می‌ستانند. همین اندازه نیز از کنیزکان مالیات می‌گیرند» رک: ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، بخش دوم. ترجمه علینقی منزوی (تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱)، ص ۴۹۹.

۲. مادر معتصم کنیزی بود به نام مارد. رک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۵.

۳. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۴۶۶.

۴. ابن واضح یعقوبی، البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶)، ص ۲۹.

۵. خواجه نظام‌الملک حسن طوسی، سیاست‌نامه، به تصحیح عباس اقبال (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲)، ص ۵۷.

۶. راجع به اقدام عباس بن مأمون برای کسب مقام خلافت، رک: طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۸۸۷-۵۸۷۹.

امیری رسانیده و پیوسته گفتی خدمت را هیچ طایفه از ترک نیست.^۱ ترکان به دلیل آن که در محل خدمت خویش علائق ملکی و خانوادگی نداشتند، انعطاف‌پذیری و نیروی خاصی را واجد بودند و وفاداری ویژه‌ای به سروران خویش نشان می‌دادند و اعتماد آنان را جلب می‌کردند. بدین طریق ترکان توانستند به‌زودی مدارج ترقی را طی کنند و به مقامات عالیه دست یابند.^۲ معتصم که با برکشیدن غلامان ترک و اعطای القاب و مناصب بزرگ به آنان در جهت تحکیم پایه‌های قدرت خویش اقدام نموده بود، با این کار طبقه تازه‌ای در جامعه اسلامی پدید آورد.

درست است که این کار معتصم از همان آغاز موجب دردسر برای خلیفه گردید و اجحاف سپاهان ترک بر مردم پایتخت (بغداد) و شکایات پی در پی آنان سرانجام معتصم را وادار به ساختن شهر جدید سامرا (سرمن‌رای) و انتقال بدانجا کرد،^۳ اما گویی تعصب نژادی او و بی‌اعتمادیش نسبت به دیگر اقوام، به او اجازه محدود کردن قدرت ترکان را نمی‌داد. در پایتخت جدید خلیفه که در واقع پادگان نظامی بزرگی بود، ترکان در محله‌هایی خاص زندگی می‌کردند و معتصم برای حفظ حال سادگی و سلحشوری و فرمانبرداری بروی آن‌ها در تهذیب ذوق و تلطیف روح ایشان چندان تلاشی به کار نمی‌بست و از جهت دیانت به اقرار ظاهری آنان اکتفا می‌نمود. او در حفظ نژاد ترکان اصرار داشت و برای آنان کنیزکانی ترک خریده و به ازدواج آن‌ها در می‌آورد و ترکان حق جدایی از زنان خویش را نداشتند.^۴

سیاست استفاده از ترکان به اجبار توسط جانشینان معتصم ادامه یافت، زیرا ترکان در عهد معتصم آنچنان قدرتی کسب کرده بودند که رهایی از آنان غیرممکن بود و خلفایی که نسبت به ترکان بداندیشه بودند، جان بر سر این کار نهادند.^۵ خلاصه آنکه ترکان چنان بر امور دارالخلافه مستولی بودند که خلیفگان در دست آنان به مثابه

۱. نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، ص ۵۸-۵۷.

۲. فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۱۷۰.

۳. یعقوبی، البلدان، ص ۴۲-۲۷. / محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی) تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰) ص ۳۲۲-۳۲۰.

۴. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ص ۴۶۴.

۵. راجع به تصمیم خلیفه مهدی برای سلب قدرت ترکان و سرانجام این کار، رک: یعقوبی. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴۰-۵۳۹.

بازیچه‌ای شدند. این حکایت که چون «معتز» به خلافت رسید اطرافیان‌ش منجم آوردند تا بدانند که چه مدت زندگانی و خلافت خواهد کرد، ظریفی گفت: «من بهتر دانم»، و چون از او پاسخ خواستند، گفت: «تا هر وقت که ترکان بخواهند»^۱، نمایانگر قدرت روزافزون ترکان در دستگاه خلافت عباسی می‌باشد.

ترکان در سپاه سامانیان

از آنچه تاکنون گفته شد دریافته‌ایم که سابقه حضور ترکان در ماوراءالنهر به چندین قرن قبل از ظهور دولت سامانیان باز می‌گردد. البته این حضور سازمان یافته و پررنگ نبود و ترکان در ترکیب اجتماعی و بافت نژادی ماوراءالنهر جایگاهی در خور توجه نداشتند. سامانیان که از اوائل قرن سوم هجری به تدریج بر نواحی مختلف فرارود استیلا یافتند از همان آغاز برای دفاع از رعایای ایرانی خویش در برابر یورش‌های ترکان از خارج از سرزمین فرارود چاره اندیشی و اقدام کردند. در سال ۲۲۴ ه. ق. نوح بن اسد سامانی که از جانب طاهریان بر سمرقند حکومت داشت اسفنجاب را از تصرف ترکان خارج کرد و برای پیشگیری از حملات آنان دور شهر را حصار کشید.^۲

بدون تردید حمله امیر اسماعیل سامانی به شهر طراز^۳ پایتخت ترکان قرلق (خرلخ) در سال ۲۸۰ ه. ق. و اسارت بیش از ده هزار تن از ترکان^۴ مقدمه‌ای برای حضور مستمر و سازمان یافته ترکان در فرارود بود. به احتمال بسیار هم در این زمان بود که امیر اسماعیل با استفاده از جنگاوران ترک هسته مرکزی سپاه منظم و حرفه‌ای خود را شکل داد. امیر اسماعیل با استخدام جنگاوران ترک در سپاه خویش آنان را از مرتبه

۱. زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۶۸.

۲. عزالدین علی بن الاثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۱. ترجمه عباس خلیلی و تصحیح مهیار خلیلی (تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی‌تا)، ص ۱۴۹.

۳. راجع به موقعیت جغرافیایی طراز که یکی از شهرهای ناحیه اسپنجاب در شمال فرارود بوده است، جیهانی چنین نوشته است: «جای بازارگانیست میان مسلمانان و ترکان و درگرداگرد آن حصار است منسوب بدان و چون از آنجا بگذری بلاد اسلام نیست، خرگاه‌ها و چراخور خرلخان باشد». رک: جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۹۳.

۴. طبری از اسارت نزدیک به ده هزار تن از ترکان سخن گفته است. رک: طبری، تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۶۵۵ / مسعودی تعداد اسرا را پانزده هزار تن ذکر کرده است. رک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۳۹.

بردگان اسیر به مقام نظامیان ارتقا داد. استفاده از ترکان در سپاه از جانب امیر اسماعیل علاوه بر تقویت بنیه نظامی، انگیزه سیاسی داشت. وی با این کار از یک سو می خواست از اتکای خود به دهقانان (اشراف زمیندار) که رعایای جوان خویش را به هنگام لزوم به عنوان سپاهی در اختیار حکومت قرار می دادند، بکاهد و از جانب دیگر مصمم بود در برابر مردم دائماً مسلح ماوراءالنهر که اتحاد آنان می توانست در بعضی مواقع برای دولت سامانیان خطرآفرین باشد، سپاهی توانمند و منظم از مردم غیربومی تشکیل دهد.^۱

رفته رفته حضور ترکان در سپاه سامانیان چشمگیر گردید و قدرت آنان رو به افزایش نهاد. ایجاد سازمانی در سپاه که وظیفه آموزش نظامی ترکان را برعهده داشت زمینه مناسبی بود برای ارتقای نیروهای شایسته ترک نژاد.^۲ به این ترتیب در مدت زمان کوتاهی، ترکان لایق به درجات بالای نظامی دست یافتند. همچنین آن گروه از ترکان که در دربار سامانیان به امور گوناگون اشتغال داشتند با ابراز لیاقت و وفاداری، نردبان ترقی را طی کرده تا مقام حاجب بزرگ (وزیر دربار) پیش رفتند.

استفاده از نیروی ترکان در سپاه سامانیان تا آن هنگام که دولت سامانی منابع درآمد لازم برای پرداخت مواجب نظامیان ترک را در اختیار داشت، مسأله آفرین نبود و حکومت سامانیان در پیشرفت های نظامی خود از توان ترکان بهره فراوان برد. مشکل از آنجا آغاز شد که زیاده طلبی های ترکانی که در سپاه قدرت فراوان کسب کرده بودند از یک سو و ضعف روزافزون دستگاه اداری که در عمل به عنوان نهادی در خدمت نظامیان ترک تبار قرار گرفته بود، از جانب دیگر، موجب از میان رفتن تعادل نهاد اداری و سازمان نظامی گردید و این مسئله کشمکش مکرر دیوانسالاران و سپهسالاران را در پی داشت.

سرانجام در حالی که «نفاذ حکم وزرای نقصان پذیرفته»^۳ و امیر سامانی تابع بی چون و چرای سپهسالاران ترک بود، اختلال و آشفتگی درونی حکومت سامانیان،

۱. فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۱۷۵-۱۶۶. / امیر اسماعیل از همان هنگام که از جانب برادرش امیر نصر به حکومت بخارا منصوب شد (سال ۲۶۰ ه. ق) و به سوی آن شهر حرکت نمود به قدرت مردم بخارا پی برده بود. نرشخی می گوید: «و امیر اسماعیل از آمدن به بخارا پشیمان شده بود از آنکه با وی حشم بسیار نبود و بخارا شوریده بود و غوغا برخاسته بود و معلوم نبودش که اهل بخارا به دل با وی چگونه اند». رک: نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۱۰۹-۱۰۸.

۲. راجع به نحوه تربیت و آموزش نظامی غلامان ترک، رک: طوسی، سیاست نامه، ص ۱۳۰-۱۲۹.

۳. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، به اهتمام جعفر شعار (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷)، ص ۸۴.

چنان که در فصول بعد خواهیم دید، راه را برای هجوم خارجی به قلمرو سامانیان هموار کرد. بدین ترتیب حکومت سامانی که چند دهه گرفتار منازعات داخلی بود، با ضربه خارجی از پای درآمد.

بررسی زندگی سیمجور و چگونگی ترقی آن ترک لایق در دستگاه سامانیان و توجه به علل استمرار قدرت خاندان ترک تبار سیمجوری، زوایای تاریک گوناگونی را از فراز و نشیب‌های امارت سامانیان روشن می‌نماید. و به راستی که شرح خدمات و خیانت‌های سیمجوریان نسبت به دولت سامانی داستانی شنیدنی و تأمل برانگیز است که پایانی ملال‌انگیز دارد.

فصل دوم

سیمجور، سر دودمانی شایسته

پیش از این درباره چگونگی ظهور ترکان در فرارود و نیز استخدام آنان در سپاه امیر اسماعیل سامانی و انگیزه‌های این کار سخن گفته شد. در اینجا باید افزود که میزان تطابق ترکان با محیط جدید شگفت‌آور است. آنان که از جامعه عقب افتاده صحرائشینی به دنیای مترقی و فرهنگی سامانی آورده شده بودند، به سرعت خود را با شرایط محیط تازه وفق دادند. باسورث می‌گوید: «مردانی نظیر آلپ‌تگین و سبکتگین نمونه عالی استحاله غلامان ترکی هستند که خدمت سپاهی می‌کردند، در جوانی و در سنی انعطاف‌پذیر به عالم اسلام آورده شدند و در محیط گسترده تمدن اسلامی غوطه خوردند و مجبور شدند با پیچیدگی‌های زندگی سیاسی و اداری آن خود را هماهنگ سازند.»^۱ سیمجور نیز از آن گونه غلامان مستعد تحول یافته‌ای است که در خدمت دولت سامانی طی روزگار کرده و هم در آن دولت به کسب حشمت و اقتدار موفق گردیده بود.

متأسفانه هیچ کدام از منابع موجود، جزئیات زندگی سیمجور بنیان‌گذار خاندان محتشم سیمجوری و چگونگی ورود او به دستگاه سامانیان را بیان نمی‌کنند. چیزی که منابع مختلف بر روی آن اتفاق نظر دارند، این است که او غلام آل سامان بود.^۲ منشأ قبیله‌ای، زمان و محل تولد سیمجور مشخص نیست. آیا او در جنگ‌های

۱. باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۵۴.

۲. ابی سعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی، الأنساب، ج ۷. تحت اشراف شرف‌الدین احمد (حیدر آباد دکن: طبع باعانة وزارة المعارف الحكومة العالیة هندیة، ۱۳۹۶ هـ. ق. ۱۹۷۶ م) ص ۳۵۱. عزالدین علی بن الاثیر، اللباب فی التهذیب الأنساب (بغداد: مکتبه المثنی، بی‌تا)، ص ۱۶۸ / بارتولد، ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۵۱۱.

قبیله‌ای ترکان اسیر گشته و سپس توسط سوداگران برده خریداری شده و به بازارهای برده فروشی ماوراءالنهر منتقل گردیده یا این که از برده زادگان (مولده) مستقر در ماوراءالنهر بوده که توسط دربار سامانی خریداری شده است؟ آیا او به وسیلهٔ امرا و بزرگان به امیر اسماعیل هدیه داده شده است؟ و سرانجام این که آیا او از اسرای نبرد طراز (در سال ۲۸۰ ه.ق) بوده است؟ به هیچکدام از سؤالات یاد شده نمی‌توان به روشنی پاسخ داد. همچنین در مورد زمان تولد او تنها می‌توان گفت که به احتمال بسیار وی در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری زاده شده است.

راجع به معنای نام سیمجور از جانب محققان نظرات گوناگونی ابراز شده است، اما هیچکدام از آن‌ها را نمی‌توان با اطمینان پذیرفت. منینی در شرحی که بر تاریخ‌یمینی (تألیف عتبی) نوشته، معتقد است که سیمجور را به دلیل زیبایی به این نام خوانده‌اند.^۱ وی جور را به معنی کبک آورده است.^۲ در این صورت اسم مرکب سیم (نقره) + جور (کبک) را می‌توان به معنای کبک نقره‌ای دانست. منینی همچنین احتمال داده است که جور معرب گور باشد.^۳ هرچند ترکیب کلمه فارسی سیم با معرب گور (جور) بعید می‌نماید، اما با پذیرش این احتمال، معنی نام مرکب سیمجور، گور نقره‌ای خواهد بود.^۴ محمد معین برای سیمجور دو معنی قائل است، یکی جوینده نقره و دیگری گورخر نقره‌ای. در صورتی که مانند غالب محققین، سیمجور را نامی فارسی بدانیم،^۵ راجع به معنای آن می‌توان احتمال دیگری را مد نظر قرار داد. می‌دانیم که جور در زبان فارسی به معنای شبیه و مانند نیز به کار رفته است،^۶ با قبول این موضوع می‌توان ترکیب سیم + جور (مانند) را سیم مانند یا سیمین (نقره‌ای) دانست. از آنجایی که زیبایی پیکر و منظر

۱. عباس پرویز، تاریخ دیالمه و غزنویان (تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳)، ص ۱۸، به نقل از شرح منینی بر تاریخ‌یمینی.

۲. همان، ص ۱۸ / در برهان قاطع جور بور به تذرو (نوعی پرنده شبیه به خروس) معنی شده است. رک: محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، ج ۲. به اهتمام محمد معین (تهران: امیرکبیر ۱۳۶۲)، ص ۵۹۷.

۳. پرویز، تاریخ دیالمه و غزنویان، ص ۱۸، به نقل از شرح منینی بر تاریخ‌یمینی.

۴. محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۵ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۸۴۶ ذیل کلمه سیمجوری.

۵. مهربان گشتاسب‌پور پارس، گنجینه نام‌های ایرانی (تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰)، ص ۱۴۱ / محمد عباسی، فرهنگ نام‌های ایرانی (تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۶۸)، ص ۱۰۰.

۶. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه (تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۳)، ذیل کلمه «جور».

در اعطای بعضی مشاغل درباری (چون شرابداری، جامه‌داری و دواتداری) امتیازی قابل توجه بوده است،^۱ می‌توان اعطای منصب دواتداری امیر سامانی را به سیمجور با زیبایی او مرتبط دانست.

با توجه به آن که در میان ترکان ساکن در فرارود و نواحی مرزی اطراف آن سرزمین نام‌هایی (چون انوشتگین) که ترکیبی از کلمات فارسی و ترکی (انوش + تگین) بود، رواج داشته است، سیمجور را می‌توان ترکیبی از کلمه فارسی سیم و پسوند جور دانست.^۲ این موضوع هنگامی که محقق با نام‌هایی چون ماهجور، باتيجور، اماجور، بلکاجور و ... (که در میان ترکان متداول بوده است) برخورد می‌کند، بیشتر قابل توجه می‌شود.

باری، سیمجور پس از این که به دربار سامانیان راه یافت با ابراز لیاقت و شایستگی به عنوان دواتدار امیر اسماعیل سامانی گماشته شد. از آن پس وی با عنوان سیمجور دواتی یا سیمجور دواتدار مشهور گردید. بعد از درگذشت امیر اسماعیل سامانی، سیمجور در زمره امرای سپاه درآمد و کنیه ابو عمران یافت.^۳ بدین ترتیب سیمجور که به قول سمعانی از امرای فاضل و مردان خردمند بود،^۴ مرحله‌ای جدید از حیات پرفراز و نشیب سیاسی خویش را آغاز کرد.

سیمجور در سیستان

از آنجا که در جریان فتح سیستان در سال ۲۹۸ ه.ق، ابو عمران سیمجور را به عنوان شخصیتی بارز مشاهده می‌نماییم، بجاست که در این زمینه توضیحی کوتاه داده شود. بعد از آن که عمرو لیث صفاری در سال ۲۸۷ ه.ق در نبرد با امیر اسماعیل سامانی

۱. باسورث در این زمینه می‌گوید «... در مورد التفات سلطان به کسی و برکشیدن او هیأت ظاهری شخص را نباید از خاطر برد ... ترک‌بچگان به جهت داشتن هیأت نیکو و روشنی رنگ پوست با ارزش بودند ... بیهقی در شرح یک واقعه جنبی می‌گوید که زیبایی غلامی شاهی او را از اعدام به خاطر جنایتی که مرتکب شده بود نجات داد و او را به راهی آورد که دواتدار سلطان گردید». رک: باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲. نگارنده در تتبعات خویش در باب معنی جور در زبان ترکی توفیق نیافته است. تنها کاشغری جو راوت را به معنای گیاه (اوت) در هم پیچیده آورده است. رک: کاشغری، دیوان لغات الترك، ص ۶۰۸، ذیل کلمه «جو راوت».

۳. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۳۶۹ به نقل از شرح منینی بر تاریخ بمینی.

۴. سمعانی، الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۱.

شکست خورد و پس از دستگیری به بغداد فرستاده شد،^۱ بزرگان دولت صفاری نوۀ عمرولیث را که طاهر نام داشت، در سیستان به حکومت برگزیدند.^۲ کمی بعد یکی دیگر از اعضای دودمان صفاری به نام لیث بن علی (شیر لباده) بر سیستان مسلط گردید. لیث بن علی بعداً به فارس (که تحت فرمان یکی از غلامان سابق یعقوب لیث به نام سُبُکری بود) لشکر کشید اما در جریان نبرد با سُبُکری دستگیر و به بغداد روانه شد.^۳

بعد از این واقعه محمد بن علی (برادر لیث بن علی) به حکومت سیستان رسید. در این میان خلیفه المقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ ه.ق) برای آن که نفوذ خاندان صفاری را در سیستان از میان ببرد، «نامه نوشت نزدیک احمد ابن اسماعیل بن احمد صاحب ماوراءالنهر و خراسان و عهد سیستان به او فرستاد و فرمان داد که سپاه به سیستان فرست»^۴. بدین ترتیب امیر احمد سامانی برای تصرف سیستان آماده شد. وی برای آنکه به صحنۀ کارزار نزدیک باشد در هرات مستقر گردید و حسین بن علی مروودی را در رأس سپاهی آراسته و توانمند به همراه تنی چند از بزرگان دولت خویش به جانب سیستان فرستاد. در این جریان سیمجور یکی از سران نام آور سپاه سامانیان بود. شرح جریان جنگ از حوصله این بحث خارج است، اما اشاره به این نکته لازم است که سرانجام محمد بن علی دستگیر شد و سیستان به قلمرو سامانیان پیوست.^۵

بعد از تصرف سیستان، سیمجور به دستور امیر احمد سامانی به حکومت آن ولایت گماشته شد (اواخر سال ۲۹۸ ه.ق).^۶ حکومت سیمجور بر سیستان چندان دوام نیاورد زیرا اوائل ربیع الاول سال ۲۹۹ ه.ق ابوصالح منصور بن اسحاق (عموزاده امیر

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، رک: سید ابوالقاسم فروزانی، «خدعۀ عباسیان در سقوط صفاریان»، مجله رشد (آموزش تاریخ)، شماره ۱، سال اول (تهران: دفتر انتشارات کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۸)، ص ۱۷-۱۰.

۲. تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعرای بهار (تهران: انتشارات پدیده، ۱۳۶۶)، ص ۲۷۳.

۳. همان، ص ۲۸۹-۲۸۲.

۴. همان، ص ۲۹۰.

۵. همان، ص ۲۹۴-۲۹۰.

۶. همان، ص ۲۹۴/ در همین دوران بود که سیمجور موفق شد سُبُکری را که بر ضد خلافت عباسی شوریده و پس از شکست در مقابل سپاهیان خلیفه متواری شده بود، دستگیر نماید. سُبُکری پس از دستگیری به بغداد اعزام شد. رک: عریب بن سعد قرطبی، دنباله تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴)، ص ۶۸۱۳-۶۸۱۲.

احمد سامانی) والی سیستان گردید.^۱ حکومت ستمکارانه ابوصالح منصور در سیستان موجب خشم اهالی آنجا شد. ناراضیان به رهبری مردی به نام مولی سندلی^۲ بر ابوصالح منصور شوریدند و او را از حکومت خلع و سیستان را دچار آشفتگی کردند. امیر احمد سامانی با دریافت خبر وقایع سیستان بار دیگر حسین بن علی مرورودی را به آنجا فرستاد. در این سفر جنگی نیز سیمجور با سپاهیان خویش به یاری حسین بن علی مرورودی فرستاده شده بود. حسین بن علی بعد از ماه‌ها درگیری، موفق شد سیستان را بار دیگر به تصرف درآورد، اما بعد از آن که گزارش مأموریت خویش را برای امیر سامانی ارسال و در باب بعضی پناهندگان کسب تکلیف کرد، جواب دریافت نمود که «همگنان را با خویشان بیاور و شهر و ولایت به سیمجور بگذار».^۳

مسلماً این دستور برای حسین بن علی که انتظار دریافت فرمان حکومت سیستان را داشت ناگوار بود. بنابراین وی به تحریک آشوبگران پرداخت، اما «سیمجور نیکویی همی کرد و می‌گفت و دل مردمان خوش همی کرد».^۴ از این زمان سیمجور حکومت دوباره خویش را بر سیستان آغاز کرد.

سیمجور در قهستان

بعد از فتح دوباره سیستان، چندی نگذشت که امیر احمد بن اسماعیل سامانی به دست غلامانش کشته شد (جمادی‌الآخر سال ۳۰۱).^۵ هنگامی که این خبر به سیمجور که در سیستان بود، رسید «مردی و جلدی کرد اندر نگاه داشتن شهر»^۶، اما در میان سپاه مستقر در سیستان اختلاف افتاد و ابوبکر بن مظفر (چغانی)^۷ و عده‌ای دیگر از بزرگان

۱. تاریخ سیستان، ص ۲۹۴.

۲. راجع به مولی سندلی (صندلی)، ابوسعید عبدالحی گردیزی می‌گوید: «مردی بود از جمله حشم احمد بن اسماعیل، نام او محمد بن هرمز معروف به مولی صندلی و مذهب خوارج داشت و مردی پیر بود و مجرب». رک: ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۳۲۷.

۳. تاریخ سیستان، ص ۳۰۱-۲۹۷.

۴. همان، ص ۳۰۱.

۵. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۲۹.

۶. تاریخ سیستان، ص ۳۰۲.

۷. ابوبکر محمد بن مظفر از ملوک محلی سلسله آل محتاج بود که بر چغانیان (واقع در ماوراءالنهر)

لشکری نزد حسین بن علی مروودی به هرات رفتند. در این احوال سیمجور که با جمعی از نزدیکان خویش در سیستان باقی مانده بود، مورد شبیخون عیاران آن سرزمین قرار گرفت. همچنین والی فارس (بدر بن عبدالله حمّامی) فردی به نام فضل بن حمید را از جانب خویش حکومت سیستان داد. فضل بن حمید با همکاری والی کرمان (خالد بن محمد) بر سیستان هجوم برد و سیمجور که تاب مقاومت نداشت آن دیار را ترک کرد و به سوی قهستان^۱ (در جنوب خراسان) راهی شد^۲ (رمضان سال ۳۰۱).

بعد از این احوال، حسین بن علی مروودی از جانب خود شخصی به نام بوسحاق زیدوی را در رأس سپاهی به اسفزار فرستاد تا در هنگام مناسب سیستان را به تصرف درآورد. همچنین والی کرمان با ارسال نامه‌ای به بوسحاق زیدوی او را برای جنگ با سیمجور که در قهستان به سر می‌برد برانگیخت و سپاهی برای کمک به او اعزام کرد. بدین ترتیب بوسحاق به قهستان لشکر کشید و «سیمجور بگریخت از قهستان و بوسحاق زیدوی قهستان بگرفت و آنجا قرار گرفت».^۳ اما اوضاع به همین صورت باقی نماند، زیرا که در سال ۳۰۴ ه. ق سیمجور همراه با سپاهیان خویش به قهستان هجوم آورد و بوسحاق را از آنجا متواری کرد و خود در آنجا مستقر گردید.^۴

این که سیمجور در جریان هزیمت از سیستان به سوی قهستان رفته و در آنجا اقامت نموده است و نیز این موضوع که سیمجور بعد از فرار از قهستان دوباره به جانب آن ناحیه بازگشته و بعد از خروج بوسحاق در آنجا مستقر گردیده، نشان از این امر دارد که گویا در ازای خدمات سیمجور به سامانیان، قهستان از جانب آن حکومت به اقطاع

←

حکومت می‌کردند. ابوبکر چغانی در سال ۳۱۶ ه. ق از جانب امیر نصر سامانی به سپهسالاری خراسان منصوب شد. رک: گردیزی، *زین الاخبار*، ص ۳۳۶.

۱. مقدسی راجع به قهستان می‌گوید «قوهستان سرزمینی پهناور است که هشتاد فرسنگ سنگین در هشتاد است ولی بیشتر آن را کوه‌ها و دشت‌های خشک و بی‌درخت فرا گرفته است... قصبه آن قاین و شهرهایش: تون، جنابد، طیس عناب، طیس خرما، رقه، خور، خوشت، کری می‌باشند». رک: مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، بخش دوم، ص ۴۳۷-۴۳۶. برای اطلاع بیشتر در مورد قهستان رک: محمد حسین آیتی، *بهارستان* (مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۱)، ص ۷-۱۲۵/ راجع به قاین (مرکز قهستان)، رک: سید محسن سعیدزاده، *دایرةالمعارف قاین*، تاریخ قاین، ج ۱. قم: بی‌نا، ۱۳۷۱.

۲. تاریخ سیستان، ص ۳۰۲.

۳. همان، ص ۳۰۵.

۴. همان، ص ۳۰۶.

وی درآمده بود. اینکه در منابع از قهستان با نام اقطاع قدیم سیمجوریان^۱ یاد شده است، دلیلی بر همین موضوع می‌باشد.

سیمجور در دولت امیر نصر سامانی

پس از قتل احمد بن اسماعیل و امارت فرزند هشت ساله او امیر نصر، بار دیگر سیمجور را به عنوان یکی از بزرگان دولت سامانی مشاهده می‌نماییم. وی پس از فتح قهستان (که شرح آن گذشت) در جریان سرکوب لیلی بن نعمان نقشی مؤثر داشت. به صورت خلاصه باید گفت که لیلی بن نعمان سردار داعی صغیر علوی (حسن بن قاسم) فرمانروای طبرستان بود. وی (لیلی بن نعمان) در سال ۳۰۸ ه.ق به نیشابور لشکر کشید و حمویة بن علی سردار امیر نصر سامانی را فراری کرد، اما در مرو لیلی به محاصره چندتن از سرداران و بزرگان حامی امیر نصر (و از آن جمله سیمجور) درآمد و به قتل رسید.^۲ (سال ۳۰۹ ه.ق) بعد از سرکوب لیلی بن نعمان، امیر نصر سامانی یکی از سرداران خود را که قراتگین نام داشت برای تسخیر گرگان بدان ناحیه فرستاد. هر چند قراتگین در تصرف گرگان موفق شد^۳، اما اوضاع نابسامان داخلی دولت امیر نصر موجب فراخوانی قراتگین گردید^۴ و بار دیگر علویان در گرگان مستقر گردیدند.

کمی بعد امیر نصر سامانی سیمجور را برای نبرد با داعی صغیر علوی به جانب گرگان فرستاد. اما سیمجور که ظاهراً تمایلی به علویان داشت^۵ درصدد برآمد که با مذاکره و بدون جنگ، داعی صغیر و برادر همسر او را به واگذاری گرگان به سامانیان

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۴۱.

۲. گردیزی، زین‌الاکبار، ص ۱۹۲.

۳. بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال (تهران:

انتشارات پدیده، ۱۳۶۶)، ص ۲۸۱.

۴. قراتگین برای سرکوب احمد بن سهل که مردی بزرگ از آل کامگار و نبیره یزدگرد ساسانی بود و در نیشابور علم طغیان برافراشته بود به خراسان فراخوانده شد. رک: گردیزی، زین‌الاکبار، ص ۳۳۴-۳۳۱.

۵. عبدالرفیع حقیقت معتقد است که «سیمجور دواتی یکی از افراد فعال سازمان مخفی باطنیان بوده است». متأسفانه منبع مورد استناد نامبرده مشخص نیست. رک: عبدالرفیع حقیقت، تاریخ نهضت‌های ملی ایران، از مرگ یعقوب لیث تا سقوط عباسیان (تهران: انتشارات آفتاب حقیقت، ۱۳۶۳)، ص ۱۰۳/ سعیدزاده نیز از تمایلات شیعی و پیوند مذهبی خاندان سیمجوری با اسماعیلیان یاد کرده است. رک: سعیدزاده، دائرةالمعارف قاین، تاریخ قاین، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۴.

تشویق نماید. وی به همین منظور سفیری به نزد ایشان فرستاد و پیغام داد که «شما بزرگان و عالمان خاندان رسول صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشید مرا به حرب شما فرستادند از علم و زهد شما لایق آن است که خلائق را به خون ریختن نیارید و گرگان باز گذارید و بروید».^۱ نظر به این‌که پیشنهاد سیمجور مورد موافقت داعی صغیر و ابولحسن قرار نگرفت، میان طرفین جنگ آغاز گردید. ابتدا پیروزی از آن سپاهیان علویان بود و سیمجور و لشکریانش متواری گشتند، اما در حالی که سپاهیان علوی به تعقیب فراریان پرداخته بودند، «ترکان به جمع بازگشتند و جمله از اسب بزیر آمده و تیرها فرو افشاندند و زانو زده بوالحسن و داعی را چنان بشکستند که با یکنفر غلام و علی بن بویه و ماکان کاکي و حکا و اسپهسالار بیرون افتادند از معرکه...».^۲ این موفقیت استمراری نداشت زیرا که علویان با جمع‌آوری سپاه به مقابله با سیمجور و لشکریان او باز آمدند و در اواخر سال ۳۱۰ ه. ق. گرگان را باز پس گرفتند.^۳

در سال ۳۱۱ ه. ق. سیمجور امارت هرات را به عهده داشت. در آن سال شاه ملک صفاری به مدت چهار ماه هرات را محاصره کرد اما سرانجام بدون کسب پیروزی مجبور به ترک محاصره شد.^۴ در سال ۳۱۴ ه. ق. پس از آن‌که امیر نصر به دستور خلیفه مقتدر عباسی شهرری را از تصرف حاکم آنجا (فاتک) خارج نمود، حکومت آنجا را به سیمجور واگذار کرد و خود بازگشت. حکومت سیمجور برری چندان به طول نیانجامید و او به دستور دربار سامانی به بخارا عزیمت نمود.^۵

نقش سیمجور در استمرار قدرت سیمجوریان

در کتاب مجمل فصیحی آمده است که نصر بن احمد سامانی پس از پیروزی بر برادر طغیانگرش ابوزکریا احمد بن اسماعیل، سیمجور را در سال ۳۱۹ ه. ق. به امارات هرات

۱. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۲۸۴-۲۸۳.

۲. همان، ص ۲۸۴.

۳. همان، ص ۲۸۴.

۴. فصیح احمد خوافی، مجمل فصیحی، به تصحیح احمد فرخ (مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۴۱)، ص ۳۱. / خوافی در کتاب خویش (صفحه یاد شده) شاه ملک را پسر یعقوب لیث صفار دانسته در حالی که او پسر یعقوب بن محمد بن عمرو لیث بوده است.

۵. ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۳، ص ۲۰۲-۲۰۱.

گماشت و او در سال ۳۲۰ ه.ق. هنوز آن منصب را عهده‌دار بود.^۱ اما این اطلاعات را باید با احتیاط پذیرفت^۲ زیرا در منابع معتبر بعد از امارت شهری دیگر از سیمجور نامی به میان نیامده است. از فرجام کار ابو عمران سیمجور دواتی و نیز تاریخ درگذشت او اطلاعی نداریم.^۳

هر چند با وجود سردارانی چون حسین بن علی مروودی، ابوبکر چغانی و حمویة بن علی کوسه و نیز قدرت و اعتبار وزرای سامانیان در روزگار مورد بحث ما سیمجور موفق نشد که آخرین مراحل ترقی نظامی را سپری کند و مقام سپهسالاری را به دست آورد. با این همه ترقی او از مرتبه غلامی به مقام سرداری و به دست آوردن حکومت پاره‌ای ولایات مهم، حاکی از شایستگی و کاردانی وی می‌باشد.

ابو عمران سیمجور دواتدار که در استقرار دولت ابونصر احمد بن اسماعیل سهم زیادی داشت، از آن نمونه سردارانی بود که در ضمن جنگجویی و سپاهیگری قدرت اداری و سیاسی زیادی داشته است.^۴ وی با خدمات خود به دولت سامانی اقتدار و نفوذی چشمگیر یافت و با دریافت خطه قهستان به عنوان اقطاع خویش بانی خاندان محتشم و نام‌آوری گردید که به دلیل انتساب به وی به آل سیمجور یا سیمجوریان معروف شدند.

بدون تردید در پرتو تدبیر و عاقبت اندیشی سیمجور دواتدار زمینه استمرار قدرت در خاندان او فراهم گردید و بازماندگان مدبر او نیز در حفظ و افزایش اقتدار و حیثیت سیاسی و اجتماعی خاندان خویش موفق گردیدند. بدین ترتیب نخستین دودمان ترک تبار دینفوذ در حکومت ایران شکل گرفت. سیمجوریان از طریق مقامات و مناصبی

۱. خوافی، مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۴۳.

۲. در روایات خوافی مخصوصاً در ذکر تاریخ حوادث دقت چندانی وجود ندارد مثلاً وی طغیان ابوعلی سیمجور بر ضد امیر نوح بن منصور را در سال ۳۳۵ ه.ق ذکر کرده است (خوافی، مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۵۹) در حالی که این واقعه مربوط به سال ۳۸۴ ه.ق می‌باشد. وی همچنین قتل وزیر ابوالحسین عتبی را که در سال ۳۷۲ ه.ق اتفاق افتاده، در سال ۳۲۰ ه.ق ذکر کرده است احتمال می‌رود که امارت هرات در تاریخ ۳۲۰ ه.ق بر عهده فرزند سیمجور یعنی ابراهیم سیمجور بوده است.

۳. عباس پرویز تاریخ مرگ سیمجور را سال ۳۲۸ ه.ق دانسته است اما منبع مورد استناد وی مشخص نیست. رک: پرویز، تاریخ دیالمه و غزنویان، ص ۱۹.

۴. احمد علی محبی، «سیمجوریان»، ماهنامه آریانا، شماره ۶، (افغانستان، انجمن تاریخ کابل،

که در دولت سامانیان به دست آوردند نه تنها تقریباً در تمام طول دوران امارت آن سلسله (از عهد امیر اسماعیل تا روزگار منتصر آخرین فرمانروای سامانی) در امور حکومت سامانیان دارای نفوذی چشمگیر بودند، بلکه تا سال‌ها بعد از سقوط آن سلسله شهرت و اعتبار خویش را محفوظ داشتند.^۱

۱. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۲۸/ خاندان سیمجوری تا هنگام سلطه اسماعیلیان بر قهستان، در آن ولایت نفوذ خود را حفظ کرده بودند (سال ۴۸۴ ه.ق) از منور سیمجوری به عنوان آخرین حاکم این خاندان یاد کرده‌اند. رک: سعیدزاده، دائرةالمعارف قاین، تاریخ قاین، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۴ و نیز ۱۶۷.

فصل سوم

ابراهیم سیمجور، سپهسالار فاضل

فعل نکوز نسبت بهتر، کز این قبیل به شد ز سیمجور، ابراهیم سیمجور^۱
بعد از ابو عمران سیمجور دواتدار فرزند خردمند وی ابواسحاق ابراهیم در دولت
سامانیان درخشید. منابع موجود از بدایت حال فرزند لایق سیمجور یعنی ابراهیم چیزی
نمی‌گویند. بنابراین از تاریخ و محل تولد او اطلاعی وجود ندارد. همچنین معلوم نیست
که ابراهیم در زمان اقتدار پدر خویش سیمجور دارای چه سمت‌هایی بوده است. آنچه
مسلم است این که طبق سنت موجود در میان طبقه حاکم در جامعه ایرانی، ابراهیم در
پرتو مقام و مرتبه پدر خویش مشاغل عمده‌ای داشته و بر این اساس از آگاهی‌ها و
تجربه‌های لازم برای پیمودن مراحل ترقی بر خوردار بوده است.

سمعانی در الأنساب از ابراهیم بن سیمجور با عنوان امیر (سردار بزرگ
نظامی) فاضل یاد نموده و نام بعضی از علما را که ابراهیم از آن‌ها کسب حدیث کرده بر
شمرده است.^۲ سمعانی سپس به نقل مطالبی از کتاب تاریخ حاکم (نیشابوری) در باب
ابراهیم بن سیمجور پرداخته است که براساس آن از ابراهیم به عنوان امیری ادیب، عالم
و عادل یاد شده که آثار خیر او از ری تا سرزمین ترکان (در شمال رود سیحون) نمایان

۱. ابومعین ناصرالدین خسرو قبادیانی، دیوان اشعار، ج ۱. به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق
(تهران: موسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۵۷)، ص ۳۵۰.

۲. ابابکر محمد بن اسحاق بن خزیمه، ابوالعباس محمد بن اسحاق السراج، اباقریس محمد بن جمعه
قهستانی و محمد بن حرث الانصاری، اساتید و علمایی بوده‌اند که ابراهیم بن سیمجور از آن‌ها در علم
حدیث بهره برده است. رک: سمعانی، الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۱.

بوده است^۱ سمعانی همچنین از قول حاکم نیشابوری آورده است که ابراهیم بارها حاکم شهر بخارا (پایتخت سامانیان) گردید و در آنجا آثاری از او باقی مانده است^۲ علاوه بر آن وی به حکومت شهرهای مرو، نیشابور و هرات گماشته شده است. بنا به نوشته کتاب الأنساب شخصیتی عالم چون امام ابوبکر بن خزیمه از ابراهیم بن سیمجور به عنوان مردی جوان که سیاست دین و هیبت حکومت را در وجود خویش به صورت توأم دارد یاد کرده است^۳ این موضوع حکایت از آن دارد که ابراهیم بن سیمجور تحت تأثیر محیط پرورشی و آموزش‌های دینی خویش در مناصب و مقامات خود (از جمله حکومت شهرهای بخارا، مرو، نیشابور و هرات) به رعایت عدالت و توجه به حقوق زیردستان تمایل داشته است. همچنین بر اساس شعری که در ابتدای این فصل از حکیم ناصر خسرو قبادیانی در باب ابراهیم سیمجور نقل شد، می‌توان به این نتیجه رسید که آنچه حاکم نیشابوری از ادب و علم و عدالت ابواسحاق ابراهیم بن سیمجور گفته است دور از حقیقت نیست.

ابراهیم سیمجور و مدارج ترقی

نخستین مأموریت مهم دولتی ابراهیم سیمجور که در منابع معتبر تاریخی از آن یاد شده است اعزام وی از جانب دربار بخارا برای تسخیر ولایت کرمان است. این واقعه مربوط به سال ۳۲۴ ه.ق می‌باشد. در آن هنگام ابراهیم بن سیمجور دواتی به همراه سپاهیان خویش محمد بن الیاس بن یسع سغدی (فرمانروای کرمان) را در قلعه‌ای به محاصره در آورده بود. همزمان با این رویداد احمد ابن بویه (معزالدوله) با سپاهسانی که برادرش علی ابن بویه (بنیانگذار سلسله آل‌بویه) در اختیار وی قرار داده بود از شیراز عازم تسخیر کرمان گردید. در آن حال ابراهیم سیمجور دست از محاصره محمد بن الیاس برداشت و کرمان را به سوی خراسان ترک گفت^۴ مسلم است که ابراهیم بن سیمجور با توجه به

۱. الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۱.

۲. همان، ص ۳۵۱.

۳. همان، ص ۳۵۱.

۴. ابن مسکویه رازی، تجارب‌الامم، ج ۵. ترجمه علی نقی منزوی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶)، ص ۴۶۳ / ابن اثیر، کامل، ج ۱۴، ص ۴۷-۴۸ / احمد علی‌خان وزیری کرمانی، تاریخ کرمان (سالاریه)، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی (تهران: شرکت سهامی کتاب‌های ایران، ۱۳۴۰)، ص ۶۱-۶۲.

اطلاعاتی که از تعداد و توان سپاه احمد بن بویه به دست آورده بود رویارویی با لشکریان آل بویه را به مصلحت ندانسته بود.

حکومت بر ناحیه گرگان نیز از دیگر مشاغل ابراهیم بن سیمجور بوده است. شرح واقعه به این ترتیب است که در سال ۳۲۷ ه.ق. امیر نصر سامانی، سپهسالار ابوبکر چغانی را از مقام خویش برکنار ساخت و جای او را به فرزند توانایش ابوعلی چغانی داد.^۱ سپهسالار جدید در سال ۳۲۸ ه.ق. به دستور امیر نصر برای سرکوب ماکان کاکلی به گرگان لشکر کشید و پس از مدتی محاصره آنجا را به تصرف درآورد^۲ ابوعلی چغانی بعد از این پیروزی حکومت گرگان را به ابراهیم بن سیمجور که او را در این سفر جنگی همراهی می کرد واگذار نمود^۳ (سال ۳۲۹ ه.ق.).

از تاریخ یاد شده تا سال ۳۳۳ ه.ق. که ابراهیم بن سیمجور به بالاترین مقام نظامی در حکومت سامانیان رسید، ذکری دقیق از اعمال و اقدامات سیاسی و نظامی و نیز مشاغل او در منابع دیده نمی شود. از آنجا که ابراهیم سیمجور چنانکه پیش از این گفته شد حکومت شهرهای مختلفی را در زمان های گوناگون داشته است احتمالاً بعد از حکومت گرگان بر نواحی دیگر حکومت یافته است.

ابراهیم سیمجور سپهسالار خراسان

در سال ۳۳۳ ه.ق. امیر نوح بن نصر (۳۴۳-۳۳۱ ه.ق.) به هنگام حضور در نیشابور با شکایت جمعی از مردم از ابوعلی چغانی روبرو گردید. آن ها «از بد خوئی ابوعلی بنالیدند و از درازدستی خلیفگان او»^۴ هر چند چنانکه خواهیم دید این نقشه ای حساب شده از جانب مخالفان و دشمنان ابوعلی چغانی سپهسالار نام آور سامانیان بود اما امیر نوح بدون توجه به قدرت و نفوذ ابوعلی چغانی وی را از مقام خویش عزل نمود و ابراهیم بن سیمجور را به جای او سپهسالاری داد و خود عازم بخارا شد.^۵ بدین ترتیب ابراهیم بن

۱. ابن اثیر، کامل، ج ۱۴، ص ۹۱-۷۹ / گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۳۷.

۲. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۲۹۶ / گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۳۷.

۳. عبدالرحمن بن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۳. ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶)، ص ۴۹۴.

۴. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۴۰.

۵. همان، ص ۳۴۰ / ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۴، ص ۱۶۲.

سیمجور به مقام ارجمند فرماندهی سپاه و امارت خراسان منصوب گردید. در آن هنگام ابوعلی چغانی به تازگی ری را به نام سامانیان از حسن بویه (رکن الدوله) گرفته بود^۱ و در اوج اقتدار خویش به سر می برد. خبر برکناری ابوعلی چغانی از مقام سپهسالاری او را آشفته کرده بود. هر چند ابن خلدون می گوید که قصد امیر نوح از کنار گذاشتن ابوعلی چغانی از مقام خویش آن بود که وی از خراسان دل بریده در ری بماند و از آن شهر به خوبی دفاع کند، اما «این کار بر ابوعلی گران آمد و از آن ترسید که مقدمه عزل او باشد»^۲ بنابراین ابوعلی که علاوه بر ری، همدان و بعضی دیگر از نواحی غربی ایران رانیز توسط برادرش به تصرف درآورده بود بر ضد امیر نوح سامانی قیام کرد.^۳ وی برای آنکه امیر نوح را از تخت سلطنت به زیر بکشاند، از ابراهیم بن احمد (عموی امیر نوح) که در موصل به سر می برد^۴ برای در دست گرفتن حکومت دعوت کرد.^۵ ابوعلی چغانی در آن هنگام برای کسب حمایت آل بویه، ری را به رکن الدوله بازگردانید و با پشتیبانی آل بویه به اتفاق ابراهیم بن احمد سامانی راهی خراسان شد^۶ و در آغاز سال سیصد و سی و پنج هجری نیشابور را تصرف کرد.^۷

بنا به نوشته کتاب زین الاخبار، بعد از ورود ابوعلی چغانی به نیشابور، سپهسالار ابراهیم بن سیمجور و سردار بزرگ، منصور بن قراتگین به نزد امیر نوح که در مرو به سر می برد، رفتند.^۸ اما ابن اثیر می گوید که ابوعلی چغانی بعد از ورود به نیشابور، ابراهیم

۱. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۱۳۶. بعد از آن که ری به تصرف ابوعلی چغانی (ابوعلی بن ابوبکر بن محتاج) درآمد، علی بویه (عمادالدوله) برای ایجاد دشمنی میان امیر نوح و سپهسالارش ابوعلی چغانی دست به کار شد. از آنجا که همزمان با اقدامات توطئه آمیز عمادالدوله، با سعایت دشمنان، امیر نوح از ابوعلی چغانی آزاده خاطر بود، تلاش عمادالدوله در تیره کردن روابط امیر سامانی و سپهسالار او با توفیق همراه شد. رک: ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۱۳۸-۱۳۶.

۲. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۹۷-۴۹۶.

۳. ابن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۴، ص ۱۶۳-۱۶۲. عباس اقبال، تاریخ مفصل ایران، به کوشش محمد دبیر سیاقی (تهران: کتابخانه خیام، بی تا)، ص ۲۳۲.

۴. ابراهیم در آن هنگام در خدمت ناصرالدوله (از سلسله آل حمدان که در شمال بین النهرین حکومت داشتند) بود. رک: ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۱۳۷.

۵. ابن اثیر، کامل، ج ۱۴، ص ۱۷۷-۱۷۶.

۶. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۱۳۸-۱۳۷.

۷. ابن اثیر، کامل، ج ۱۴، ص ۱۷۷.

۸. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۴۱.

سیمجور و منصور بن قراتگین را به تبعیت از خویش را فراخواند و آن دو با درخواست ابوعلی موافقت کرده با او همراهی نمودند.^۱ ابن مسکویه رازی این موضوع را به صورت دیگری مطرح کرده است. وی می‌گوید امیر نوح بن نصر سامانی (امیر حمید) و سپاهیان‌ش که به مقابله با ابوعلی چغانی به نیشابور آمده بودند، در نبرد با آن سپهسالار معزول شکست خوردند. در آن معرکه که ابراهیم بن سیمجور و منصور بن قراتگین و بسیاری از سرداران امیر نوح به اسارت درآمدند و بیشتر سپاهیان وی به ابوعلی چغانی پیوستند.^۲ بعد از این واقعه ابوعلی چغانی برای تعقیب امیر نوح به جانب مرو عزیمت نمود. در آن حال امیر سامانی تحت فشار لشکریان ناراضی از وزیر حاکم جلیل،^۳ به قتل وی فرمان داد. مسلم است که شورش لشکریان امیر نوح به تحریک ابوعلی چغانی صورت گرفته بود که با وزیر حاکم جلیل به دلیل اقدامات نابخردانه‌اش دشمنی می‌ورزید.^۴ بعد از آن که سپاهیان ابوعلی چغانی در یک فرسنگی مرو اردو زدند، امیر نوح سامانی که در خود یارای مقابله با آن لشکریان توانمند را نمی‌دید، به جانب پایتخت خویش (بخارا) عقب‌نشینی کرد. ابوعلی چغانی بعد از تصرف مرو به سوی بخارا لشکر کشید و امیر نوح مجبور گردید به جانب سمرقند فرار کند.^۵ در پایتخت ابوعلی چغانی امارت ابراهیم سامانی را اعلام کرد، اما کمی بعد میان او و امیر جدید کدروت ایجاد شد. علت این آزرده‌گی آن بود که امیر جدید سامانی با سخن‌چینی دشمنان ابوعلی، احساس می‌کرد که وی نیز در فرصت مناسب به وسیله ابوعلی چغانی از قدرت برکنار خواهد شد. در چنین احوالی بود که ابراهیم سامانی بدون مشورت با ابوعلی چغانی، به آزاد

۱. ابن اثیر، کامل، ج ۱۴، ص ۱۷۷.

۲. ابن مسکویه، تجارب‌الامم، ج ۶، ص ۱۳۸.

۳. حاکم جلیل، منظور ابوالفضل محمد بن محمد مشهور به حاکم جلیل و حاکم شهید، عالم بزرگ و قاضی نام‌آور و مؤلف کتاب‌های بسیار (از جمله مختصر کافی) می‌باشد. وی در سال ۳۳۱ ه. ق به وزارت امیر نوح بن نصر سامانی رسید اما در کار خویش توفیقی نداشت و با اقدامات دردسرافرین موجب شورش سپاهیان سامانی شد. سرانجام لشکریان که از حاکم جلیل شکایت داشتند که «تیمار لشکر ندارد و تعهد نکند و بیستگانی ندهد»، امیر نوح را مورد خطاب قرار داده گفتند: «امیر دست او را از ما کوتاه کند و اگر نه ما به یک‌سو شویم از پیش او» با این تهدیدات امیر نوح دستور قتل وزیر را در سال ۳۳۵ ه. ق صادر کرد. رک: گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۴۱/ نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۱۴۹-۱۴۷ و ص ۱۳۲.

۴. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۴۱.

۵. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۴۲-۳۴۱.

کردن ابراهیم بن سیمجور و منصور بن قراتگین اقدام نمود و آنان را مورد عنایت خویش قرار داد.^۱

هر چند این موضوع موجب نگرانی ابوعلی چغانی گردید و نسبت به ابراهیم سامانی بدگمان شد، اما از آن مهم‌تر این که وی متوجه شد که اهالی بخارا تصمیم به دستگیری ابوعلی چغانی و نزدیکان او گرفته‌اند. پس از کشف این توطئه، ابوعلی چغانی مصمم گردید که شهر بخارا را به آتش بکشد، اما به خواهش بزرگان از آن کار چشم پوشید.^۲ بعد از این احوال، ابوعلی چغانی که در بخارا احساس امنیت نداشت آنجا را به سوی ولایت خویش، چغانیان^۳، ترک کرد. وی قبل از ترک بخارا، ابوجعفر (برادر امیر نوح سامانی) را بر تخت امارت نشاند و «هر کسی را بر شغلی نصب کرد، از شغل‌های دیوان».^۴ از جانب دیگر ابراهیم سیمجور و منصور بن قراتگین که به دستور ابراهیم سامانی آزاد شده بودند، به جلب نظر سپاه پرداخته و به صورت پنهان با امیر نوح سامانی نامه‌نگاری آغاز کردند.^۵ به طور مسلم تلاش ابراهیم سیمجور و منصور قراتگین در جلب وفاداری سپاه به امیر نوح سامانی با موفقیت همراه بوده است، زیرا کمی بعد از آن که ابوعلی چغانی از بخارا خارج شد، ابراهیم سامانی و ابوجعفر با اعزام نماینده‌ای به نزد امیر نوح ضمن عذرخواهی از وی امان خواستند. بدین ترتیب زمینه بازگشت امیر نوح به پایتخت فراهم گردید و او در ماه رمضان سال ۳۳۵ به بخارا باز آمد.^۶ شرح آنچه پس از این میان امیر نوح سامانی و ابوعلی چغانی روی داد، از حوصله

۱. ابن مسکویه، تجارب‌الامم، ج ۶، ص ۱۳۹.

۲. گردیزی نوشته است که در پی تصمیم ابوعلی چغانی برای به آتش کشیدن شهر بخارا «سران شهر بیرون آمدند و شفاعت کردند به خدای عزوجل او را بترسانیدند تا فرو ایستاد» رک: گردیزی، زین‌الاکبار، ص ۳۴۲.

۳. چغانیان: چغانیان از نواحی بزرگ ماوراءالنهر محسوب می‌گردید که از لحاظ کشاورزی موقعیتی مساعد داشت. در عهد سامانیان در ناحیه چغانیان حکومتی محلی با عنوان آل محتاج زیر نظر سامانیان فرمانروایی داشت. ابوبکر چغانی و فرزندش ابوعلی چغانی از فرمانروایان چغانیان (از سلسله آل محتاج) بودند که با حفظ مقام خویش از جانب سامانیان به سپهسالاری خراسان منصوب شدند. راجع به چغانیان رک: حدود العالم من المشرق الى المغرب، با تعلیقات و. مینورسکی، به تصحیح و حواشی مریم میر احمدی، غلامرضا ورهرام، (تهران، دانشگاه الزهرا (س)، ۱۳۷۲)، ص ۳۳۳-۳۳۲.

۴. گردیزی، زین‌الاکبار، ص ۳۴۲.

۵. ابن مسکویه، تجارب‌الامم، ج ۶ ص ۱۳۹.

۶. گردیزی، زین‌الاکبار، ص ۳۴۲.

این بحث خارج است،^۱ اما در ارتباط با موضوع مورد توجه ما، باید دانست که امیر نوح بن نصر بعد از آن که دوباره در بخارا قدرت را به دست گرفت، منصور بن قراتگین را به سپهسالاری و امارت خراسان برگزید.^۲ بی تردید انتصاب منصور بن قراتگین به آن مقام علاوه بر آن که از حسن نظر امیر نوح سامانی نسبت به وی حکایت دارد، نشانگر ناخرسندی وی از عملکرد سپهسالار سابق (ابراهیم بن سیمجور) بود. احتمال دیگر آن است که امیر نوح سامانی احساس می‌کرد که در آن احوال لازم است مقام سپهسالاری به شخصی واگذار شود که علاوه بر کارآیی نظامی بیشتر، از شائبه دوستی با ابوعلی چغانی برکنار باشد.^۳

ابراهیم سیمجور در واپسین ایام زندگانی

بعد از این وقایع، ابراهیم بن سیمجور دیری نپایید و در ماه شوال سال ۳۳۶ درگذشت.^۴ معلوم نیست که بعد از انتصاب منصور بن قراتگین به مقام سپهسالاری، ابراهیم بن سیمجور به منصبی جدید گماشته شده بود یا میان او و امیر سامانی کدروتی دو جانبه وجود داشت. با این حال مسلم است که قدرت و اعتبار خاندان با نفوذ سیمجوری مانع از آن بود که رفتاری مغایر با شأن و منزلت ابراهیم سیمجور صورت گیرد.

اگرچه دوران سپهسالاری امیر ابراهیم بن سیمجور بیش از دو سال دوام نیافت با این حال نمی‌توان از تأثیر آن مقام مهم در ازدیاد قدرت خاندان معتبر سیمجوری چشم پوشید. در حقیقت همین مقام و موقعیت ابراهیم سیمجور بود که راه ورود فرزند وی ابوالحسن محمد را به عرصه‌های سیاسی و نظامی هموار کرد. این که ابراهیم سیمجور در حفظ مقام ارجمند سپهسالاری و امارت خراسان موفق نگردید به معنای آن نیست که وی لیاقت اداره امور مهم را نداشته است. در واقع ابراهیم در حالی به آن مقام منصوب شد که حکومت سامانی به دلیل بی‌کفایتی وزیر حاکم جلیل از اقتدار کافی برخوردار نبود و کشمکش‌های عناصر قدرتمند در حکومت سامانی آشفتگی امور را در پی

۱. برای اطلاع در این زمینه رک: گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۴۶-۳۴۳.

۲. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۴۳/ ابن‌اثیر، کامل، ج ۱۴، ص ۱۷۹.

۳. پیش از این گفته شد که ابوعلی چغانی بعد از تصرف گرگان در سال ۳۲۹ ه.ق ابراهیم سیمجور را به حکومت آنجا گماشت. این موضوع حکایت از روابط خوب ابوعلی چغانی و ابراهیم سیمجور دارد.

۴. سماعی، الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۲.

داشت. در چنین اوضاعی دولت سامانی نمی‌توانست پشتیبانی قدرتمند و قابل اعتماد برای سپهسالار خراسان جهت رویارویی با ابوعلی چغانی باشد. شاید ورود ابوعلی چغانی به خراسان که با مقاومت چندان مهم و طولانی لشکریان سامانی روبرو نگردید، علاوه بر کردانی آن سردار فاتح، ناشی از آن بود که در آن ایام ابراهیم سیمجور از نیرو و امکانات لازم برای پایداری در برابر ابوعلی چغانی برخوردار نبود.

فصل چهارم

ابوالحسن سیمجوری سپهسالار داهی

همتی دارد او که پنداری آسمان زیر و همتش زیرست^۱
افزایش و استحکام قدرت سیمجوریان بدون تردید وابسته به وجود مقتدر ابوالحسن محمد فرزند ابراهیم بن سیمجور می باشد و همین اقتدار و شأن و منزلت اوست که موجب انتشار مطالب ضد و نقیض پیرامون شخصیت و عملکرد او از جانب مخالفان و موافقان گشته است. عده ای این امیر توانمند را از علمای اهل حدیث، عادل، نیکوسیرت و علم پرور می دانند^۲ و جمعی او را فردی ستمگر قلمداد کرده اند. گویا عده ای از مورخین مانند ابن اثیر و میرخواند که مأخذشان «عتبی» است، او را به ظلم و بیداد منسوب کرده و برخی چون گردیزی و عوفی و مستوفی که ظاهراً مأخذ دیگری در دست داشته اند او را به عدل و داد و خصائل حسنه وصف نموده اند.

هر چند از تاریخ ابوالحسن سیمجوری اطلاعی در دست نیست، اما با توجه به این که در سال ۳۷۸ ه. ق از دنیا رفته و در آن زمان در سن «شیخوخیت» بوده است، می توان گفت که به احتمال بسیار وی در اوائل قرن چهارم هجری متولد گردیده است. با این که از مشاغل و مناصب ابوالحسن سیمجوری قبل از سال ۳۴۳ ه. ق اطلاعی نداریم، با استناد به آن که وی در سال یاد شده به عنوان شهنه نیشابور که منصبی حساس بود برگزیده شده است، باید پذیرفت که وی پیش از آن تاریخ نیز دارای مشاغل اداری و نظامی بوده

۱. مطلع قصیده ای است که ابوبکر محمد بن علی خسروی در باب ابوالحسن سیمجوری سروده است.
رک: سدیدالدین محمد عوفی، لباب الالباب، به تصحیح سعید نفیسی (تهران، ابن سینا، ۱۳۳۵)، ص ۲۵۷.
۲. سمعانی، الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۲.

است. در هر صورت برای تبیین چگونگی انتصاب ابوالحسن سیمجوری به شحنگی نیشابور، ناگزیر از ارائه اطلاعاتی مختصر هستیم.

در اواخر حکومت امیر نوح سامانی (۳۴۳-۳۳۱ ه.ق) سپهسالار ابوعلی چغانی به اتهام تمایل به آل بویه مورد بدگمانی قرار گرفت و از مقام خود برکنار گردید. با روی کار آمدن امیر عبدالملک (۳۵۰-۳۴۳ ه.ق) مقام سپهسالاری به ابوسعید بکر بن مالک (فرغانی) واگذار شد.^۱ بکر بن مالک پس از گماشته شدن به سپهسالاری، ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری را به نیشابور فراخواند و شحنگی نیشابور را بر عهده او گذاشت. مسلم است که بکر بن مالک در انتخاب ابوالحسن به کفایت، لیاقت و کاردانی او نظر داشته است، اما ابوالحسن نیز چنان که خواهیم دید آن منصب را سکوی پرش به مقامات بالاتر قرار داد.

ابوالحسن سیمجوری، سپهسالار خراسان

بکر بن مالک در حدود دو سال در مقام خویش باقی ماند اما پس از آن از سوی دربار سامانیان به عنوان دریافت خلعت به بخارا فراخوانده شد و هم در دربار به قتل رسید.^۲ هر چند گردیزی علت فراخوانی بکر بن مالک را از سوی سامانیان، بدرفتاری او با لشکریان و برانگیختن خشم آنان دانسته است،^۳ اما حقیقت این است که او با رکن الدوله سازش نموده و مقرر شده بود که رکن الدوله از خلیفه عباسی برای بکر بن مالک، فرمان امارت خراسان را دریافت نماید.^۴

در هر حال، بعد از قتل بکر بن مالک مقام سپهسالاری خراسان را به ابوالحسن سیمجوری واگذار کردند. و حکم سپهسالاری او را توسط ابراهیم بن آلپتگین حاجب ارسال نمودند.^۵ ظاهراً ابوالحسن سیمجوری نتوانست چنانکه باید در مقام رشک برانگیز خود موفق باشد. وی با عملکرد نامطلوب خود موجب نارضایتی زبردستان گردید و «تظلم او به حضرت بخارا پیوسته گشت. پس او را معزول کردند ... و سپهسالاری به

۱. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۵۱-۳۴۹.

۲. همان، ص ۳۵۲.

۳. همان، ص ۳۵۲.

۴. ابن اثیر، کامل، ج ۱۴، ص ۲۳۱.

۵. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۵۲.

ابومنصور محمد بن عبدالرزاق دادند»^۱ (جمادی الاخر سال ۳۴۹).

سپهسالاری ابومنصور محمد بن عبدالرزاق چند ماه بیشتر ادامه نیافت زیرا در اثر کدورتی که میان آلپتگین و امیر عبدالملک ایجاد گردیده بود، امیر سامانی برای دور کردن آلپتگین از دربار دستور داد تا حکومت بلخ را به وی واگذار کنند. اما آلپتگین بار رد فرمان عبدالملک گفت: «عامل نباشم به هیچ حال پس از آن که حاجب الحجاب بودم»^۲. از آنجا که نارضایتی شخصیتی قدرتمند چون آلپتگین می توانست برای دربار بخارا دردسر آفرین باشد، صلاح در این دیده شد که ابومنصور را از مقام سپهسالاری برکنار نموده و آلپتگین را به آن منصب بگمارند^۳ (ذیحجه سال ۳۴۹).

با مرگ عبدالملک سامانی در سال ۳۵۰ ه.ق وزیر ابوعلی بلعمی که با آلپتگین متحد و از نظرات او راجع به مسئله جانشینی امیر سامانی با خبر بود، پسر عبدالملک یعنی نصر را به امارت برداشت. اما فایق خاصه^۴ و جمعی دیگر از بزرگان دولت سامانی ورؤسای لشکری، امارت نصر بن عبدالملک را نپذیرفتند و برادر عبدالملک را که ابوصالح منصور نام داشت به امیری برگزیدند. بلعمی با موافقت خویش با این امر، مقام وزارت خویش را حفظ کرد اما آلپتگین سرانجام مجبور به ترک خراسان شد^۵ (ذیقعه سال ۳۵۰).

بعد از آلپتگین بار دیگر سپهسالاری و امارت خراسان به عهده ابو منصور عبدالرزاق واگذار گردید. وی که می دانست «که آن شغل بدو نگذارند و او را صرف کنند»^۶، پیشدستی نمود و خود را مطیع حسن بن بویه (رکن الدوله) خواند و او را به قصد گرفتن گرگان از دست وشمگیر زیاری که مورد پشتیبانی سامانیان بود دعوت کرد.

۱. همان، ص ۳۵۳.

۲. ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی مردی بزرگ منش و والاتباع و از نژاد سپهبدان عهد ساسانی بود. هم به دستور وی شاهنامه منثور معروف به شاهنامه ابومنصوری (که اکنون تنها مقدمه اش باقی مانده است) جمع آوری شد. رک: محمدبن عبدالوهاب قزوینی، بیست مقاله، به تصحیح عباس اقبال (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳) ص ۱۹-۱۷.

۳. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۵۴.

۴. امیر ابوالحسن فایق بن عبداللہ اندلسی رومی از آن جهت به خاصه معروف بود که برای خدمت به امیر سدید ابی صالح منصور بن نوح سامانی در نظر گرفته شده بود. رک: ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الأنساب، ص ۴۱۲ ذیل کلمه «الخاصه».

۵. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۵۵.

۶. همان، ص ۳۵۶.

سپهسالاری دوباره ابوالحسن سیمجوری

با برکناری ابومنصور عبدالرزاق از مقام خویش بار دیگر ابوالحسن سیمجوری در ذیحجه سال ۳۵۰ به سپهسالاری خراسان رسید و فرمان یافت که با ابومنصور نبرد کند. ابوالحسن در تعقیب ابومنصور عبدالرزاق در محکن^۱ و خبوشان (قوچان) به سپاه رکن الدوله حسن بویه که به کمک ابومنصور آمده بود، برخورد و در هنگام جنگ، سپهسالار معزول دچار عوارض ناشی از مسمومیت شد و بینایی خود را نیز از دست داد. علت مسمومیت ابومنصور عبدالرزاق آن بود که وشمگیر به تلافی اقدام وی در تشویق رکن الدوله برای حمله به گریان با پرداخت هزار دینار به یوحنا (طیب مخصوص ابومنصور عبدالرزاق) او را وادار کرد که با زهر ابومنصور را مسموم نماید. باری، در هنگام کارزار وخامت حال ابومنصور موجب پراکندگی سپاهیان او گردید و خود وی سرانجام به دست یکی از غلامان ابوالحسن سیمجوری از پای درآمد.^۲

پس از سرکوب ابومنصور عبدالرزاق عاصی و قتل او، ابوالحسن سیمجور با فراغ بال در نیشابور مستقر گردید و «بسیار نکویی کرد با رعیت و عدل بگسترد و سیاستی نیکو بنهاد و رسم‌های خوب آورد و همیشه با اهل علم نشست و از آن زشتی‌ها که پیش از آن از وی رفته بود که مردمان از وی رنج‌ها دیده بودند همه را استمالت کرد و آن خوی زشت را بنهاد و رسم‌های بد را برانداخت».^۳ رواج کار ابوالحسن سیمجوری و استقرار قدرت او چنان بود که وی در مدت پنج سال اقامت در نیشابور، خروج از آن شهر را لازم ندید تا آن که از بخارا به او پیام رسید که به جانب ری لشکرکشی نماید.^۴ علت صدور این دستور آن بود که آل‌بویه ولایت کرمان را از تصرف امیر ابوعلی بن الیاس^۵ خارج کرده بودند و او به نزد امیر منصور بن نوح سامانی رفته، وی را به حمله به قلمرو آل‌بویه ترغیب نمود.

۱. محکن ظاهراً باید نمخن باشد که به قول مقدسی در سه منزلی نیشابور قرار داشته است، رک: مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، بخش دوم، ص ۵۱۴.
۲. گردیزی، زین‌الاکبار، ص ۳۵۷-۳۵۶.
۳. همان، ص ۳۵۷.
۴. همان، ص ۳۵۷.

۵. راجع به ابوعلی محمد بن الیاس بن یسع سغدی و روابط او با آل‌بویه و وقایعی که به خروج ابوعلی از کرمان و پناهندگی به سامانیان منجر گردید، رک: ابن مسکویه، تجارب‌الامم، ج ۶، ص ۳۰۸-۳۰۴.

در پی تصمیم امیر سامانی برای حمله به سرزمین آل بویه، ابوالحسن سیمجور از خراسان و وشمگیر و حسن فیروزان^۱ از گرگان و دامغان مأمور جنگ با رکن الدوله و فتح ری شدند. آنان در پایان سال ۳۵۶ ه.ق به نزدیکی‌های ری رسیدند ولی وشمگیر در جریان این سفر جنگی در محرم سال ۳۵۷ به هنگام شکار از اسب سقوط کرد و درگذشت.^۲ و «چون وشمگیر بمرد رفتن سوی ری سست گشت».^۳ گویا یکی از علل انصراف ابوالحسن سیمجوری برای رفتن به ری، سازش پنهانی بیستون فرزند وشمگیر با رکن الدوله حسن بویه بود. دلیل اقدام بیستون آن بود که پس از مرگ وشمگیر بزرگان دولت وی با قابوس پسر کوچک‌تر وشمگیر برای حکومت بیعت کردند و ابوالحسن سیمجوری هم جانب قابوس را گرفت.^۴

از سوی دیگر ابوالحسن سیمجوری که دچار مشکل پرداخت مواجب سپاهیان بود، از امیر منصور درخواست کمک مالی کرد، اما امیر سامانی پاسخ داد که حقوق سپاه اعزامی را بیستون باید بپردازد. بیستون پس از اطلاع بر این مطلب به بهانه آن که دارایی او در طبرستان است به آن جا رفت و بارکن الدوله دوستی آغاز کرد و متقابلاً به درخواست رکن الدوله برای بیستون «از مطیع خلعت رسید و لواء به ولایت طبرستان و گرگان و سالوس و رویان و او را ظهیرالدوله لقب کرده بود».^۵ ابوالحسن سیمجوری با مشاهده این احوال راهی جز بازگشت به نیشابور ندید و این در حالی بود که «نام عجز و سستی بر وی نهادند و اثر سستی ابوالحسن به سلطان ظاهر گشت و از اثر سستی او گرگان و قومس و سالوس و رویان بشد».^۶

بعد از این واقعه امیر منصور برای برکناری سپهسالار ابوالحسن سیمجور دنبال چاره بود و چون ابوالحسن از این موضوع آگاه شد «به حلیه مشغول گشت و به بخارا آمد و از نزدیکان منصور پایمردان ساخت تا آن غیرت از دل منصور بیرون کرد و آن مضرت

۱. حسن فیروزان از بزرگان طبرستان و عموزاده ماکان کاکلی (سردار بزرگ علویان) بود. رک: ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، قسم اول، ص ۲۹۷.
۲. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۳-۴.
۳. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۵۸.
۴. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۴.
۵. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۵۸ / منظور از مطیع، خلیفه عباسی المطیع لله می‌باشد.
۶. همان، ص ۳۵۸.

را از خویشتن دفع کرد».^۱ وی بعد از آن که موقعیت خویش را تحکیم نمود به نیشابور بازگشت. ابوالحسن سیمجوری چندی بعد با همکاری وزیر ابوجعفر عتبی تلاش کرد تا میان سامانیان و آل بویه صلح برقرار گردد. این کار با مساعدت ابن عمید (وزیر رکن الدوله) پی گیری شد. سرانجام در سال ۳۶۱ ه. ق عهدنامه صلح میان سامانیان و آل بویه بسته شد. بر مبنای این قرار داد آل بویه پذیرفتند که سالیانه مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار به منصور بن نوح سامانی بپردازند.^۲ متقابلاً امیر منصور متعهد شد از حمله به ری خودداری ورزد. در جهت تحکیم این روابط، عضدالدوله نیز دختر خود را به ازدواج امیر منصور درآورد.^۳

ابوالحسن سیمجوری و امیر نوح بن منصور

امیر منصور سامانی در سال ۳۶۵ ه. ق از دنیا رفت و پسر سیزده ساله اش نوح (۳۸۷-۳۶۵ ه. ق) به قدرت رسید.^۴ وی پس از رسیدن به سن رشد، برای استحکام سیطره و قدرت خود با بزرگان لشکری و کشوری از جمله فایق خاصه و ابوالعباس تاش^۵ روابط نیکویی برقرار کرد. در این حال ابوالحسن سیمجوری صاحب جیش و لشکرکشی خراسان به نیشابور بود متمکن در امارات سپاه و ایالت^۶ حشم). بنابراین امیر نوح با توجه به قدرت و موقعیت ابوالحسن، جلب دوستی وی را از

۱. همان، ص ۳۵۹-۳۵۸.

۲. عزالدین ابی الحسن علی ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸. به تصحیح کارلوس یوهانس تورنبرگ (بیروت: داربیروت للطباعة و النشر، ۱۳۸۶ ه. ق، ۱۹۶۶ م) ص ۶۲۶. / میر محمد بن سید برهان الدین خواوندشاه (میرخواند)، تاریخ روضة الصفا، ج ۴. با مقدمه محمد جواد مشکور (تهران: انتشارات مرکزی و خیام و پیروزی، ۱۳۳۹)، ص ۵۲. / گردیزی این مبلغ را دویست هزار دینار ذکر کرده است. رک: گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۶۰-۳۵۹.

۳. ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۳۷۴. / میرخواند، روضة الصفا، ج ۴، ص ۵۲. / در حالی که ابن مسکویه به عنوان یکی از کارگزاران معتبر دولت آل بویه از ازدواج امیر منصور سامانی با دختر عضدالدوله سخن رانده است، ابن اثیر به اشتباه این ازدواج را میان امیر نوح و دختر عضدالدوله دانسته است. رک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۶۲۶.

۴. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۶۱.

۵. تاش از غلامان پدر ابوالحسن عتبی بود که در زمان وزارت ابوالحسن به مقام سپهسالاری رسید. نظامی عروضی می گوید: «تاش عظیم خردمند بود و روشن رای و در مضایق چست درآمدی و چابک رفتی» رک: احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، به اهتمام محمد معین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۲۵.

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۳۵.

همه مهم‌تر می‌دید پس برای ابراز دوستی با سپهسالار کارورزیده و قدرتمند خویش، ابو عبدالله بن حفص را که سالار غازیان بخارا بود به نزد ابوالحسن سیمجور فرستاد و «او را ناصرالدوله لقب کرد و عهد و خلعت فرستاد او را به سپهسالاری و عمل معونت و احداث نیشابور و هرات و قهستان و پیغام داد بر زبان ابو عبدالله غازی که ما به جای تو اصطناع^۱ بیشتری از آن کردیم که تو چشم داشتی، زیرا که اندر تو نشان وفا و دلیل رشد دیدیم. نگر تا ظن ما خطا نکنی».^۲

امیر نوح که اهمیت و اقتدار ابوالحسن سیمجوری را دریافته بود، در جهت جلب محبت سپهسالار کاردان، دختر وی را نیز خواستگاری کرد. وی در قسمتی دیگر از پیام خویش خطاب به ابوالحسن سیمجوری اظهار داشته بود که: «سه چیز به تو ارزانی داشتیم که اسلاف ما نداشته بودند، یکی آن که خویشی کردیم با تو و آن دلیل راستی اعتقاد ما باشد اندر تو و موجب ازدیاد شرف و قدر تو، دو دیگر زیادت ولایت و آن دلیل بزرگ داشتن کار تو باشد و سه دیگر لقب نهادن مر تو را اندر مخاطبان و مکاتبات تا ترا رفعتی باشد میان اقران و امثال تو».^۳ ابوالحسن سیمجوری با دریافت عهد و خلعت و پیام امیر سامانی بسیار خوشحال گردید و فرستادهٔ امیر را به گرمی پذیرایی نمود و یکی از دختران شایستهٔ خویش را جهت امیر نوح نامزد کرد.^۴ اما این گرمی روابط چنان که خواهیم دید، چندان پایدار نماند.

برکناری ناصرالدوله ابوالحسن سیمجوری از سپهسالاری

پس از آن که عقیدهٔ امیر نوح بن منصور بر این قرار گرفت که عبدالله جیهانی را از وزارت عزل نماید و آن مقام را به ابوالحسین عتبی^۵ بسپارد، جمعی از اطرافیان به او یادآوری کردند که «رسم ملوک ماضی آن بوده است که با اسفہسالاران بزرگ درین باب مشورت

۱. نیکویی. رک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل مادهٔ «اصطناع».

۲. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۱.

۳. همان، ص ۳۶۲-۳۶۱.

۴. همان، ص ۳۶۲.

۵. ابوالحسین عتبی وزیر امیر نوح بن منصور که در دوران جوانی به وزارت گماشته شده بود به قول منشی کرمانی «صاحب فضیلتی السیف و القلم و دانای مصالح امور دیوان و حشم بود...» رک: ناصرالدین منشی کرمانی، نساء الاسحار من لطائف الاخبار، به تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی «محدث» (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴)، ص ۳۶.

می‌کردند و مفاوضه پیوسته و ابوالحسن سیمجوری پیر و مقدم این دولت است و درین باب از وی مشورت باید خواست تا رأی انور او چه صواب بیند.^۱ امیر نوح بر مبنای این تذکر دستور داد که با ارسال نامه‌ای به نزد ابوالحسن سیمجوری، نظر او را در باب عزل جیهانی از وزارت و گماشتن ابوالحسن عتبی بدان مقام جويا شوند. ناصرالدوله ابوالحسن در پاسخ به نامه یاد شده اعلام کرد: «وزارت منصبی بزرگ است و شغلی خطیر و نظام ملک و فراغ لشکر و رعیت بدان متعلق می‌باشد و متقلد این شغل مردی پیر تجربه یافته باید و عبدالله جیهانی پیری قوی تدبیر است و درین خاندان حقوق خدمت دارد و حسین عتبی اگر چه مردی کامل و فاضل است اما جوان است، اگر آن شغل مهم بر عبدالله مقدر دارند همانا به صواب نزدیک‌تر باشد».^۲

امیر نوح نابخردانه به توصیه ابوالحسن سیمجوری عمل نکرد و ابوالحسن عتبی را به وزارت گماشت، اما در این میان وزیر جدید کینهٔ سپهسالار کهنه کار را به دل گرفت و گرچه ظاهراً به تملق ابوالحسن سیمجوری می‌پرداخت، اما در نهان موقعیت وی را تباه می‌کرد.^۳ ابوالحسن عتبی پس از استقرار در مقام وزارت به بدگویی از امیر ابوالحسن سیمجوری پرداخت و بر این نکته پافشاری می‌کرد که «ابوالحسن عاجز است از وی کار نیاید و خراسان بدو ضایع است و همت او اندر مصادره و استخراج است».^۴

در این میان کشاکش امیر خلف بن احمد صفاری (فرمانروای سیستان) با سامانیان (که از شورش فردی از وابستگان خاندان صفاری به نام حسین بن طاهر بر ضد او حمایت می‌کردند) ادامه داشت. امیر خلف که از سال ۳۶۹ ه. ق در قلعه ارگ سیستان در برابر نیروهای اعزامی سامانیان پایداری می‌کرد، نه تنها بر نیروی نظامی بلکه بر اقتدار سیاسی آن دولت آسیب جدی وارد آورده بود،^۵ چندان که «آثار ضعف و امارات عجز لشکر خراسان شایع و منتشر گشت و رونق سامانیان زان پس روی در نقصان آورد و نظام کارها گسسته شد».^۶

۱. سدیدالدین محمد عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات (جزء دوم از قسم دوم) به تصحیح امیر بانو مصفا (کریمی) و مظاهر مصفا (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲)، ص ۶۸۷.

۲. عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ص ۶۸۷.

۳. فرای (گردآورنده)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۱۳۶.

۴. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۲.

۵. تاریخ سیستان، ص ۳۳۷-۳۳۵.

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ بمینی، ص ۴۴.

آنچه در این احوال امیر خلف را یاری می‌کرد تعلل ابوالحسن سیمجوری در سرکوب او بود. هر چند ابوالحسن سیمجوری با امیر خلف سابقه دوستی داشت اما در واقع کدورت او از ابوالحسن عتبی موجب بی‌توجهی عمدی به رفع مشکلات موجود در سیستان بود. به راستی که «چون ابوالحسن سیمجوری فساد آن کار و کساد آن بازار مشاهدت کرد بازمانه غدار یار شد و عیار مناصحت بگردانید...»^۱ در واقع سپهسالار رنجیده خاطر، از این که وزیر ابوالحسن عتبی را گرفتار دشواری‌های طاقت فرسا می‌دید، خرسند بود. متقابلاً عتبی که می‌خواست تفوق و برتری دستگاه اداری را در امور کشور احیا نماید و سرداران سپاه را مطیع کند،^۲ با همکاری سایر دشمنان ابوالحسن سیمجوری به بی‌اعتبار ساختن شخصیت سپهسالار کهنه کار پرداخت.^۳ مخالفان ابوالحسن سیمجوری با طرح این موضوع که مسائل جاری در سیستان ناشی از عدم تمایل فرمانروای ناسپاس سپاه به حفظ کیان و منزلت دولت سامانی است، به سعایت از سپهسالار پرداختند تا جایی که «از حضرت ملک مثالی به صرف او از قیادت و سرداری لشکر خراسان روان کردند و منصب و شغل او بر حسام‌الدوله ابوالعباس تاش مقرر داشتند».^۴

از آنجا که عتبی به انگیزه انتقام از ابوالحسن سیمجوری در نظر داشت شخصیت او را بی‌اعتبار سازد، به مأموری که وظیفه داشت حکم عزل سپهسالار را به او تسلیم کند دستور داد تا فرمان برکناری سپهسالار را در حضور جمع و با صدای بلند بخواند.^۵ فرستاده عتبی پس از ورود به نیشابور براساس دستور وزیر نامه عزل ابوالحسن سیمجوری از سپهسالاری خراسان را بر او در حالی قرائت کرد که او در میان جمعی از قضات و بزرگان خراسان به مظالم نشسته بود.^۶ این اقدام حقارت‌آمیز موجب شرمندگی سپهسالار پیرگردید و او بعد از مدتی تأمل گفت: «ما را ضرورتی نیست تحمل سفاهت عتبی کردن و مرا خود مطاوعت آل سامان چه حاجت؟».^۷ وی با خشم ادامه داد

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۴.

۲. بارتولد، ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ج ۱، ص ۵۳۸.

۳. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۲.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۵.

۵. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۳-۳۶۲.

۶. عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ص ۶۸۹.

۷. همان، ص ۶۸۹.

«والی خراسان منم و سپهسالار ابوعلی ست پسر من. واللّه که من ستاره به روز بدیشان نمایم».^۱

به دستور سپهسالار ناصرالدوله طبل آماده باش به صدا درآمد و سپاهیان تحت امر او آماده نبرد گردیدند.^۲ چون موضوع عصیان ابوالحسن سیمجوری به اطلاع عتبی رسید هراسان گردید و در این اندیشه فرو رفت که مبادا سپهسالار با امیر نوح سازش نماید و او (وزیر) در مخاطره قرار گیرد، اما در همین حال نامه جاسوسی به دست وزیر رسید که از پشیمانی ابوالحسن سیمجوری از عصیان حکایت می‌کرد.^۳

حقیقت امر آن است که ابوالحسن سیمجوری پس از دریافت نامه عزل خویش از امارت خراسان و سپهسالاری لشکر، «جواب‌های عنیف داد و به کلمه عصیان مجاهرت کرد و به مثال حضرت التفات ننمود»^۴ با این همه امیر سیمجوری که از علاقه مردم به امیران سامانی و عقیده آنان به این موضوع که «هرگاه درختی بر خاندان سامانیان یاغی شود، خشک خواهد شد»^۵ خبر داشت و واکنش منفی مردم را در جریان شورش ابوعلی چغانی دیده بود، موقعیت را مناسب برای شورش ندانست.

وی پس از فرونشستن خشم خویش به عاقبت کار توجه کرد و چنین اندیشید که «عصیان بر ولی نعمت خویش عاقبتی وخیم دارد و در ایام شیخوخیت رقم کفران و سمت عصیان بر خویشتن کشیدن موجب ملامت و ندامت باشد و خود را در معرض متاعب و مصاعب آوردن ...».^۶ بنابراین سپهسالار دوراندیش فرزندان و اتباع خویش را گرد آورد و با انواع نصایح و اندرزها آنان را به آرامش و خویشتن‌داری دعوت کرد و یعد از آن احمد فارس را (که فرمان برکناری او را از سپهسالاری آورده بود) فراخواند و ضمن اظهار پشیمانی از خشم و عصیان خود، به سفیر یادشده گفت که خطاب به دربار سامانی بنویسد: «واجب کردی که حرمت مرا نگاه داشتندی و چنان سخن به خلوت بر من

۱. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۳-۳۶۲.

۲. همان، ص ۳۶۳-۳۶۲.

۳. همان، ص ۳۶۳.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۴۵.

۵. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، بخش دوم، ص ۴۹۴.

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۴۶.

خواندندی تا مرا لازم نیامدی چندان سفاهت کردن و من از آن حرکت پشیمان شده‌ام و سر بر خط طاعت نهاده».^۱ ابوالحسن سیمجوری سپس در حضور رسول با زبانی نرم به ستایش از امیر سامانی پرداخت و در ضمن شرح خدمات خود به سامانیان و نیز پشیمانی از سربیزی، گفت: «من نهالی‌ام که آن پادشاه نشانده است و در چمن اقبال او شاخه‌ها کشیده و بارور شده اگر از بهر ثمره خدمت بگذارد وامداد آن نعمت و اعداد آن منت برقرار دارد بر آن محمود و مشکور باشد و اگر از بیخ براندازد و همه آتش سازد، در آن معذور و مغفور بود».^۲

بدین ترتیب ابوالحسن سیمجوری به عزل خویش راضی شده و تنی چند از بزرگان نیشابور را همراه ابونصر احمد بن علی المیکالی^۳ به سوی بخارا روانه کرد تا از جانب او عذر خواهی کنند.^۴ با این همه به قول عوفی «اول وهن در مملکت سامانیان از وی بود».^۵ گفته شده است که چون صاحب عباد (وزیر آل‌بویه) از موضوع برکناری ابوالحسن سیمجوری از مقام سپهسالاری آگاه شد، گفت: «در خراسان زلزله‌ای شد که هرگز نشیند».^۶

باری، ابوالحسن سیمجوری که به مدت بیست و یکسال باکیاست و درایت تمام در مقام سپهسالاری انجام وظیفه کرده بود، پس از اظهار تابعیت نسبت به امیر سامانی، نیشابور را به مقصد اقطاع قدیم خاندان خود (قهستان) ترک کرد و در آنجا منتظر فرمان بارگاه سامانی ماند. پس از عزل او چنان که پیش از این گفته شد ابوالعباس تاش به مقام سپهسالاری گماشته شد^۷ (سال ۳۷۱ ه.ق.).

۱. عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ص ۶۹۰-۶۸۹ در همین کتاب (در صفحات مذکور) آمده است که ابوالحسن سیمجور پس از فرو خوردن خشم خویش خطاب به رسول دربار می‌گوید: «آخر نه تو از موسی بالاتری و نه من از فرعون گناهکارتر شایسته نبود که چنین اقدام نمایی». اما رسول ضمن عذرخواهی تأکید می‌کند که او وظیفه داشته است که طبق دستور رفتار نماید.

۲. جرفادقانی، تاریخ یمینی، ص ۴۶.

۳. احمد بن علی بن اسماعیل مردی دانشمند و شاعر و بزرگ خاندان معروف میکالی بود که وزرا و دانشمندان مشهوری از آن خاندان برخاسته‌اند. این خاندان خود را به میکال بن عبدالواحد که سلسله نسب خود را به بهرام گور می‌رساند، منسوب می‌دانستند. رک: گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۳.

۴. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۳.

۵. عوفی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، ص ۶۹۰.

۶. همان، ص ۶۹۰.

۷. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۳.

ابوالحسن سیمجوری و زمینه‌های بازگشت به قدرت

سپهسالار معزول در انتظار دستور دربار بخارا در املاک موروثی خویش در قهستان به سر می‌برد. وی بعد از مدتی کوتاه نامه‌ای از جانب امیر سامانی دریافت کرد که خطاب به وی نوشته بود «دراعه پوش و به خانه بنشین»^۱. ابوالحسن سیمجوری همچنین موظف گردیده بود تا نیروهای تحت امر خویش را به رهبری فرزندش ابوعلی سیمجوری برای کمک به حسین بن طاهر به سیستان روانه سازد.^۲

هر چند ابوعلی سیمجوری در رویارویی با امیر خلف به موفقیت‌های ارزنده‌ای دست یافت و از جانب دربار بخارا از او قدردانی به عمل آمد،^۳ اما سرانجام حسین بن طاهر نتوانست امیر خلف بن احمد صفاری را به طور کامل سرکوب نماید.^۴ مسلم است که عدم توفیق دولت سامانی در مطیع نمودن امیر خلف صفاری برای سپهسالار معزول خوش آیند بود. پایداری درازمدت امیر خلف برای حکومت سامانی به مشکل جدی تبدیل شده و موجب خسارات عمده مالی و انسانی برای آن حکومت بود.^۵ از این رو دربار بخارا برای رهایی از گرداب هولناک سیستان مصمم گردید نیروهای خویش را با بهانه‌ای موجه به طریقی آبرومندانه از آن سرزمین خارج نماید.^۶ برای انجام این مهم به عنصری کارآمد و کیاس نیاز بود و ابوالحسن سیمجوری با ویژگی‌های منحصر به فرد خود بهترین انتخاب برای حل آن مشکل پیچیده بود.

باری دربار بخارا مجبور گردید سپهسالار معزول را برای فیصله بخشیدن به غائله سیستان بدان سرزمین اعزام نماید. ابوالحسن سیمجوری بعد از ورود به سیستان با توجه به سابقه روابط دوستانه خویش با امیر خلف صفاری تصمیم گرفت که با مذاکرات سیاسی به برطرف ساختن مشکلاتی که با نیروی نظامی حل نشده بود، اقدام کند.^۷ در

۱. همان، ص ۳۶۴.

۲. همان، ص ۳۶۴.

۳. گردیزی در مورد قدردانی دربار بخارا از ابوعلی سیمجوری بعد از پیروزی بر امیر خلف صفاری می‌گوید: «ابوعلی را احما د کردند و ولایت بادغیس او را دادند» رک: گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۶۵.

۴. تاریخ سیستان، ص ۳۳۷.

۵. همان، ص ۳۳۷.

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۴۶.

۷. همان، ص ۴۶.

راستای این هدف وی باب مذاکرات محرمانه با امیر خلف را گشود و توسط نمایندگان خویش به صورت سری به امیر خلف پیغام داد که بدان سبب که «مدت مقام اجانب در این ولایت امتداد یافت و خلل‌های بسیار در اطراف مملکت روی نمود... طریق آن است که از این مقام (قلعه زرنج) برخیزی و به جانبی دیگر تحویل کنی تا من این لشکرها را به بهانه نیل به مقصود و حصول مطلوب از این ولایت بیرون برم».^۱ امیر دسیسه باز سیمجوری در پیغام خویش به امیر خلف این موضوع را مطرح کرده بود که بعد از خروج سپاهیان سامانی از ولایت سیستان، وی (امیر خلف) مختار به اتخاذ هر گونه تصمیمی است که منافع او را به دنبال داشته باشد.^۲

از آنجا که در پیشنهادات ابوالحسن سیمجوری منافع امیر صفاری مورد توجه قرار گرفته بود، امیر خلف رضایت خود را به اجرای آن قرار داد محرمانه اعلام کرد.^۳ بدین ترتیب امیر خلف از حصار ارگ خارج گردید و در قلعه طاق اقامت گزید. بعد از این احوال، ابوالحسن سیمجوری و بزرگان دولت سامانی در یک اقدام نمایشی «در اندرون حصار رفتند و بشارت بزدند و فتحنامه‌ها به حضرت و هر طرف روان کردند و خطبه و سکه به القاب میمون نوح بن منصور مزین گردانیدند و روی به جانب خراسان نهادند».^۴ بدین ترتیب فرصتی فراهم گردید که ابوالحسن سیمجوری لیاقت خود را در حل مشکلات حکومت به نمایش گذارد و مسئله دشوار تحصن امیر خلف را با درایت خویش مرتفع گرداند. بعد از این توفیق، ابوالحسن سیمجوری در مسیر بازگشت به سوی خراسان، خبر قتل وزیر ابوالحسین عتبی را دریافت داشت.

ابوالحسن سیمجوری و قتل عتبی

هر چند همان گونه که پیش از این گفته شد ابوالحسن سیمجور فرمان عزل خویش را از مقام سپهسالاری پذیرفت و با توجه به خصیصه مال‌اندیشی خویش از هر گونه عصیان

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۶.

۲. همان، ص ۴۷-۴۶ / تاریخ سیستان، ص ۳۳۸-۳۳۷.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۷ / لازم به توضیح است که در پی انجام این قرارداد پنهانی، امیر خلف سرانجام موفق شد طاهر بن حسین را سرکوب نموده و فرمانروایی مستقل خویش را بر سیستان آغاز نماید. رک: تاریخ سیستان، ص ۳۴۱-۳۳۷.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۷.

خودداری کرد، اما اندیشه انتقام از وزیر سراسر وجود او را فراگرفته بود. براین اساس سپهسالار معزول با دوست دیرین خویش فایق خاصه که در دربار بخارا نفوذ فراوان داشت مکاتبه نمود و او را از رفتار موهن و سعایت وزیر در مورد خویش آگاه ساخت.^۱ بعد از آن نیز وی «همواره با فایق در تضریب و تقبیح صورت او فصلی می پرداخت و به زرق و تمویه در افساد حال او سعی می کرد».^۲

سرانجام تحریکات پی در پی ابوالحسن سیمجوری در مورد وزیر در فایق مؤثر افتاد و او برای از میان بردن وزیر ابوالحسین عتبی آماده اقدام گشت. وی برای انجام هدف خود عده ای از غلامان درباری را با وعده های خوب و پرداخت پول فریب داد و آن ها را برای از میان بردن وزیر آماده ساخت.^۳ در حالی که غلامان درباری اجیر شده در انتظار فرصت مناسب برای قتل وزیر بودند، ابوالحسین عتبی از توطئه قتل خویش آگاه گردید و آن موضوع را به اطلاع امیر نوح رسانید. امیر نوح دستور داد جمعی از خادمان مورد اعتمادش جهت حفاظت از جان وزیر پیوسته او را همراهی کنند، اما با تمام این تمهیدات یک شب که عتبی به جانب دربار امیر نوح در حرکت بود «فوجی از آن طایفه بر عقب او روانه شدند و او را به زخم های پیاپی و ضربه های بی محابا پخش کردند و جان او را که حشاشه مکرمت بود بر باد دادند... و جماعتی که حارسان او بودند بگریختند...».^۴

بدین ترتیب ابوالحسن سیمجوری از وزیری که پاس حرمت او را نداشته بود، انتقام کشید و نشان داد که امیر سامانی نیز برای مخالفان سپهسالار معزولی که از طریق زد و بندهای سیاسی یا دیگر عناصر صاحب نفوذ، هنوز قدرت و اعتبار داشت، نمی تواند پناهگاه مطمئنی باشد. قتل ابوالحسین عتبی در حالی اتفاق افتاد که دولت سامانی گرفتار جنگ با آل بویه بود.

لازم به توضیح است که بعد از مرگ حسن بویه (رکن الدوله) فرزند او عضدالدوله که فرمانروای جنوب ایران بود، با برادر خویش فخرالدوله (فرمانروای ری و همدان) در افتاد و به سوی او لشکر کشید.^۵ فخرالدوله که تاب رویارویی با سپاه عضدالدوله را

۱. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۶۵.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۵۸.

۳. همان، ص ۵۸-۵۹ / گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۶۵.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۵۹.

۵. همان، ص ۴۹-۴۸ / ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۴-۵.

نداشت به پناه قابوس بن وشمگیر (پادشاه طبرستان) رفت. از آنجا که قابوس درخواست عضدالدوله را برای استرداد فخرالدوله نپذیرفت، عضدالدوله سپاهی به رهبری برادر دیگرش (مؤیدالدوله) به جانب قلمرو قابوس روانه کرد.^۱ در آن حال فخرالدوله و قابوس به نیشابور فرار کرده از سامانیان کمک خواستند.^۲ سامانیان برای مقابله با سپاهیان آل بویه که مرزهای خراسان را تهدید می‌کردند و نیز در جهت حمایت از فخرالدوله و قابوس لشکریانی به سرکردگی ابوالعباس تاش (سپهسالار) به همراه پناهندگان سیاسی (فخرالدوله و قابوس) روانه کردند.^۳ اما این سپاه گویا به علت فرار خیانت‌آمیز فایق که معاونت تاش را بر عهده داشت از سپاه مؤیدالدوله شکست خورده و عقب‌نشینی کردند.^۴ بعد از آن که خبر ناکامی سپاهیان سامانی به دربار رسید ابوالحسن عتبی برای تلافی آن شکست خود به جمع‌آوری لشکر از خراسان و ماوراءالنهر پرداخت. وی تصمیم داشت که شخصاً جریان جنگ را رهبری کند^۵ اما قتل نابهنگام او مانع از اجرای این هدف گردید.

هنگامی که خبر مرگ ابوالحسن عتبی را برای ابوالعباس تاش و فخرالدوله و قابوس که در نیشابور منتظر او بودند، آوردند، «کار ایشان در دست شکست و نظام حال و آمال ایشان فرو گسست».^۶ در همین حال دربار بخارا از حسام‌الدوله تاش خواست تا به پایتخت عزیمت نموده موضوع قتل وزیر را پی‌گیری کند و مسببین قضیه را مجازات نماید.^۷

ابوالحسن سیمجوری و ابوالعباس تاش

در حالی که لشکر سامانی از سپاه آل بویه شکست خورده و عتبی وزیر به قتل رسیده و وزارت بر عهده ابوالحسن مزنی^۸ محول شده بود، ابوالحسن سیمجوری از سیستان به

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۴۹.

۲. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۵.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۵۱-۵۰ / ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۵.

۴. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۵ / جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۵۲.

۵. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۵۶-۵۲.

۶. همان، ص ۶۲.

۷. همان، ص ۶۲.

۸. ابوالحسن مزنی قبل از وزارت، صاحب دیوان استیفا بود. رک: منشی کرمانی، نسائم الاسحار من

لطائم الاخبار، ص ۳۷.

خراسان بازگشته و «مترصد فتنه و تشویش نشسته و طمع بسته که حادثه جرجان و وهنی که بر لشکر خراسان افتاده است سبب رواج کار و نفاق بازار او باشد».^۱ اما وزیر جدید، ابوالحسن سیمجوری را از آن کار بازداشته و به او سفارش کرد که به قهستان بازگردد و در آنجا اقامت نماید و «لشکر به ابوعلی پسر خویش دهد و او را بر صوب سیستان گسیل کند تا مهم آن طرف بآخر رساند و خللی که به تازگی حادث شده است تدارک نماید».^۲ در ضمن وزیر برای دلگرم کردن سپهسالار معزول، بادغیس^۳ و گنج رستاق^۴ را نیز به اقطاعات او افزود.

با این همه بعد از مرگ ابوالحسن عتبی، موقعیت سپهسالار تاش تضعیف شده بود و هنگامی که وی برای سرکوبی عاملان قتل عتبی از طرف دربار به بخارا خوانده شد، ابوالحسن سیمجوری و فرزندش ابوعلی بر ضد او بسیج شده مردمان را برمی انگیزتند تا از تاش به دربار بخارا شکایت کنند. در آن احوال همچنین ابوعلی سیمجور که مدتی پیش از جانب تاش به قائم مقامی او در نیشابور برگزیده شده بود، کارگزاران تاش را گرفته به مصادره اموال آنها پرداخت.^۵

ابوالحسن سیمجور و فرزندش ابوعلی سپس به فایق پیام دادند که چنانچه او مایل باشد به کمک یکدیگر خراسان را تصرف کنند. فایق این دعوت را پذیرفت و برای پیوستن به متحدین خویش به نیشابور رفت. متحدین سپس به جانب مرو حرکت کردند. از سوی دیگر تاش از بخارا برای رویاروی با دشمنان خویش با لشکری بسیار به خراسان وارد شد.^۶

اما قبل از آن که درگیری رخ دهد با پای در میانی جمعی از بزرگان، میان طرفین مصالحه‌ای صورت گرفت و بر این مقرر شد که گنج رستاق و قهستان، ابوالحسن

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۶۳.

۳. بادغیس که بنا به گفته یاقوت اصل آن به فارسی بادخیز است از شهرهای ولایت هرات بوده است. رک: احمد رنجبر، خراسان بزرگ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۲۷۶-۲۷۴.

۴. گنج رستاق به قسمت شرقی بادغیس که از سیزده فرسنگی هرات شروع می‌شد، اطلاق می‌گردید. این ناحیه دارای سه شهر با نام‌های بین، کیف و بغشور بوده است. رک: گ. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴)، ص ۴۳۹.

۵. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۶۶-۳۶۵.

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۶۴.

سیمجوری را باشد، هرات را به ابوعلی و بلخ را به فایق بدهند و تاش سپهسالاری لشکر و امارت نیشابور را داشته باشد.^۱ پس از این احوال، تاش به جانب نیشابور حرکت کرد.

سومین دوره سپهسالاری ابوالحسن سیمجوری

ابوالعباس تاش هنگام عزیمت به سوی خراسان ابوالحسن مزنی را که از دوستان ابوعلی سیمجوری می‌دانست از وزارت برکنار کرد و کدخدای (دبیر) خویش را که عبدالرحمن فارسی نام داشت به جای او نشاند. اما با خروج تاش از بخارا و ورود او به مرو امیر نوح سامانی که به دلیل عدم اقتدار به آسانی آلت دست گروه‌های مختلف صاحب نفوذ قرار می‌گرفت، از طرف مخالفان تاش تحت فشار قرار گرفت و فرمان عزل عبدالرحمن فارسی را صادر کرد و عبدالله عزیر را که از مخالفان خاندان عتبی بود به وزارت گماشت.^۲

عبدالله بن عزیر بعد از استقرار بر اریکه وزارت، امیر نوح را ترغیب کرد که تاش را از مقام سپهسالاری برکنار نماید و منصب او را به عهده ابوالحسن سیمجوری بگذارد.^۳ نوح این پیشنهاد را پذیرفت و به این صورت، ناصرالدوله امیر ابوالحسن سیمجوری در سال ۳۷۳ ه. ق برای سومین بار به سپهسالاری رسید. هر چند پس از عزل تاش از مقام خود، حکومت نسا^۴ و باورد^۵ را به نام وی کردند، اما تاش بعد از دریافت فرمان برکناری خود سر به شورش برداشت. وی که دستور عزل خود را به هنگامی که در سرخس اقامت داشت دریافت نمود، در همانجا ماندگار شد و ابوالحسن سیمجور به نیشابور وارد گردید.^۶

۱. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۶/ جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۶۴/ سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن (پطرزبورخ، ۱۸۵۰ م تهران: نشر گستره، ۱۳۶۳)، ص ۱۸۸.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۶۴.

۳. همان، ص ۶۵-۶۴.

۴. نسا نام شهری است میان مرو و بلخ؛ نسا در لغت به معنای زیستگاه و آبادی است. رک: تبریزی، بهران قاطع، ص ۲۱۳۶.

۵. باورد یا ابیورد بین سرخس و نسا قرار داشته و جزء ولایت نیشابور به شمار می‌رفته است. رک: رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۳۶-۲۱.

۶. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۶.

ابوالعباس تاش (حسامالدوله) چون از ارسال نامه به دربار بخارا نتیجه مطلوبی نیافت به فخرالدوله دیلمی، که سابقاً از تاش یاری‌ها دیده بود، پیغام فرستاد و ضمن توصیف احوال خویش تقاضای کمک کرد. فخرالدوله در پاسخ به تقاضای تاش دو هزار سوار ترک و عرب به یاری او فرستاد. تاش با سپاهسانی که در اختیار گرفته بود به سوی نیشابور حرکت کرد و ابوالحسن سیمجوری را در محاصره گرفت. در این احوال عده‌ای از بزرگان نیشابور به تاش پیوستند و او بر جانب غربی شهر فرود آمد. سپاهیان طرفین چندی روزی به جنگ و گریز با یکدیگر سپری کردند تا این که فخرالدوله دو هزار سوار از لشکر دیلم نیز به مدد تاش فرستاد.^۱ با تقویت نظامی تاش، ابوالحسن سیمجوری که در خود یارای مقاومت نمی‌دید نیمه شبی شهر نیشابور را ترک کرد و به سوی قهستان راهی شد.^۲

در آن حال تاش بار دیگر به دربار بخارا نامه نوشت اما عبدالله عزیر از اغوای نوح و مادرش دست بر نمی‌داشت. بر این اساس خواسته تاش مورد موافقت قرار نگرفت در این میان اشتباه تاش در این بود که «کار ابوالحسن سیمجوری فرو گذاشت و در حسم ماده فتنه او سعی زیادت نکرد مراقبت حضرت بخارا را تا مگر به رفق و مدارا آن آتش فرو نشاند».^۳ غافل از این که ابوالحسن سیمجوری از این فرصت استفاده کرده به جمع آوری سپاه مشغول بود. وی همچنین از ابوالقوارس (فرزند عضدالدوله) کمک خواسته و او دو هزار سوار گزیده عرب برایش فرستاده بود. در این گیرودار فایق هم به یاری ابوالحسن سیمجوری آمد و به اتفاق به جانب نیشابور حرکت کردند.

رویارویی سپاهیان ابوالحسن سیمجوری و لشکریان تاش در نیشابور در حالی صورت گرفت که نیروهای تاش از لحاظ مواد غذایی و علوفه تنگنا قرار داشت. سرانجام با پایمردی ابوالحسن سیمجوری و پسرش ابوعلی، لشکریان تاش شکست یافتند (شعبان سال ۳۷۷) و خود وی به سوی گرگان فرار کرد و به فخرالدوله پناهنده شد.^۴ پس از فرار حسامالدوله تاش به جانب گرگان عبدالله بن عزیر پیوسته ابوالحسن سیمجور را

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۷۱-۶۵.

۲. همان، ص ۷۱.

۳. همان، ص ۷۴.

۴. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۷-۳۶۶ / جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۷۵-۷۴.

به تعقیب او تشویق می‌کرد. حتی گاهی اوقات وزیر، سپهسالار پیر را به خاطر غفلت از کار تاش ملامت می‌نمود، اما «او در آن باب چنانکه لایق شیخوخت و عادت حلم و وقار او بود سکون را کار می‌بست و به تعلل تمسک می‌ساخت و مدافعت می‌داد و می‌اندیشید که اگر بنیادی نهد و بالشکر دیلم خصومتی کند به اتمام نرسد و مقصودی حاصل نشود».^۱

سرانجام سپهسالار

بعد از سرکوب تاش و استقرار در مقام سپهسالاری خراسان، ابوالحسن سیمجوری دیگر دل مشغولی عمده‌ای نداشت و اکنون که او به سن شیخوخیت رسیده و با سال‌ها تلاش و زرد و بند موقعیت خاندان خویش را مستحکم‌تر از پیش کرده بود، احساس آرامش می‌کرد. اما به قول «وامبری» او نتوانست از افتخاری که بر پایه خیانت به دست آورده بود، برای مدت طولانی لذت ببرد^۲ و به زودی مرگ گریبانش را گرفت.

ابوالحسن سیمجوری در اواخر ذیقعد یا اوائل ذیحجه سال ۳۷۸ درگذشت.^۳ جریان مرگ سپهسالار پیر به این صورت روی داد که وی «از نیشابور بر سیل تفرج بیرون شده بود و به بعضی متنزهات خویش رفته و کنیزکی که از جمله سراری^۴ وی بود با خویشتن برده و در حال مباشرت او به مفاجات فرو شد».^۵ مرگ ابوالحسن سیمجوری در آغوش کنیز خویش در باغی مشهور به خرمک^۶ روی داد. بنا به نوشته ترجمه تاریخ یمینی، اطرافیان سپهسالار مرگ او را پنهان داشتند و پس از انتقال جنازه به دارالاماره نیشابور «به شرایط عزای قیام نمودند».^۷

قضاوت درباره ابوالحسن سیمجوری

امیر ناصرالدوله ابوالحسن سیمجوری که در دولت سامانیان سالیان دراز در مشاغل

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۸۴.

2. Arminius Vambery, History of Bokhara, (New York: ARNO Press, 1973) PP 80-81.

۳. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۷/نرشی، تاریخ بخارا، ص ۱۳۶.

۴. سراری: کنیزکان.

۵. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۶۵.

۶. باغ خرمک چنان که منینی در شرح تاریخ یمینی گفته است، در دروازه جانب شرقی شهر نیشابور از طرف شادباخ قرار داشته که در آنجا خاندان سیمجوری کاخ‌ها و اقامتگاه‌ها داشتند. رک: نرشی، تاریخ بخارا، ص ۳۷۱. به نقل از شرح منینی بر تاریخ یمینی (فتح‌الوهمی).

۷. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۶۵.

گوناگون خدمت کرده و نزدیک به سی سال مقام سپهسالاری و حکومت خراسان را به عهده داشت، دسیسه کاری زبردست و به کیاست و دوراندیشی معروف بود. وی در امور مهم تا هنگامی که با قدرت تدبیر به حل مشکلات موفق می شد، به نیروی شمشیر متوسل نمی گردید. او هر چند در عمل بر خراسان فرمانروایی مطلق داشت با این وصف به غیر از یک بار به صورت علنی بر ضد حکومت سامانیان عصیان نکرد و در آن مرتبه نیز به زودی از سرکشی پشیمان شد و از دربار بخارا عذرخواهی نمود.

ابوالحسن که به قول خواجه احمد حسن میمندی (وزیر مقتدر غزنویان)، «مردی داهی و گربز بود نه شجاع و با دل»^۱ علاوه بر پیوند و دوستی با قدرتمندان مستقر در دربار سامانیان با امرای صاحب نفوذ در سایر نواحی تحت سلطه حکومت سامانی و نیز فرمانروایان سرزمین های مجاور، روابطی مسالمت جویانه داشت.

او همچنین از وجود دبیران کافی و مجرب استفاده مطلوب می کرد و در امور مهم حکومتی از آنان یاری و مساعدت می طلبید. وی به خوبی از نقش ارزشمند آن مردان با کفایت و کاردان آگاه بود و در نگاهداشت خاطرایشان از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. به عنوان مثال چندین بار از دربار بخارا دبیر (پیشکار) ابوالحسن سیمجوری را که کثیر نام داشت، فرا خواندند تا منصب وزارت را به او واگذار کنند، اما «ابوالحسن شفیعیان برانگیخت که جز وی کس ندارد»^۲.

امیر ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور که سالیان دراز فرماندهی سپاه سامانیان را بر عهده داشت، با توجه به تجارب گوناگون خویش، در امور نظامی صاحب نظر بود. در کتاب *آداب الحرب و الشجاعة* از قول ابوالحسن سیمجور آمده است: «سپهسالار را چون بازدار باید بود و سرلشکر و حشم چون باز. پس بیاید دانست که باز فربه کار نکند از گرانی و پری؛ و از لاغری و سستی هم کار نکند که قوت ندارد، و اگر از گرسنگی حریصی کند خود را هلاک کند. چنان باید که باز میانه بود در فربهی و لاغری تا شکار بتواند کرد»^۳.

۱. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۳۴۴.

۲. همان، ص ۴۶۹.

۳. محمدبن منصور بن سعید مبارکشاہ (فخرمدین)، *آداب الحرب و الشجاعة*، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری (تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۴۶)، ص ۴۸۰-۴۷۹.

سمعانی از توجه ابوالحسن سیمجوری به علمای دین و پارسایان سخن گفته و از تجلیل و احترام او نسبت به عالم بزرگ ابوبکر قفال چاچی یاد کرده و خود ابوالحسن سیمجوری را از راویان حدیث بر شمرده است.^۱ ابوالحسن سیمجوری نامه خلیفه فاطمی مصر را (که او را به مذهب باطنی - اسماعیلی - فراخوانده بود) به تندی پاسخ گفت.^۲ وی گاهی اوقات به تشکیل مجالس مناظره میان صاحب نظران مذاهب مختلف اقدام می کرد. مثلاً عبدالقاهر بغدادی (مؤلف کتاب الفرق بین الفرق) در سال ۳۷۰ ه.ق در مجلس ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور با ابن مهاجر (ابراهیم بن مهاجر) که شیخ فرقه کرامیه^۳ بود مناظره کرده است.^۴ ابن فندق نیز از احترام فراوان ابوالحسن سیمجور نسبت به امام یوسف بن جعفر نیشابوری (از علمای بزرگ حنفی مذهب) یاد کرده است.^۵

ابوالحسن سیمجوری به اهل شعر و ادب نیز توجه داشته و یکی از شعرا و دانشمندان بیهق به نام محمد بن عبدالرزاق کتابی با عنوان الدارات به نام وی تألیف کرده است.^۶ ابوبکر محمد بن علی خسروی از شعرای قرن چهارم هجری که شمس المعالی قابوس زیاری و صاحب بن عباد را مدح گفته در باب ابوالحسن سیمجور مدیحه ای به شرح زیر دارد:

همتی دارد او که پنداری	آسمان زیر و همتش زبرست
او قضاگشت و دشمنانش حذر	در قضا مرد را ره حذرست
ورفلک بسپرد شگفت مدار	قدم همتش فلک سپرست
کوه با حلم او به یک نسبت	مرگ با باس او زیک گهرست
مکرماتش به نوح مانند راست	نوح باقی و شخص بر گذرست ^۷

۱. سماعی، الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۲.

۲. وی پشت نامه خلیفه فاطمی مصر نوشت: «قل یا ایها الکافرون لا عبد ما تعبدون» رک: ابومنصور عبدالقاهر البغدادی، الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلام)، ترجمه و حواشی محمدجواد مشکور (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۴)، ص ۲۰۹.

۳. راجع به فرقه کرامیه، رک: بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۶۴-۱۵۶.

۴. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۱۶۴-۱۶۳.

۵. ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تاریخ بیهقی، به تصحیح احمد بهمنیار (تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱)، ص ۱۶۴.

۶. همان، ص ۱۶۴.

۷. عوفی، لباب الالباب، ص ۲۵۷.

سپهسالار خراسان در تأسیس بناهای عام المنفعه نیز اهتمام داشته است. به عنوان مثال وی در محلی به نام آب شتران^۱ کاروانسرای زیبایی ساخته بود که مقدسی آن را در تمام ایران بی نظیر دانسته است. به قول مقدسی آن کاروانسرا مانند دژهای شام بنایی سخت با درهای آهنین بوده و گروهی نگهبانی از آن را برعهده داشتند. برکه داخل کاروانسرا از آب گوارایی که از طریق کاریزی بدانجا منتقل می‌گشت، پر می‌شد.^۲

ابوالحسن سیمجوری که به عقیده گردیزی «بس مکار و محتال بود»^۳ با استفاده از مذاکرات سیاسی از جمله در ماجرای مصالحه میان سامانیان و آل‌بویه و نیز تسلیم امیر خلف صفاری، توانایی سیاسی خویش را به نمایش گذاشت. او همچنین با دسیسه قتل عتبی، سایر دشمنان خویش را از مخالفت باز داشت و سرانجام در واقعه درگیری با حسام‌الدوله تاش، نبوغ نظامی خود را آشکار نمود. بدین ترتیب وی موقعیت خود را به عنوان نیرویی شایسته و سیاستمداری کارگشته استحکام بخشید و در مدت طولانی سپهسالاری و امارت خراسان، در استمرار قدرت و نفوذ خاندان خویش نقشی به سزا ایفا کرد. چنان که بعد از مرگ سپهسالار پیر، امیر سامانی ناگزیر شد فرزندش ابوعلی سیمجوری را به جانشینی او بگمارد.

۱. راه یزد به طبرس از آبادی به نام ساغند (در حاشیه کویر) می‌گذشت. در دو منزلی ساغند رباط آب شتران واقع بود. رک: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۵۰.

۲. مقدسی، احسن التفاسیم فی معرفة الاقالیم، بخش دوم، ص ۷۲۵.

۳. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۵۹.

فصل پنجم

ابوعلی سیمجور سپهسالار گردنکش

بدین باد و توش و سروریش گویی سنایی نیم بوعلی سیمجورم^۱
هر چند ابوالحسن سیمجور باکیاست و فراستش خاندان سیمجوری را قدرت و اعتباری تازه بخشیده، زمینه استمرار آن قدرت را در خاندان خویش مساعد کرده بود، اما به راستی بسیاری از موفقیت‌های آل سیمجور مرهون اقدامات فرزند مقتدر و کاردان ابوالحسن یعنی ابوعلی سیمجور بود که هم در زمان پدر در واقع معرکه گردان بسیاری از بازی‌های سیاسی بود و هم بعد از او با اتخاذ شیوه‌های گوناگون تا حد تأسیس سلسله‌ای مستقل پیش رفت.

این که چه عواملی موجب عدم کامیابی ابوعلی گردید مطلبی است که در صفحات آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت. اما شرح گوشه‌هایی از آغاز زندگی سیاسی و اجتماعی او ما را در رسیدن به مطلوب خویش یاری می‌نماید. تاریخ تولد ابوعلی سیمجور که به قول سمعانی در خردمندی و دینداری و حسن سیرت از همه سران خاندان سیمجوری پیشی گرفته بود،^۲ نامشخص است. اما از آنجا که با وجود برادران دیگر «ریاست آل سیمجور و زعامت و امارت خراسان هم بر سیل ارث و هم از طریق استحقاق او را مسلم گشت و همگنان تقدم او را گردن نهادند»^۳ چنین برمی‌آید که

۱. ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، دیوان اشعار، به اهتمام مدرس رضوی (تهران: کتابخانه ابن سینا، بی‌تا)، ص ۳۷۳.

۲. سمعانی، الانساب، ج ۷، ص ۳۵۴-۳۵۳.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۸۵.

او ارشد پسران ابوالحسن سیمجوری بوده است.

ابوعلی سیمجور بر پلکان پیشرفت

اولین بار در منابع هنگامی از ابوعلی سیمجوری یاد شده که او به نیابت از پدر خویش به حکومت هرات گماشته شده است (سال ۳۶۱ ه.ق)^۱. البته این بدان معنا نیست که قبل از آن تاریخ ابوعلی سیمجور مصدر خدمتی نبوده است. لیکن منابع در این زمینه اطلاعاتی ارائه نمی‌دهند. او همچنین در زمان حیات پدر خویش برای مدتی نیابت سپهسالاری داشته است.

چنان که در صفحات گذشته دیدیم ابوالحسن سیمجور خطاب به فرستادهٔ دربار بخارا که فرمان عزل او را از مقام خویش قرائت کرده بود، اعلام کرد که «والی خراسان منم و سپهسالار ابوعلی ست پسر من». از این گفته معلوم می‌شود که در آن تاریخ ابوالحسن سیمجوری احتمالاً به خاطر کبر سن یا برای دخالت دادن فرزند کاردان خویش در امور سیاسی و نظامی پاره‌ای از مسئولیت‌های خویش از جمله سپهسالاری را بر عهدهٔ ابوعلی گذاشته بوده است.

بعد از موارد یاد شده، اولین نقش بارز ابوعلی را به عنوان یک سردار نظامی در حادثهٔ جنگ سامانیان و امیر خلف صفاری می‌بینیم. از آنجا که قبلاً دربارهٔ این موضوع سخن گفته شده است به تکرار آن نیاز نیست. در اینجا تنها توجه به این نکته لازم است که پس از پیروزی نظامی ابوعلی سیمجوری بر امیر خلف صفاری، دربار بخارا از ابوعلی سیمجوری قدردانی به عمل آورد و ولایت بادغیس را در اختیار او قرار داد^۲ علاوه بر این دربار بخارا در جهت ایجاد روابط حسنه میان ابوعلی سیمجوری و ابوالعباس تاش (سپهسالار خراسان) تلاش نمود.^۳ به احتمال بسیار بعد از اصلاح روابط ابوعلی سیمجوری و سپهسالار خراسان بود که «امیر ابوعلی خلیفتی به نیشابور از تاش بخواست تاش برو داد».^۴

استقرار ابوعلی سیمجوری به نیابت تاش در نیشابور به او این فرصت را بخشید

۱. خوافی، مجمل فصیحی، ص ۷۷.

۲. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۵.

۳. همان، ص ۳۶۵.

۴. همان، ص ۳۶۵.

که بعد از مرگ ابوالحسین عتبی و احضار تاش به دربار بخارا، از اوضاع پیش آمده بهره‌برداری نماید. چنان که پیش از این گفته شد، ابوالحسن سیمجوری به همراه فرزندش ابوعلی سیمجوری پس از جلب موافقت فایق خاصه و اتحاد با او در غیاب ابوالعباس تاش در خراسان کُرو فری کردند. در آن احوال، ابوعلی سیمجوری کارگزاران تاش و عاملان او بر نواحی مختلف خراسان را دستگیر نمود و اموال آنان را مصادره کرد. هر چند سپهسالار تاش بعد از اطلاع بر آنچه در خراسان جریان داشت به سرعت پایتخت را ترک کرده و جهت رویارویی با دشمنان متحد خویش به خراسان آمد اما قبل از هرگونه درگیری کار به مصالحه انجامید و مقرر گردید که نیشابور در اختیار تاش باشد، بلخ به فایق واگذار گردد، ابوعلی بر هرات حکومت کند و بادغیس و گنج رستاق و قهستان به ابوالحسن سیمجوری داده شود.^۱

ابوعلی سیمجوری سپهسالار خراسان

در سال ۳۷۸ ه.ق. مقارن با درگذشت سپهسالار ابوالحسن سیمجوری، فرزندش ابوعلی سیمجوری در هرات بود. در آن حال دیگر فرزند ابوالحسن سیمجوری که ابوالقاسم نام داشت، در نیشابور به اداره امور مشغول بود. با از میان رفتن ابوالحسن سیمجوری «دشمنان تضریب‌ها کردند میان برادران، چون ابوالقاسم بدانست از نیشابور به هرات آمد و خزینه و غلامان امیر ابوالحسن به نزدیک برادر آورد به هرات».^۲

موقعیت ابوعلی بعد از مرگ پدرش چندان مستحکم بود که امیر نوح سامانی به اجبار او را به جای ابوالحسن سیمجوری به سپهسالاری خراسان برگزید. اما از سوی دربار بخارا ولایت هرات را که از آن ابوعلی بود به اسم فایق کردند. ابوعلی با دریافت

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۶۴-۶۳؛ گردیزی، زین‌الاکبار، ص ۳۶۷. / ابوبکر خوارزمی در باب حکومت ابوعلی سیمجوری بر هرات چنین سروده است:

تهناء بالامیر هراة اذ قد
و کیف تنها الدنيا جميعاً
علامن ان يهنا عن هراها
بناحية من الدنيا احتواها

ترجمه: شهر هرات با امیر (ابوعلی) مبارک باشد، زیرا برتر است از این که به هرات خود تهنیت گفته شود. چگونه به همه دنیا (ابوعلی) تهنیت گفته می‌شود به وسیله ناحیه‌ای از آن دنیا (هرات) که وی آن را تصرف کرده است (ابوعلی در بزرگواری و بلند همتی به همه دنیا تشبیه شده است) رک: جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۶۴.

۲. گردیزی، زین‌الاکبار، ص ۳۶۷.

این خبر به هرات رفت و ضمن ارسال نامه‌ای برای فایق او را به این جهت که رعایت دوستی و مودت مابین را نکرده است، ملامت نمود.^۱ وی با یادآوری دوستی خود و پدرش با فایق چنین ادامه داده بود که: «...چنان اقتضا کردی که به وقت وفات او اگر از جانب اجانب و اغیار با ما مزاحمتی رفتی یا دیگری به اقطاع و اعتداد ما طمع کردی آن مدافعت از روی وفاداری و حق‌گذاری واجب شد»^۲ اما از آنجا که ابوعلی سیمجوری گویا به توطئه‌های درباری برای رویاروی او با فایق پی برده بود، بعد از رد و بدل نمودن نامه‌های مکرر، سرانجام پذیرفت که هرات از آن فایق باشد.^۳

نزاع ابوعلی سیمجوری و فایق خاصه

دربار بخارا که به اجبار ابوعلی سیمجوری را به سپهسالاری گماشته بود برای کاهش اقتدار وی به مسئله سازی و مشکل تراشی روی آورد. از آن جمله برای ایجاد درگیری و برخورد میان سپهسالار ابوعلی سیمجوری و فایق خاصه، نقشه‌ای ماهرانه طرح گردید. بدین ترتیب که از دربار بخارا به رسم معمول خلعتی برای سپهسالار خراسان ارسال گردید «ابوعلی گمان برد که برای او فرستادند و چون چند مرحله بیاوردند و به سر دو راه رسیدند، به جانب هرات بردند به مستقر فایق، ابوعلی را معلوم شد که سابقه مواطاتی^۴ رفته است و تخصص فایق بدان کرامات متضمن قصد و حصد^۵ اوست».^۶

چون توطئه دربار سامانی مبنی بر اعطای خلعت سپهسالاری (صاحب جیوشی) و واگذاری منصب ابوعلی به فایق خاصه آشکار شد و ابوعلی سیمجوری خبر خروج فایق از هرات (برای ورود به نیشابور و تصاحب مقام سپهسالاری) را دریافت داشت، به سوی او یورش برد. در محلی میان هرات و پوشنج (پوشنگ)^۷ ابوعلی سیمجور با فایق خاصه روبرو شد و با او به نبرد برخاست. سرانجام فایق به جانب مرورود فرار کرد و در

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۶۵.

۴. موافقت، سازش. رک: دهخدا، لغت‌نامه. ذیل ماده «مواطات».

۵. قطع کردن، درو کردن. رک: دهخدا، لغت‌نامه. ذیل ماده «حصد».

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۸۶-۸۵.

۷. شهر مهم پوشنج (پوشنگ، فوشنج) به فاصله یک روز راه در مغرب هرات قرار داشت. رک:

لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۳۷.

آنجا عده‌ای از لشکریان ابوعلی را دستگیر نمود و به همراه خویش به بخارا برد.^۱ ابوعلی که در تعقیب فایق به مرو رفته بود، از آنجا نماینده‌ای به نزد امیر نوح سامانی به بخارا فرستاد و ضمن یادآوری خدمات خود و خاندانش به سامانیان، تقاضا نمود که «منصب پدر بر او مقرر دارند و شوافع قدیم و ذرایع اکید که سیمجوریان را بر دولت آل سامان ثابت است مهمل نگذارند».^۲

در آن حال امیر نوح بن منصور که با توجه به قدرت ابوعلی سیمجوری چاره‌ای جز پذیرش درخواست او را نداشت، برای خشنودی ابوعلی تقاضای او را مورد قبول قرار داد^۳ و در سال ۳۸۱ ه. ق «امارت و قیادت جیوش بر قاعدهٔ اسلاف بر وی تقدیر کرد و او را عمادالدوله لقب داد و او با حصول مراد با نیشابور آمد».^۴

آغاز عصیان سپهسالار ابوعلی سیمجور

عمادالدوله امیر ابوعلی سیمجوری پس از استقرار در مقام سپهسالاری خراسان با کاردانی ویژه‌ای امور لشکر را سرو سامان داد و ولایت خراسان را نظم و نظامی تازه بخشید. هر چند بعضی منابع می‌گویند که مقصود ابوعلی از همان آغاز قدرت یابی، از میان بردن اقتدار و تسلط سامانیان بود،^۵ با این همه باید گفت توطئه‌های دربار سامانی بر ضد او پس از مرگ پدرش، در ایجاد انگیزهٔ انتقامجویی از دولت سامانیان بی‌تأثیر نبوده است.

بنابراین وی پس از آن که از جهت سپاه و سلاح و اموال دلگرم شد، بنای دخالت در حقوق امیر سامانی گذاشت و «همه مادون‌النهر^۶ بگرفت بر خراج و اجلاب و معادن و احداث^۷ و ضیاع سلطانی مستولی گشت و هر استخفافی که بتوانست به امیر نوح بکرد و

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۸۶. / ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۰۹.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۸۶.

۳. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۶۸.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۸۷-۸۶.

5. Vambery, History of Bokhara, P. 81.

۶. منظور از مادون‌النهر، سرزمین‌های واقع در جنوب رود جیحون می‌باشد.

۷. احداث: مالیات‌های غیرمنظم، مالیات‌های تازه، رک: آن لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه

ایران، ترجمه یعقوب آژند (تهران: نشر نی، ۱۳۷۲)، ص ۳۸۱.

خویشتن را امیرالامراء المؤید من السماء لقب کرد».^۱

رفته رفته میزان استیلای ابوعلی سیمجور بر خراسان بدان حد رسید که در جواب نوح بن منصور که از او خواست که درآمد بعضی از نواحی خراسان را در اختیار دیوان خاص بگذارد، پاسخ داد که «این جایگاه حشمی بی اندازه مجتمع است و وجوه دیوانی مستغرق اقامات و اطعام و بدیشان فرا نمی رسد و عرصه ولایت به موجب ایشان وفا نمی کند و حاجت است که از حضرت به مزید نان پاره ای^۲ انعام فرمایند و طرفی دیگر از نواحی ممالک باعداد ما اضافت کنند».^۳ وی به این ترتیب نه تنها به خواسته امیر سامانی در باب واگذاری درآمد بعضی از نواحی خراسان، وقعی ننهاد بلکه با اعلام این که درآمد خراسان کفاف مخارج سپاهیان را نمی کند، تقاضای انضمام ولایاتی دیگر به سرزمین های تحت حکومتش را عنوان نمود.

ابوعلی سیمجوری و اتحاد با بغراخان قراخانی^۴

ضعف و فتور دولت سامانی هر سردار قدرتمندی را در اندیشه تصرف مملکت آنان فرومی برد. ابوعلی سیمجوری نیز پس از این که قدرت نظامی و مالی فراوانی به دست آورد، به قول حمدالله مستوفی هوس پادشاهی کرد و «دل از سامانیان برداشت و به بغراخان از نسل افراسیاب التجا جست و او را بر طلب ملک سامانیان تحریص داد و قرار کرد که چون ملک مسخر شود پادشاهی خراسان بر ابوعلی سیمجور مقرر باشد»^۵ اما برخلاف نوشته حمدالله مستوفی این فایق بود که برای اولین بار فرمانروای قراخانی (بغراخان) را به تسخیر مملکت سامانی برانگیخت. براساس آنچه در کتاب ترجمه تاریخ

۱. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۶۹-۳۶۸.

۲. نان پاره = مقرری و موجب، رک: لمبتن، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ص ۳۹۵.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۱.

۴. شهابالدوله هارون بغراخان نواده ستوک (بنیانگذار اولین سلسله ترک مسلمان که با عناوین قراخانیان، آل افراسیاب، ایلک خانیه معروفند) می باشد. قراخانیان اتحادیه ای از قبایل ترک بودند که در سرزمین هایی که از بخش میانی رود سیحون تا تیان شان ادامه داشت، سکونت داشتند. رک: سید ابوالقاسم فروزانی، «روابط غزنویان و قراخانیان» مجله علوم اجتماعی و انسانی. دانشگاه شیراز، دوره دوازدهم، شماره اول (۱۳۷۵)، ص ۱۱۶-۱۱۱.

۵. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲).

یمینی آمده است، فایق خاصه بعد از فرار از مقابل ابوعلی سیمجوری به مرو رفته و در آنجا به سازماندهی مجدد و ترمیم سپاه خویش پرداخت.

وی پس از آن بدون کسب اجازه از دربار سامانی به سوی بخارا روی آورد. امیر نوح که از این کار فایق بدگمان شده بود، دوتن از سرداران خویش بنام‌های اینانج و بگتوزون را برای پیشگیری از ورود فایق به بخارا فرستاد. آن‌ها در رویارویی با فایق وی را شکست داده متواری ساختند.^۱ سرانجام فایق با گذر از رودخانه جیحون به طرف بلخ رفت و از آنجا به ترمذ^۲ عزیمت نمود.

وی از ترمذ به خان ترک (بغراخان) نامه نوشت و او را برای گرفتن قلمرو سامانیان تشویق کرد.^۳ از آنجا که ابوعلی سیمجوری تنها پس از آمدن بغراخان به اسپجیاب^۴ به او نامه نوشته و ابراز تمایل برای همکاری کرده است، مشخص می‌گردد که ابوعلی تنها هنگامی دست همکاری به سوی خان ترک دراز کرده که به قدرت او و سقوط قریب‌الوقوع سامانیان پی برده بود. ابوعلی سیمجور با اعزام نماینده‌ای به نزد بغراخان با گشودن باب مذاکره نسبت به عقد قرار داد همکاری و دوستی با فرمانروای قراخانی اقدام کرد و «در سر با او مواضعه‌ای^۵ می‌نهاد که ملک آل سامان بر خود قسمت کنند. بخارا و سمرقند و هر آنچه وراء جیحون او را باشد و آنچه دون جیحون است ابوعلی را مقرر دارند و هر دو به معاضدت و مساعدت یکدیگر قیام نمایند».^۶

از جانب دیگر، امیر نوح بن منصور سامانی بی‌خبر از آنچه جریان داشت، پیوسته به سپهسالار ابوعلی سیمجور نامه می‌نوشت و خطر بغراخان را گوشزد می‌نمود و از

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۳.

۲. ترمذ بنا به نوشته مؤلف حدود العالم «شهری است خرم و بر لب رود جیحون افتاده و او را قهندزی است بر لب رود و این شهر بارگه ختلان و چغانیان است...» رک: حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۳۳۳.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۳.

۴. اسپجیاب بنا به نوشته حدود العالم «ناحیتی است بر سر حد میان مسلمانان و کافران و جایی است بزرگ و آبادان بر سر حد ترکستان است ... و قصبه این ناحیت شهری است کی اسپجیاب خوانند شهری بزرگ است و با نعمت بسیار ... و معدن بازرگانان همه جهان است». رک: حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۳۴۴.

۵. قرارداد. رک: دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده «مواضعه».

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۲.

ابوعلی درخواست کمک و اعزام سپاه می‌کرد^۱ اما ابوعلی سیمجوری که «مخاصمتی در پردهٔ مصادقت می‌نمود»^۲ از آنجا که با خان ترک قرار داد همکاری محرمانه بسته بود، عملاً از همکاری با امیر نوح خودداری کرده، برای آن که به صحنه حوادث نزدیک باشد، از نیشابور به سرخس و از آنجا به مرو رفت. رفته رفته کار به جایی رسید که امیر نوح که پنهانی به آمل شط^۳ وارد گردیده بود، حاضر شد در ازای کمک ابوعلی سیمجور لقب ولی امیرالمومنین را که خاص امیران سامانی بود به وی اعطاء نماید.^۴

گفته شده است که به هنگامی که یکی از فرستادگان امیر نوح که ارسطاطالیس نام داشت با تقاضاهای گزاف ابوعلی سیمجور مواجه گردید، خطاب به او گفت: «این ملک از سر اضطرار به مثابتی است که اگر از وی التماس کنی که تو را خداوند خواند دریغ ندارد، اما پس امروز فردایی هست و احوال روزگار به صدد انتقال است تو آن گوی و آن کن که جهانیان از تو پسندیده دارند و به نیکنامی باز گویند».^۵

خلاصه آن که ابوعلی سیمجور به طرق گوناگون از همکاری با امیر نوح خودداری می‌کرد اما از طرف دیگر بغراخان با پشتگرمی به حمایت‌های عناصر خائن به دولت سامانی، برای تسخیر پایتخت سامانیان به سوی بخارا لشکر کشید. در آن هنگام امیر نوح سامانی حاجب اینانج را به مقابله با بغراخان روانه کرد اما اینانج در جنگ اسیر و به ترکستان فرستاده شد.^۶ پس از این واقعه، دربار بخارا مجبور گردید از فایق دلجویی نماید و او را برای حمایت از حکومت سامانی به دربار فرا خواند. فایق در بخارا با نهایت احترام مورد استقبال قرار گرفت و سپس در رأس سپاهیان سامانی برای رویارویی با بغراخان به سمرقند اعزام گردید. اما فایق که با بغراخان سازش پنهانی داشت با قرار قبلی از جلوی فرمانروای قراخانی فرارکرد و به بخارا بازآمد. با فرار مصلحتی فایق،

۱. گردیزی، زین‌الاکبار، ص ۳۶۹/ جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۶.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۱.

۳. آمل شط که اسامی دیگری چون آمل زم، آمل جیحون، آمل مغاره دارد، بر کرانه رود جیحون میان مرو و بخارا واقع است و تقریباً در فاصلهٔ یک فرسنگی آمودریا (رود جیحون) قرار دارد. رک: رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۷۲-۷۱.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۷-۹۵.

۵. همان، ص ۹۷.

۶. همان، ص ۹۴-۹۳.

توافق پنهانی او با بغراخان آشکار شد و «کس را شبهت نماند که گریختن وی از سمرقند از سر مواطاتی بود».^۱

در این اوضاع امیر نوح مجبور به فرار از پایتخت خویش گردید و کمی بعد بغراخان به بخارا وارد شد و فایق به استقبال وی شتافت و در زمره خواص دربار بغراخان گرفت.^۲ اما خان ترک پس از استقرار در بخارا قرار داد پنهانی سابق خود با ابوعلی سیمجوری در مورد اعطای حکومت مستقل مادون النهر به او را ظاهراً به تحریک فایق به فراموشی سپرد و «ابوعلی سیمجوری را ازو مرادی حاصل نشد و خطاب زیادت از امیر لشکری نیافت».^۳

ابوعلی سیمجوری و اتحاد با فایق

بغراخان بعد از اقامتی کوتاه مدت در بخارا بیمار گردید و از آنجا که هوای بخارا را موجب بیماری خود می دانست آنجا را به سوی ترکستان ترک کرد. وی در حالی که در تخت روان حمل می شد قبل از رسیدن به پایتخت خویش درگذشت.^۴ بعد از خروج خان ترک از بخارا امیر نوح به پایتخت خویش بازگشت و زمام امور را به دست گرفت.^۵ در آن احوال ابوعلی سیمجوری که از یک طرف بغراخان توقعاتش را برآورده نساخته بود و از جانب دیگر رونق دوباره کار امیر نوح را می دید با اطرافیان خویش در جهت اتخاذ خط مشی سیاسی مطلوب به مشاوره پرداخت و آنان او را به عذرخواهی از دربار بخارا تشویق کردند.^۶

در حالی که ابوعلی سیمجور در اندیشه برقراری روابط آشتی جویانه با امیر سامانی بود، فایق پس از مشاهده استقرار مجدد امیر نوح بن منصور بر تخت سلطنت برای سرکوب امیر سامانی و تسلط بر قلمرو او اقدام کرد، اما در مقابله با امیر نوح

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۵-۹۴.

۲. همان، ص ۹۵.

۳. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۸۵/ جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۹-۹۸.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۸.

۵. پس از ورود امیر نوح به پایتخت «اهل بخارا را به وصول او شادمانی ها فزود و به استقبال رکاب او خرد و بزرگ از شهر به در افتادند و به میامین طلعت او چنان خرم شدند که روزه دار به طلعت هلال یا تشنه به شربت زلال» رک: جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۸.

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۹-۹۸.

شکست خورد و به مرو که در حوزه حکومت ابوعلی سیمجور قرار داشت، پناه آورد.^۱ با پناهندگی فایق به ابوعلی سیمجور، وی از ارسال هدایایی که برای امیر سامانی فراهم آورده بود خودداری کرد و آن تحفه‌ها را برای فایق فرستاد.^۲

منظور ابوعلی سیمجور از گرامیداشت فایق آن بود که با همکاری او دولت سامانی را سرنگون سازد و اهداف خویش را عملی نماید. با این مقدمات بود که ابوعلی سیمجوری و فایق خاصه با یکدیگر متحد شدند و در نیشابور به ساماندهی سپاه و آمادگی برای مبارزه با حکومت سامانی پرداختند.^۳

استمداد امیر نوح از سبکتگین^۴

امیر نوح بن منصور پس از اطلاع از اتحاد ابوعلی سیمجور و فایق برای سرکوب آن‌ها به دنبال متحدی توانمند بود. سرانجام وی به این نتیجه رسید که از سبکتگین (فرمانروای مقتدر غزنه) یاری بخواهد. به همین منظور امیر نوح نماینده‌ای به نام ابونصر فارسی را به نزد سبکتگین فرستاد و «قبایح افعال و فضایح اعمال فایق انهاء کرد... و او را به دفع این مهم و رفع این ملم دعوت کرد».^۵ بنا به نوشته جوزجانی امیر سبکتگین که در آن هنگام با خالی دیدن بلخ از وجود فایق ظاهراً به دعوت اهالی بلخ برای دفع ظلم فایق به آن شهر روی آورده بود،^۶ با فرستادگان امیر نوح ملاقات کرد.

وی پس از آن برای دیدار با امیر سامانی به ماوراءالنهر وارد شد و در ناحیه کش^۷ با

۱. همان، ص ۱۰۱-۱۰۰.

۲. همان، ص ۱۰۱.

۳. همان، ص ۱۰۱.

۴. سبکتگین یکی از افراد قبیله ترک برسخان بود که در کرانه رود ایسی کول (ایسغ کول) به سر می‌بردند. وی در جنگ‌های قبیله‌ای اسیر گردید و به عنوان برده فروخته شد. سبکتگین سرانجام به عنوان غلام به خدمت الپتگین (سپهسالار سامانیان) درآمد و سپس همراه او به غزنه رفت. سبکتگین در سال ۳۶۶هـ. ق به حکومت غزنه رسید و به مرور قلمرو خود را تحت سیادت اسمی سامانیان گسترش داد. رک: باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۴۳-۳۵.

۵. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۰۱/ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۵۲/ مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۸۵.

۶. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱. به تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۲۱۳.

۷. کش (شهر سبز کنونی) در کنار رود سفد (در ماوراءالنهر) واقع بود. رک: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۹۹-۴۹۸.

امیر نوح ملاقات و مذاکره کرد. بعد از این دیدار، سبکتگین برای حمایت از امیر نوح در برابر ابوعلی سیمجور و فایق، عازم غزنه گردید تا به فراهم آوردن سپاه اقدام نماید.^۱

از جانب دیگر ابوعلی سیمجوری که بر موضوع حمایت سبکتگین از امیر نوح سامانی آگاه شده بود با مشاوران خود به گفتگو نشست. حاصل این رایزنی آن بود که باید برای کسب حمایت فخرالدوله دیلمی با او سازش کرد. در اجرای این امر ابوعلی سیمجوری یکی از بزرگان دستگاه خود را که ابوجعفر ذوالقرنین نام داشت برای مذاکره به دربار فخرالدوله فرستاد و هدایایی ارزشمند برای وی و وزیر مقتدرش صاحب کافی (صاحب بن عباد) ارسال نمود.^۲

بعد از این احوال از یک سو سبکتگین و ابوالحارث فریغونی^۳ و شار^۴ و دیگر امرا در جوزجان به نزد امیر نوح سامانی حضور یافتند و از سوی دیگر ابوعلی و متحدش فایق از نیشابور به سوی هرات عزیمت کردند. در حالی که امیر نوح به اتفاق متحدان خویش برای رویارویی با سپهسالار شورشی به ناحیه بغ^۵ رسیده بود. ابوعلی سیمجور که پس از پیوستن سبکتگین و دیگر امرای یاد شده به امیر نوح سامانی در مورد پیروزی خود به تردید افتاده بود، نماینده‌ای به نزد سبکتگین فرستاد و به او پیغام داد که «همواره اسباب موافقت میان تو و پدرم مستحکم بوده است، مودةالاباء قرابة الابناء و چون نوبت

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۰۲-۱۰۱.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۰۴-۱۰۱. در کتاب مذکور از قول ابوجعفر ذوالقرنین حکایت شده است که «چون آن تحف پیش صاحب بردم و از زبان ابوعلی بر سر آن عذر خواستم در زبان من آمد که ما در حمل این بضاعت مزجاة به حضرت کافی الکفاة آن را مانیم که خرمابه هجر برد، و او جواب داد که از مدینه رسول علیه الصلوة و السلام خرمابه هجر برند بر سبیل تبرک نه از برای حاجت». رک: جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۰۴-۱۰۳.

۳. ابوالحارث محمد بن احمد از سلسله محلی آل فریغون بود که بر ولایت گوزگان (جوزجان) در مغرب بلخ حکومت داشتند. مؤلف حدود العالم در قرن چهارم کتاب خویش را به نام ابوالحارث محمد بن احمد فریغونی نوشته است. رک: حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۸۷-۶۴.

۴. شار: «عجمان پادشاه غرستان را شار گویند» رک: ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۰۳. این که شار را در صف مخالفان ابوعلی سیمجوری می بینیم بدان جهت است که ابوعلی بعد از عصیان بر امیر نوح در صدد فتح غرستان برآمد، اما حاکم آنجا شار ابونصر مقاومت زیادی کرد و ابوعلی یکی از سرداران خود به نام ابوالقاسم فقیه را مأمور فتح آنجا کرد و او ابونصر و پسرش را متواری کرد و بر قلمرو آنان حاکم شد... سبکتگین بعد از پیروزی بر ابوعلی سیمجور، شار را به حکومت غرستان باز گردانید. رک: پرویز، دیالمه و غزنویان، ص ۲۳۸-۲۳۷.

۵. بغ یکی از روستاهای مرو بوده است. رک: رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۲۴۸.

حکم خراسان بمن رسید هم بر منهاج پدر رفتم و در توفیر جانب تو و اقامت مراسم خدمت هیچ دقیقه فرو نگذاشتم».^۱ ابوعلی با ذکر این سابقه دوستی با سبکتگین، از وی درخواست داشت که میان او و امیر نوح میانجیگری نموده، واسطه صلح شود.^۲

سبکتگین بعد از دریافت نامه ابوعلی سیمجوری تقاضای او را پذیرفت و با امیر نوح به گفتگو نشست و عفو ابوعلی را از امیر سامانی درخواست نمود. بعد از آن که امیر نوح شفاعت سبکتگین را قبول کرد، وی «این بشارت به ابوعلی نوشت و گفت مراد حاصل گشت و ملک عفو فرمود و از کرده و گفته او درگذشت برقرار پانزده هزار هزار درم به حکم غرامت گناه و ارش جنایت به سه نجم به خزانه برسد و بعد از این دقایق خدمت تخت و شرایط بندگی برقرار اسلاف محفوظ و ملحوظ باشد»^۳ بعد از وصول این نامه بزرگان دستگاه ابوعلی سیمجوری به مشاوره پرداخته و نسبت به پذیرش پیشنهادات سبکتگین اعلام رضایت کردند، اما عده‌ای از جوانان سپاه ابوعلی سیمجوری مفاد نامه سبکتگین را نپذیرفتند.

آنان برای برافروختن آتش جنگ به لشکرگاه سبکتگین رفته غلامی را که سرپرست فیلبانان بود، ربودند و او را با تنی چند از افراد سپاه سبکتگین به قتل رسانیدند. بعد از این واقعه هنگامی که نماینده سبکتگین از نزد ابوعلی سیمجور باز می‌گشت «طلیعه سپاه ابوعلی با تحکم بدو گفتند خداوندگار تو در محال سعی می‌کند و بر باطل سخن می‌گوید و ناممکن است که تا این تیغ‌ها در دست ما قایم است بدین مذلت تن در دهیم»^۴

سبکتگین چون خبر کشته شدن بعضی از افراد سپاه و موضوع تحکم لشکر ابوعلی سیمجوری به سفیر خویش را دریافت داشت، سخت در خشم شد و به ابوعلی سیمجوری پیغام داد که برای جنگ آماده باشد.^۵ سبکتگین سپس به آرایش جنگی سپاه

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۰۵-۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۵.

۳. همان، ص ۱۰۵.

۴. همان، ص ۱۰۶-۱۰۵.

۵. این که بیشتر از مقابله سبکتگین و سپاه او با ابوعلی سیمجور سخن رانده می‌شود بدان دلیل است که پس از استمداد امیر نوح از سبکتگین در واقع سر و کار ابوعلی سیمجور با سبکتگین و سپاهیان تحت امر اوست. از آن به بعد حتی خود امیر نوح در جنبه قدرت سبکتگین گرفتار است.

اقدام کرد. وی جناحین سپاه را به دلاوران مبارز سپرد و خود به همراه امیر نوح و محمود در قلب لشکر مستقر گردید. ابوعلی هم برادر خویش ابوالقاسم را به فرماندهی جناح چپ سپاه گماشت و فایق را مسئول جناح راست کرد و خود در قلب لشکر اداره جنگ را بر عهده گرفت.

چون لشکریان دو طرف در مقابل یکدیگر قرار گرفتند فایق جناح چپ سپاه سبکتگین را در هم شکست و ابوالقاسم بر جناح راست سپاه دشمن پیروز شد.^۱ به نظر می آمد که سپاه سبکتگین را در معرض شکست کامل است، اما در این هنگام واقعه ای اتفاق افتاد که در سرنوشت جنگ تأثیر بسیار داشت.

موضوع بدین قرار بود که یکی از فرزندان شمس المعالی قابوس زیاری که دارا نام داشت و در زمره سپاهیان ابوعلی سیمجور بود، ناگهان از قلب لشکر وی حمله کنان خارج شد و هنگامی که به میان دو صف رسید، سپر خویش را در پشت گرفت و به نزد امیر نوح سامانی رفت و نسبت به او اظهار اطاعت نمود و به جنگ با لشکر ابوعلی پرداخت.^۲

این حرکت و نیز استفاده ای که سبکتگین از آن کرد، به توضیح بیشتری نیازمند است. در دستگاه سبکتگین جاسوسی از جانب ابوعلی سیمجوری حضور داشت که سبکتگین او را می شناخت اما آشکار نمی کرد. قبل از جنگ ابوعلی و سبکتگین، شخصی مورد وثوق به امیر سبکتگین اطلاع داد که دارا فرزند قابوس روز جنگ از سپاه ابوعلی خارج خواهد شد و به پناه سپاه او خواهد آمد. سبکتگین در حضور آن جاسوس با یکی از ندیمان خود گفت «ابوالقاسم سیمجور و فایق و دارا همی به زینهار ما آیند و یکی از ایشان پذیرفته است که ابوعلی را بگیرد و به دست ما بسپارد».^۳ جاسوس ابوعلی سیمجور این موضوع را به اطلاع وی رساند و ابوعلی به اطرافیان خود مشکوک گردیده مایل به صلح شد. اما دیگر کار از کار گذشته بود. روز بعد چون لشکریان سبکتگین پدیدار شدند امیر ابوعلی که از جای مرتفع ناظر بر جریان جنگ بود، پناهندگی دارا را به

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۲. همان، ص ۱۰۶-۱۰۷ / گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۷۱-۳۷۰.

W. Barthold. Turkestan down To the mongol invasion (Printed in Great Britain E. J. V. W. fourth edition, E. J. W. Gibb memorial trust, porcupine Press INC, 1977), P. 261.

۳. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۷۱-۳۷۰.

لشکر مخالف مشاهده نمود و به درستی گزارش جاسوس اطمینان یافت. این موضوع موجب هراس ابوعلی شد و با گروهی از غلامانش فرار اختیار کرد و موجب از هم گسیختگی سپاه خویش گردید.^۱ با پراکندگی سپاه ابوعلی سیمجوری، امیر نوح و سبکتگین به اردوگاه سپاه ابوعلی رفته، اموال و وسایل بسیاری را که بجامانده بود به تصرف درآوردند. بعد از این نبرد، ابوعلی سیمجور و یارانش شبانه به شهر نیشابور وارد شدند.^۲ سال ۳۸۴ ه. ق.

ابوعلی سیمجور و جنگ رخنه

پس از این که ابوعلی به نیشابور رفت و در آنجا به سرو سامان دادن امور پرداخت، امیر نوح سامانی و سبکتگین و فرزندش محمود به هرات وارد شدند و سه روز در آن شهر اقامت کردند. در آنجا بود که سبکتگین از امیر نوح لقب ناصرالدین گرفت و محمود به سیف الدوله ملقب گردید^۳ و سپهسالاری که منصب ابوعلی سیمجور بود به محمود واگذار شد و او با لشکری آراسته روی به نیشابور آورد.^۴

هنگامی که ابوعلی سیمجور از حرکت محمود به سوی نیشابور آگاهی یافت، با جلب نظر دربار فخرالدوله روی به گرگان نهاد. ابوعلی از آنجا حاجب خویش ابونصر را به سفارت نزد فخرالدوله فرستاد. وی همچنین مکتوبی برای صاحب بن عباد (وزیر فخرالدوله) ارسال نمود و از آن وزیر با نفوذ تقاضا کرد که در باب او به فخرالدوله سفارش کند.^۵ در پاسخ به درخواست ابوعلی سیمجوری، صاحب بن عباد در حضور فخرالدوله از موقعیت سپهسالار عاصی خراسان سخن گفت و امیر بویه را به استفاده از وضعیت پیش آمده فرا خواند و به وی گوشزد کرد که «پسر سیمجور مرغی نیست که هر وقت در دام افتد و مختصر میهمانی نیست که در اکرام و اعزاز او انقباضی رود».^۶

۱. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۷۱-۳۷۰.

۲. همان، ص ۳۷۲-۳۷۱. / جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۰۸-۱۰۷.

۳. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۷۲-۳۷۱. / جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۰۸. / مستوفی،

تاریخ گزیده، ص ۳۸۶. Vambery, History of Bokhara, P, 81.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۰۸.

۵. همان، ص ۱۰۹-۱۰۸.

۶. همان، ص ۱۰۹.

براساس تأکید صاحب بن عباد، فخرالدوله اموالی برای مخارج سپاه ابوعلی سیمجوری به گرگان فرستاد. سپهسالار شورشی و متحد او فایق زمستان را در گرگان سپری کردند و پس از آن با ارسال نامه به دربار فخرالدوله تقاضای حمایت مالی مجدد نمودند، اما این درخواست مورد پذیرش قرار نگرفت. در همین گیرودار بعضی از همراهان ابوعلی برای نزدیک شدن به امیر نوح پیشنهاد کردند که گرگان به نام امیر سامانی تصرف شود، اما فایق مانع این کار شد و گفت اکنون که سبکتگین از نیشابور خارج شده است، محمود قادر به مقاومت نیست. بنابراین بهتر است به خراسان باز گردیم. از آنجا که غالب لشکریان این رای را پسندیدند، ابوعلی سیمجور ناچار از پذیرش آن پیشنهاد شد. به ویژه آنکه در این اثنا صاحب بن عباد هم در گذشته و امیر سیمجوری یکی از بزرگ‌ترین حامیان خود را از دست داده بود.^۱

در آغاز ربیع‌الاول سال ۳۸۵، ابوعلی سیمجور همراه با برادرانش فایق خاصه با لشکری قوی به سوی نیشابور عازم گردید.^۲ در آنجا «عامه شهر پیش بوعلی سیمجور رفتند و به آمدن وی شادی کردند و سلاح برداشتند و روی به جنگ آوردند».^۳ در آن موقعیت محمود پایداری بسیار کرد، اما چون کاری از پیش نبرد با ایجاد شکاف در دیوار باغی که در آن اقامت داشت، از نیشابور خارج شد و به سوی هرات رفت. از آنجا که محمود از طریق رخنه‌ای که در دیوار باغ اقامتگاهش ایجاد گردیده بود، فرار کرد، نبرد یاد شده به جنگ رخنه مشهور شده است.^۴

بعد از جنگ رخنه «بوعلی سیمجور به نیشابور مقام کرد و بفرمود تا به نام وی خطبه کردند».^۵ این هم که ابوالفضل بیهقی و هم منهاج سراج جوزجانی از استقبال مردم شهر نیشابور از ابوعلی سیمجوری و همکاری آنان با او سخن گفته‌اند،^۶ به یقین نشانه مقبولیت ابوعلی سیمجور در نزد مردم بوده است. این موضوع همچنین از عدم توفیق

۱. همان، ص ۱۱۳-۱۰۹.

۲. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۷۲/ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۵۹/ جوزجانی، طبقات ناصری، ص ۲۱۴.

۳. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۰-۲۵۹.

۴. همان، ص ۲۶۰-۲۵۹.

۵. همان، ص ۲۶۰.

۶. همان، ص ۲۵۹/ جوزجانی، طبقات ناصری، ص ۲۱۴.

محمود در جلب نظر مردم نیشابور حکایت دارد.

شکست ابوعلی سیمجوری در جنگ طوس

بعد از حمله موفقیت آمیز ابوعلی سیمجوری و طرفدارانش به نیشابور چنان که گفتیم محمود آن شهر را ترک کرد. پس از خروج محمود از نیشابور آلات و ادوات لشکر او به دست سپاهیان ابوعلی سیمجوری افتاد و آنان احساس قدرت بیشتری کردند. در آن حال مشاوران ابوعلی سیمجوری او را به دنبال کردن محمود و لشکریانش ترغیب کردند، اما ابوعلی بر خلاف نظر آنان در نیشابور اقامت کرد و از آنجا که از عاقبت کار در هراس بود، به امیر نوح و سبکتگین نامه نوشت و گناه اقدامات منجر به جنگ رخنه را به گردن فایق و دیگران انداخت.^۱

وی در قسمتی از نامه خویش نوشته بود: «اگر زمام اختیار به دست من بودی و دیگران در اغواء و اغواء قوم سعی ننمودندی هرگز مفارقت جرجان اختیار نکردمی و پیرامون خطه خراسان نگردیدمی».^۲ ارسال این نامه ضعف ابوعلی سیمجور و اختلافات درونی دستگاه او را نشان می داد. در تأیید این موضوع لازم است بدانیم کمی بعد از نامه نگاری ابوعلی سیمجوری، فایق نیز که به سبب کدورت از ابوعلی به طوس رفته بود با سبکتگین مکاتبه نمود.^۳

در چنین اوضاعی ابوعلی که شاهد از هم گسیختگی روز افزون سپاه خویش بود، با اعزام ابوالقاسم فقیه به نزد فایق و امیرک طوسی برای رفع کدورت موجود کوشید. ابوعلی سپس برای پیوستن به متحدان رنجیده خویش به سوی طوس حرکت کرد. در آنجا فایق و امیرک طوسی بار دیگر به ابوعلی سیمجوری پیوستند و نزدیک اندرخ^۴ صحرایی وسیع را انتخاب نموده در آنجا اقامت گزیدند. در این جا بود که برادر ابوعلی سیمجوری یعنی ابوالقاسم به سبب آن که ابوعلی ولایت هرات را از او گرفته به غلام خویش ایلمنگو داده بود، از همراهی با ابوعلی سیمجوری خودداری کرده به نیشابور بازگشت.^۵

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ بمینی، ص ۱۱۷.

۲. همان، ص ۱۱۸-۱۱۷.

۳. همان، ص ۱۱۸.

۴. آندرخ مجموعه قریه ای است بین دو کوه در طوس. رک: گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۷۳.

۵. جرفادقانی، ترجمه تاریخ بمینی، ص ۱۱۹.

از سوی دیگر سبکتگین که از هزیمت فرزندش محمود از نیشابور اطلاع یافته بود، به سوی ابوعلی سیمجوری و متحدینش روی آورد و در طوس با آنان روبرو گردید.^۱ وی ابتدا رسولی به نزد ابوعلی فرستاد و به او پیغام داد که «خاندان شما قدیم است و اختیار نکنم که در دست من ویران شود. نصیحت من بپذیر و به صلح گرای تا ما باز گردیم به مرو و تو خلیفه پسر محمود باشی به نیشابور تا من به میانه درآیم و شفاعت کنم تا امیر خراسان دل بر شما خوش کند».^۲ ابوعلی سیمجوری از آنجا که به عاقبت کار امیدوار نبود، از پیشنهاد سبکتگین استقبال کرد، اما چون این موضوع را به اطلاع سران لشکر خود رسانید، «همه گفتند این چه حدیث است، جنگ باید کرد».^۳ در این احوال ابوالحسین بن کثیر که یکی از مردان صلاح اندیش دستگاه ابوعلی سیمجور بود پذیرش پیشنهاد سبکتگین را خردمندانه می دانست و در این راه تلاش بسیار کرد، اما سرانجام توفیقی به دست نیاورد.^۴

در جنگ طوس بر سر آرایش جنگی و انتخاب محل جنگ میان سران سپاه ابوعلی اختلاف افتاد. امیرک طوسی و جمعی دیگر عقیده داشتند که بهتر است در پناه کوه سنگر بگیرند، اما دیگران نپذیرفتند. در این اثنا محمود از پشت سر جناح چپ سپاه ابوعلی نمایان گردید و سبکتگین از روبرو با او درگیر شد و بدین ترتیب سپاه ابوعلی سیمجوری شکست یافت.^۵ (جمادی الاخر ۳۸۵).^۶

جدایی ابوعلی سیمجور و فایق

پس از شکست در جنگ طوس، ابوعلی و فایق به قلعه کلات رفتند و از آنجا به جانب ایبورد عازم شدند. از ایبورد فایق بدون مشورت با ابوعلی به سوی سرخس حرکت کرد.^۷ در آن حال جدایی فایق از ابوعلی موجب ضعف بیشتر بود، بنابراین ابوعلی شخصی را به نزد فایق فرستاد و با او اظهار دوستی و همراهی نمود. فایق بعد از دریافت

۱. همان، ص ۱۲۰.

۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۰.

۳. همان، ص ۲۶۰.

۴. همان، ص ۲۶۱-۲۶۰.

۵. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۲۱-۱۲۰.

۶. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۱.

۷. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۲۳-۱۲۱.

پیام ابوعلی در میانه راه توقف کرد تا ابوعلی به او رسید و هر دو به سرخس رفتند و از آنجا به مرو روی آوردند. از سوی دیگر سبکتگین پس از سپردن نیشابور به محمود به دنبال ابوعلی و فایق روانه شد، اما آن‌ها به بیابان آمل شط رفتند تا به دلیل بی‌آبی و علفی آن بیابان خشک، از تعقیب سپاهیان سبکتگین در امان باشند.^۱

در آمل شط ابوعلی سیمجوری با فرستادن ابوالحسین کثیر و فایق با اعزام عبدالرحمن فقیه به نزد امیر نوح از اقدامات گذشته خود پوزش خواستند، اما چون آن دو تن «این رسالت ایراد کردند، سفیر فایق را بگرفتند و در مطموره‌ای محبوس کردند و رسول ابوعلی را بنواختند و بر وجهی جمیل گسیل کردند و فرمودند که ابوعلی حالی را به جرجانیه رود و آنجا مقیم باشد تا اندیشه تشریف و ترتیب نان پاره او به امضا رسد».^۲ همچنین از جانب دربار بخارا نامه‌ای برای والی جرجانیه (گرگانج)^۳ که مأمون بن محمد نام داشت فرستادند و او را به گرامیداشت ابوعلی سیمجوری فرا خواندند.^۴

فایق بعد از آن که اطلاع یافت که عذرخواهی او مورد پذیرش دربار بخارا قرار نگرفته و سفیر وی نیز با رفتاری نامناسب روبرو گردیده است، تصمیم گرفت که از جیحون گذشته به ایلک خان^۵ (فرمانروای قراخانی) پناهنده شود. وی برای جلب توافق ابوعلی سیمجوری برای همراهی با خود به او گفت «مقصود از ارسال تو به خطه جرجانیه و التفاتی که به جانب تو کرده‌اند، تفریق ذات البین ما است».^۶ اما ابوعلی توصیه فایق را نپذیرفت و در آنجا آن دو از یکدیگر جدا شدند. پس از آن فایق برای پناهندگی به ایلک خان به جانب قلمرو او حرکت کرد و بگتوزون هم که از بخارا برای دستگیری فایق روانه شده بود، در حدود نسف (نخشب)^۷ با او روبرو گردید، اما از

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۲۳.

۲. همان، ص ۱۲۴-۱۲۳.

۳. جرجانیه مرکز قسمت غربی ولایت خوارزم بود (رود جیحون ولایت خوارزم را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم کرده بود). رک: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۷۴.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۲۵.

۵. ایلک نصر بن علی فرمانروای بزرگ قراخانی (متوفی ۴۰۳ ه. ق) با فتح ماوراءالنهر دولت قراخانی را به اوج اقتدار خویش رسانید. رک: فروزانی، روابط غزنویان و قراخانیان، ص ۱۲۰-۱۱۶.

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۲۵.

۷. نسف یا نخشب شهری در جاده بخارا به بلخ به مسافت چهار روزه از بخارا و هشت روزه از بلخ قرار داشته است. رک: تبریزی، برهان قاطع، ج ۴، ص ۲۱۲۲ ذیل ماده «نسف»

درگیری خودداری نمود و فایق به ایلک قراخانی پناهنده شد.^۱

ابوعلی سیمجوری و خوارزمشاه

بر اساس دستور دربار بخارا ابوعلی سیمجوری به جانب جرجانیه حرکت کرد، اما در خوارزم پس از آن که به ناحیه هزارسف (هزار اسب) رسید، ابو عبدالله خوارزمشاه^۲ با ارسال هدایایی برای او و عذرخواهی از عدم حضور خویش، وعده داد که روز بعد با ابوعلی دیدار کند. اما وی برخلاف آنچه که اظهار کرده بود، دستور داد که شبانه دو هزار سوار و پیاده بر ابوعلی سیمجور و همراهان او شبیخون زده آن‌ها را به اسارت درآوردند.^۳

خوارزمشاه دستور داد ابوعلی و بزرگان لشکر او را زندانی کنند. اما در این میان حاجب ابوعلی یعنی ایلمنگو فرار کرده به جرجانیه رفت و والی آنجا را از اسارت ابوعلی سیمجور به دست خوارزمشاه آگاه کرد.^۴

اما چرا خوارزمشاه با ابوعلی سیمجوری برخوردی اهانت‌آمیز داشت؟ به طور خلاصه باید گفت هنگامی که بغراخان قراخانی پایتخت سامانیان را به اشغال درآورد و امیر نوح بخارا را ترک نمود، ابو عبدالله خوارزمشاه و مأمون بن محمد (والی گرگانج) از امیر سامانی حمایت کردند. بعد از آن که امیر نوح مجدداً بر تخت حکومت مستقر گردید به جبران الطاف آنان حکومت نسا را به مأمون بخشید و اییورد را به نام ابو عبدالله خوارزمشاه کرد.

بعد از آن که هر کدام از آن دو، معتمدی را برای دریافت قلمرو خود فرستاد، ابوعلی سیمجوری که در آن زمان سپهسالار خراسان بود، نساء را به نماینده مأمون بن محمد واگذار کرد، اما به ابو عبدالله خوارزمشاه پیغام داد که «اییورد در اعتداد^۵ برادرم

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۲۷-۱۲۵.

۲. ابو عبدالله محمد فرزند ابوسعید احمد از پادشاهان سلسله خوارزمشاهیان افریغونی (آل عراق) بود که تحت تابعیت سامانیان بر خوارزم حکومت داشت. بعد از قتل وی به سال ۳۸۶، سلسله خوارزمشاهیان افریغونی برافتاد. رک: ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۵۸-۵۷.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۲۸.

۴. همان، ص ۱۳۰-۱۲۸.

۵. به شمار آوردن یا بودن: در شمار متصرفات و املاک کسی آوردن یا بودن، رک: دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده «اعتداد».

محسوب و مکتوبست و تا عوضی از دیوان مقرر نگردد ایبورد مسلم نشود»^۱. وی آنگاه دستور داد فرستاده خوارزمشاه را به خواری بیرون کردند و خوارزمشاه از این موضوع کینه به دل گرفت.^۲

در اینجا اشاره به این موضوع لازم است که علت آنکه امیر نوح سامانی ایبورد و نسا را که هر دو جزء ایالت تحت حکومت ابوعلی سیمجور بودند، به خوارزمشاه و امیر گرگانج بخشید این بود که وی میخواست با این کار دشمنان جدیدی برای ابوعلی سیمجور بتراشد، اما ابوعلی با تسلیم نسا به مأمون بن محمد و عدم تحویل ایبورد به خوارزمشاه نفاق بین آن دو را عمیقتر کرد.^۳ اکنون که به دلیل کینه خوارزمشاه به ابوعلی سیمجور پی بردیم، علت رفتار موهن خوارزمشاه نسبت به وی آشکار میگردد.

پیش از این گفته شد که ایلمنگو - حاجب ابوعلی سیمجور - موفق گردید خود را به جرجانیه برساند و مأمون بن محمد را از اسارت ابوعلی آگاه سازد. والی گرگانج بعد از دریافت این خبر به شدت ناراحت شد و لشکری قوی به همراه بعضی از بقایای لشکر ابوعلی سیمجوری به سرکردگی ایلمنگو به قلمرو خوارزمشاه فرستاد و آن‌ها شهر کاث^۴ مرکز خوارزم را تسخیر کرده، پس از کشتار جمعی از هواداران خوارزمشاه وی را اسیر کردند^۵ و «قیدی که بر پای ابوعلی بود، بر کعب او نهادند و در یک لحظه حالت هر دو شخص متبدل شد و امیر اسیر گشت و اسیر امیر شد».^۶ پس از آن ابوعلی را با اکرام، و خوارزمشاه را با خواری به جرجانیه رساندند و مأمون بن محمد شخصاً به استقبال ابوعلی سیمجور آمد و مجلس جشن باشکوه برای وی ترتیب داد و در آن مجلس سر خوارزمشاه را از تن جدا کردند.^۷

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. بارتولد، ترکستان نامه، ج ۱، ص ۵۵۷.

۴. کاث پایتخت باستانی خوارزم بر کرانه راست مسیر اصلی رود جیحون قرار داشته است. رک: بارتولد، ترکستان نامه، ج ۱، ص ۵۵۷ / عمده ترین شهرهای ولایت خوارزم، کاث (در شمال رود جیحون) و جرجانیه (در جنوب رود جیحون) بوده اند. رک: جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۸۳-۱۸۲.

۵. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۳۰.

۶. همان، ص ۱۳۰.

۷. همان، ص ۱۳۱-۱۳۰.

فرجام روزگار ابوعلی سیمجور

با قتل ابو عبدالله خوارزمشاه، سلسله آل عراق که مدت‌ها در خوارزم فرمانروایی داشت از میان رفت و ولایت خوارزم به متصرفات مأمون بن محمد ضمیمه گردید^۱ و عنوان خوارزمشاهی به او داده شد.

کمی بعد از این احوال، مأمون بن محمد در باب ابوعلی سیمجور به نزد امیر نوح سامانی شفاعت کرد. در پاسخ به درخواست مأمون برای عفو ابوعلی، امیر سامانی ظاهراً ابوعلی سیمجوری را مورد بخشش قرار داد و او را به درگاه فراخواند. ابوعلی بی‌خبر از توطئه‌ای که برای او طراحی شده بود به سوی بخارا رهسپار شد.

وی در ابتدای ورود به پایتخت از جانب وزیر عبدالله بن عَزِیر و سایر بزرگان دربار مورد استقبال قرار گرفت^۲ اما چون وی در دربار امیر نوح «در میان کوبه خواصل و حجاب پیش تخت رفت و در موقف خجالت و معرض کفران نعمت سر در پیش انداخت و ایلمنگو و دیگر قواد و برادران و وجوه اصحاب او را فرو آوردند و به خدمت تخت بردند، ملک فرمود تا همگنان را بگرفتند و در قید اسار کشیدند»^۳ پس از آن ابوعلی سیمجوری و همراهان او را به قهندز (کهن‌دژ) بخارا برده و در آنجا زندانی کردند (جمادی‌الآخر) سال ۳۸۶ ه. ق.^۴

بعد از بازداشت ابوعلی سیمجوری، گویا وزیر، ابن عَزِیر برای رهایی او کوشش می‌کرد و سبکتگین از این موضوع نگران بود.^۵ به همین دلیل سبکتگین با اعزام نمایندگان خویش به نزد امیر سامانی و ارسال نامه‌های پی در پی برای دربار این نکته را مورد تأکید قرار می‌داد که «خراسان قرار نگیرد تا ابوعلی به بخارا باشد او را به نزدیک ما باید فرستاد تا او را به قلعت غزنین نشانده آید».^۶ در مقابل اصرار سبکتگین برای اعزام ابوعلی سیمجور به نزد او عده‌ای از اطرافیان امیر سامانی وی را از انجام آن کار باز می‌داشتند و معایب آن را گوشزد می‌کردند. اما سرانجام امیر نوح که علاوه بر اصرار

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ بیهقی، ص ۱۳۱.

۲. همان، ص ۱۳۲-۱۳۱.

۳. همان، ص ۱۳۲.

۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۲/ گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۷۴.

۵. نرشیخی، تاریخ بخارا، ص ۳۷۳. (بخش حواشی و تعلیقات).

۶. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۲.

سبکتگین با تهدید او نیز مواجه گردیده بود، به خواسته سبکتگین تن در داد و ابوعلی و ایلمنگو را به نزد وی فرستاد.^۱ بیهقی از قول یکی از فقهای بلخ که شاهد صحنه ورود ابوعلی سیمجور و ایلمنگو به آن شهر بوده، گزارش داده است که «این دو تن را دیدم آن روز که به بلخ می آوردند ابوعلی براستری بود موزه بلند ساق پوشیده و جبه عتابی سبز داشت و دستار خز، چون به کجارجیان رسید پرسید که این را چه گویند؟ گفتند فلان، گفت ما را منجمان حکم کرده بودند که بدین نواحی آییم و ندانستیم که برین جمله باشد».^۲

از جانب دیگر امیر نوح سامانی پس از فرستادن ابوعلی سیمجور به نزد سبکتگین، از اقدام خویش پشیمان گردید و رسولی را همراه با نامه‌ای برای بازگرداندن ابوعلی سیمجور به سوی سبکتگین فرستاد. از آنجا که مأمور سبکتگین در دربار سامانیان این قضیه را به وی گزارش داده بود، سبکتگین قبل از آن که فرستاده امیر نوح به نزد او وارد شود «بوعلی و ایلمنگو را با حاجبی از آن خویش به غزنی فرستاد تا به قلعت گردیز باز داشتند».^۳ بعد از آن که رسول امیر سامانی به خدمت امیر ناصرالدین سبکتگین رسید و پیام وی را برای بازگرداندن ابوعلی سیمجوری ابلاغ کرد، سبکتگین «جواب بفرستاد که خراسان بشوریده است و من به ضبط آن مشغولم چون از این فارغ شوم سوی غزنین روم و بوعلی را باز فرستاده آید».^۴

اما دیگر دیر شده بود و ابوعلی از دست سبکتگین خلاصی نداشت. وی ابوعلی سیمجوری را چند ماهی در زندان نگاه داشت و پس از آن سپهسالار عاصی و جمعی از هواداران او (از جمله ایلمنگو) را در سال ۳۸۷ ه. ق از میان برداشت.^۵ هر چند که

۱. همان، ص ۲۶۲. سبکتگین هنگامی که برای نبرد با ایلک‌خان که بعد از غائله ابوعلی سیمجوری چشم طمع به قلمرو سامانیان داشت، عازم بود، در بین راه نصف و کش درنگ کرد تا محمود به او برسد. در آنجا بود که ابوعلی سیمجور را به نزد وی آوردند. رک: ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۱۹.

۲. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۳-۲۶۲.

۳. همان، ص ۲۶۳.

۴. همان، ص ۲۶۳.

۵. سماعانی در مورد زمان قتل ابوعلی و همراهانش در تاریخ‌های ۳۸۶ و ۳۸۷ مردد است. رک: سماعانی، الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۴. از جمله کسانی که همراه ابوعلی سیمجوری به قتل رسیدند، می‌توان از ابوالحسن سیمجوری فرزند ابوعلی سیمجوری نام برد. ابوالحسن که در هنگام جنگ طوس در

سبکتگین نیز پس از قتل سیمجور چندان بقایی نکرد و در همان سال ۳۸۷ ه. ق پس از مرگ ابوعلی، مأمون بن محمد خوارزمشاه، امیر نوح سامانی، امیر ناصرالدین سبکتگین و فخرالدوله دیلمی به ترتیب جان سپردند.^۱ با از میان رفتن ابوعلی سیمجور نه تنها او مرد، بلکه ستاره اقبال خاندان سیمجوری از درخشش باز ایستاد.

در مورد سرنوشت غم‌انگیز ابوعلی سیمجوری در کتاب ترجمه تاریخ یمنی مطلبی آمده است که از شخصیت آن سپهسالار مقتدر و محتشم عصیانگر پرده بر می‌دارد! «شاهین نخوت او که در هوای کبریا پرواز می‌کرد، در دام مهانت و مذلت افتاد و توسن طبع او که سراز جنب‌ر حکم گردون می‌پیچید بسته عقال اعتقال گشت و پلنگ کبر او که با شیر فلک مبارات می‌کرد بر دست روباه مکر و خدیعت روزگار گرفتار آمد»!^۲

ابوعلی سیمجوری فرمانروایی اهل منبر و محراب

طغیان ابوعلی سیمجوری که در آغاز واکنشی به اقدامات تحریک برانگیز دربار سامانیان بود، به مرور به اندیشه استقلال طلبی منجر گردید. نقش ابوعلی سیمجور در تحولات گسترده‌ای که در اواخر ایام سامانیان در قلمرو آنان به وقوع پیوست، موجب گردید که او در میان آل سیمجور چهره‌ای شاخص‌تر داشته باشد.

او که در آغاز امارت لشکر و حکومتش بر خراسان، چندان قوت یافته بود که سامانیان «با او به اضطرار به خطبه و سکه و هدیه راضی شدند»^۳، رفته رفته چنان بر امور لشکر و حکومت ایالت خراسان مسلط گردید که به کلی از ارسال مال و هدایای مرسوم به دربار بخارا خودداری ورزید و نسبت به امیر سامانی بی‌اعتنایی پیشه کرد. وی

←

قاین مقیم بود بعد از شکست پدرش ابوعلی، به ری فرار کرد و به فخرالدوله پناه برد. با آن که فخرالدوله پسر ابوعلی سیمجور را مورد احترام قرار داد و برای او مقرری قابل توجهی معین کرد، ابوالحسن بعد از مدتی اقامت در ری ظاهراً در پی محبوب به صورت ناشناس به نیشابور برگشت، اما در آنجا به دام افتاد «و فذلک حال او بر موجب حساب پدر به پایان رسید». رک: جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۴۵-۱۴۴ و بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۳ که به بازداشت او اشاره دارد.

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۵۰-۱۴۵.

۲. همان، ص ۱۳۲.

۳. کیکاوس بن اسکندر بن قابوس (عنصر المعالی)، قابوسنامه، به تصحیح غلامحسین یوسفی، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶)، ص ۲۱۰.

سپس قدمی فراتر نهاد و با استفاده از نابسامانی دستگاه حکومت سامانیان و اتحاد با دشمنان خارجی آن سلسله، عصیان خویش را بر ضد حکومت مرکزی علنی ساخت و به رویارویی با سامانیان پرداخت.

ابوعلی سیمجوری سرانجام خود را در وضعیتی یافت که از نیات حقیقی‌اش پرده بردارد. وی با ایراد خطبه و ضرب سکه^۱ به نام خود، عملاً حکومت مستقل خود را بر خراسان اعلام داشت. زد و بندها و اتحادهای سیاسی مصلحتی ابوعلی سیمجوری با دیگر عناصر قدرتمندی که می‌توانستند او را در انجام اهدافش یاری کنند، در صفحات پیش مورد بررسی قرار گرفت. آنچه در اینجا شایسته یادآوری است، این است که در طراحی آن سیاست‌ها دبیران کار ورزیده و آگاه، ابوعلی سیمجوری را یاری می‌نمودند و همانگونه که مشاهده کردیم بارها ابوعلی در قبال برخورد با مسایل مختلف با آنان به رایزنی پرداخت.

یکی از برجسته‌ترین کارگزاران دستگاه ابوعلی سیمجوری، عبدالجبار خوجانی بود که در مورد او مؤلف قابوسنامه می‌گوید: «خطیب خوجان بود مردی بود فقیه و ادیبی نیک بود و کاتبی تمام با رأی سدید به همه کاری کافی، بوعلی سیمجور او را از خوجان بیاورد و کاتب الحضرتی خویش بدو داد و تمکینی تماشش بداد اندر شغل و هیچ شغل

1. W. Barthold, «Abu Ali simdjur», Encyclopaedia of Islam, Edited by B. Houtsma, T. W. Arnold, R. Basset and T. Hartmann, (LEYDEN: LATE, E.J. Brill LTD., 1913), PP.77-78.

راجع به سکه‌های ابوعلی سیمجوری در کتاب دستور الوزراء به نقل از روضة الصفا حکایتی آمده است که به شرح ذیل می‌باشد: هنگامی که امیر محمود بنا به درخواست نوح بن منصور برای جنگ با ابوعلی سیمجور راهی خراسان شده بود، در جایی به اطلاع او رسانیدند که در این حوالی درویشی به نام زاهد آهوپوش است که کراماتی دارد. محمود قصد دیدار او کرد و حسنک میکال را که با صوفیه میانه خوبی نداشت همراه خود برد. وی پس از استماع اندرزهایی از زاهد آهوپوش از او خواست که هر چه از نقد و جنس مایل باشد بیان دارد. زاهد دستی در هوا برده و مثنی زر مسکوک در دست سلطان نهاده، گفت: هر که از خزانه غیب امثال این نقود تواند گرفت به مال مخلوق چه احتیاج داشته باشد. محمود سکه‌ها را دست حسنک نهاد و حسنک «چون در آن زر‌ها نظر کرد همه را مسکوک سکه ابوعلی سیمجور یافت». بعد از این واقعه سلطان محمود که به صوفیه اعتقاد داشت، در میان راه حسنک را مخاطب قرار داد و گفت «امثال این کرامات را انکار نتوان کرد». حسنک در پاسخ چنین بیان داشت که «آنچه بر زبان مبارک جریان می‌یابد عین صدق و صواب محض است اما مناسب نمی‌نماید که شما به حرب کسی مبادرت نمایید که در غیب به نام او سکه می‌زنند». رک: غیاث‌الدین بن همادالدین خواند میر، دستورالوزرا، به تصحیح سعید نفیسی (تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۵)، ص ۱۴۲-۱۴۱. این حکایت آشفته‌گی تاریخی دارد. نیز نک به: جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، به تصحیح محمد قزوینی (تهران، پدیده، ۱۳۶۶)، ص ۷-۸.

بی مشورت او نکردی از آن که سخت با کفایت بود»^۱.

در مورد کفایت عبدالجبار خوجانی همین بس که گفته شود امیر نوح سامانی را وزیر او مورد خطاب قرار داد که «اگر عبدالجبار خوجانی کاتب ابوعلی سیمجور نه بودی ابوعلی را به دست شایستی آوردن، که این همه عصیان ابوعلی از کفایت عبدالجبار است»^۲. مؤلف قابوسنامه ضمن شرحی جالب توجه از جریان توطئه قتل عبدالجبار می‌گوید از آنجا که مقرر گردید نامه قتل عبدالجبار به خط احمد بن رافع (کاتب دربار سامانی) که با عبدالجبار دوست بود، نوشته شود، او با استفاده از شگردی شگفت‌انگیز، عبدالجبار را از توطئه قتلش آگاه ساخت و او را به فرار واداشت.^۳

یکی دیگر از مشاوران ابوعلی سیمجور شخصی بود به نام ابوالحسین بن کثیر که پدرش کثیر در دستگاه ابوالحسن سیمجوری مقام و منزلتی تمام داشت. همچنین فرزند ابوالحسین کثیر که ابوالقاسم منصور نام داشت، از کارگزاران بلند مرتبه دولت غزنویان در زمان سلطان محمود و سلطان مسعود بوده است.^۴ چنان که پیش از این گفته شد در جریان جنگ طوس، ابوالحسین بن کثیر خردمندانه ابوعلی سیمجور را به پذیرش پیشنهاد صلح آمیز سبکتگین تشویق می‌کرد.

شخصیت دینی و علمی ابوعلی سیمجوری نیز قابل توجه است. سمعانی ضمن این که ابوعلی را از علمای محدث دانسته و ابو عبدالله حاکم نیشابوری را از کسانی بر شمرده است که از ابوعلی سیمجوری اخذ حدیث کرده‌اند، از روزه داری و اقامه نماز شب توسط او و تمایلی که به زاهدان و قاریان قرآن داشته، یاد نموده و می‌گوید: «وی با مردم نماز می‌گزارد و امامت می‌نمود».^۵ ابوبکر خوارزمی نیز در مدیحه‌ای ابوعلی سیمجوری را مرد منبر و تخت سلطنت می‌نامد.^۶ خصیصه مذهبی ابوعلی سیمجوری

۱. عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۲۱۰

۲. همان، ص ۲۱۰

۳. همان، ص ۲۱۳-۲۱۰.

۴. علی اکبر فیاض، «خبری از مشهد هزار سال پیش»، مجله راهنمای کتاب، سال چهاردهم، شماره‌های ۴ و ۵ و ۶ (تهران، ۱۳۵۰)، ص ۲۵۷.

۵. سمعانی، الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۳.

۶. ابوبکر خوارزمی در بخشی از قصیده خویش در مدح ابوعلی سیمجوری می‌گوید:

حسین یخطب و السریر
ابن الامیر ابن الامیر

و سألت من زوج المنابر
فهو الامیر ابن الامیر

موجب جلب توجه روحانیون به او شده و باعث اشاعه افسانه‌ای گردیده است که بر طبق آن داستان، نعش ابوعلی زاهد و متقی پس از مرگ از هم نپاشید.^۱ هر چند اتهام قرمطی‌گری و پذیرفتن مذهب اسماعیلی بر عناصر مخالف حکومت، در دوران مورد بحث ماموری رایج بوده است، با این حال نمی‌توان تمایلات اسماعیلی ابوعلی سیمجوری را انکار کرد.

برای اولین بار عبدالقاهر بغدادی که با ابوعلی سیمجور معاصر بوده (و پیش از این راجع به مناظره او با ابن مهاجر در حضور ابوالحسن سیمجور سخن گفته شد)، از ارتباط پنهانی ابوعلی سیمجور با فاطمیان مصر سخن گفته است.^۲ بنا به نوشته بغدادی «ابوالقاسم حسن بن علی ملقب به دانشمند داعی بوعلی سیمجور به کیش باطنیه بود»^۳ همچنین سمعانی که نسبت به سیمجوریان نظری بسیار مساعد دارد، این مطلب را مطرح کرده است که ابوعلی به هنگام نماز، بسم الله را با «جهر» (با صدای بلند) ادا می‌کرد.^۴ و این شیوه در میان شیعیان معمول بود. مؤلف زبدة التواریخ نیز ابوعلی سیمجوری را اسماعیلی مذهب دانسته است.^۵

احتمال داده می‌شود که یکی از انگیزه‌های قیام ابوعلی سیمجوری بر ضد سامانیان، تأسیس حکومتی وابسته به دستگاه خلافت فاطمیان مصر بوده است. در این مورد در کتاب طبقات ناصری ضمن شرح کمک سبکتگین به امیر نوح بن منصور در سرکوب شورش ابوعلی سیمجور نوشته شده است که «... ابوعلی سیمجور منتهزم گشت و به شومی آنچه اکثر معارف ولایات لشکر او در دعوت قرامطه درآمده بودند و قبول کرده و در نیشابور مسجد جامع ساخت بر آنچه چون به اتمام رسد برای مستنصر مصری

←

پرسیدی که آن ملازم منبر برای ایراد خطبه و ملازم تخت فرمانروایی کیست؟ بدان که او امیر پسر امیر پسر امیر پسر امیر است (اباعن جد امیر است). رک: جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۸۸-۸۷.

۱. سمعانی، الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۵.

۲. بغدادی، الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلام)، ص ۲۰۹.

۳. همان، ص ۲۰۹. همچنین رک: انصافپور، روند نهضت ملی و اسلامی در ایران، ص ۴۵۶-۴۵۵.

۴. سمعانی، الأنساب، ج ۷، ص ۳۵۳.

۵. جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی مورخ حاسب، زبدة التواریخ، بخش فاطمیان و نزاریان، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶) ص ۱۳۳.

خطبه کند».^۱

در صفحات گذشته به موضوعاتی اشاره گردید که همگی بیانگر محبوبیت ابوعلی سیمجوری در میان مردم است یکی این که پس از جنگ رخنه و ورود ابوعلی سیمجوری به شهر نیشابور، مردم آن شهر مقدم او را به شادی پذیره شدند و برای حمایت از او سلاح به دست گرفتند و آماده جنگ گردیدند. دیگر آن که سبکتگین در نامه‌ای خطاب به امیر نوح سامانی اظهار داشت که تا ابوعلی سیمجور در بخارا باشد خراسان آرام نگیرد، و سرانجام روایتی که در میان مردم رواج داشت که پیکر ابوعلی سیمجوری بعد از مرگ از آسیب و از هم پاشیدگی در امان مانده بود.

ابوعلی سیمجوری در حمایت از شعرا نیز کوشش داشت و ممدوح شاعرانی چون ابوبکر خوارزمی^۲، بدیع همدانی^۳ و استاد ابوالفرج سجزی بود. در میان شعرای یاد شده ابوالفرج سجزی مردی بسیار محتشم و ثروتمند بود و آل سیمجور را مدح می‌کرد و از آنان انعام و اکرام زیادی می‌دید. ولی به دستور سیمجوریان، آل سبکتگین را هجو می‌گفت و اشعاری مبنی بر حقارت نسب خاندان سبکتگین می‌سرود.^۴

۱. طبقات ناصری، ص ۲۱۳/ لازم به توضیح است که بعد از آن که با تلاش ابونصر مشکان، سلطان محمود غزنوی حکم رفع توقیف از املاک سیمجوریان را صادر نمود، املاک ابوعلی سیمجور به دلیل اتهام انتساب او به قرامطه از آن فرمان مستثنی شد. رک: خوافی، مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۱۲۵/ راجع به ابوعلی سیمجوری و مذهب او همچنین رک: سید ابوالقاسم فروزانی، «آغاز حکومت یافتن ترکان در ایران: ابوعلی سیمجوری و نقش او در سقوط سامانیان»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال سوم، شماره سوم و چهارم، شماره مسلسل ۱۱ و ۱۲، مشهد بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، (۱۳۷۰)، ص ۳۹۸-۳۷۱.

۲. ابوبکر خوارزمی در مدح ابوعلی سیمجور قصیده‌ای طولانی دارد که دو بیت آن در سطور پیش مورد استناد قرار گرفت. در ترجمه تاریخ یمنی قسمت‌هایی از آن قصیده نقل شده است، اما تمام قصیده در اصل تاریخ یمنی آمده است. رک: جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۸۷-۸۸. همچنین ابوبکر خوارزمی در تهنیت حکومت ابوعلی سیمجوری بر هرات شعری سروده که قبلاً از آن یاد شد.

۳. بدیع همدانی در مرو به خدمت ابوعلی سیمجور رسید و قصیده‌ای در مدح او ایراد کرد که بیتی از آن چنین است:

«یا سید الامراء افخر فماملک
الّا تمناک مولی و اشتهاک ابا»

ترجمه: ای سرور امیران بنایز زیرا که پادشاهی نیست مگر این که آرزوی مولی و پدر بودن تو را بر خود دارد» رک: جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۹۰-۸۸.

۴. امیر دولتشاه سمرقندی راجع به قدردانی عنصری از استاد ابوالفرج سجزی می‌گوید چون سیمجوریان برافتادند محمود که به استاد ابوالفرج سجزی خشم گرفته بود، خواست او را از میان بردارد اما

ابوعلی سیمجوری خود در فن شاعری مهارت داشت و در لغت‌نامه اسدی بیت
 زیر از ابوعلی سیمجوری به عنوان شاهدی برای کلمهٔ سان ذکر گردیده است:
 «این جهان بر کسی نخواهد ماند تا جهان بد نبند مگر زین سان»^۱

←
 ابوالفرج به عنصری التجا کرد و عنصری که شاگرد ابوالفرج بود از وی شفاعت کرد و سلطان محمود از قتل
 او چشم پوشید و ابوالفرج را با اموالش به عنصری بخشید. بعد از آن عنصری به پاس رعایت حقوق استاد
 خویش ضمن آزاد کردن ابوالفرج نیمی از اموال وی را نیز به او باز گردانید. رک: امیر دولتشاه سمرقندی،
 تذکرة الشعراء، به اهتمام محمد رضانی (تهران: انتشارات پدیده - خاور، ۱۳۶۶)، ص ۳۳-۳۴.
 ۱. علی بن احمد اسدی طوسی، لغت فرس، به کوشش محمد دبیر سیاقی (تهران: کتابخانه طهوری،
 ۱۳۳۶)، ص ۱۴۱-۱۴۰.

فصل ششم

ابوالقاسم آخرین امید سیمجوریان

اگر چه شخصیت ابوالقاسم سیمجوری تا حدود زیادی تحت الشعاع شأن و منزلت برادر نام‌آورش ابوعلی سیمجوری قرار گرفته و منابع تا زمان مرگ پدر وی ابوالحسن سیمجوری از او نامی به میان نیاورده‌اند، با این حال به کمک قراین و شواهد می‌توان به این نکته پی برد که او نیز مانند برادر مردی مقتدر و کاردان بوده است. چنان‌که پیش از این گفته شد در اواخر عمر سپهسالار خراسان - ابوالحسن سیمجوری - فرزند بزرگ وی یعنی ابوعلی سیمجوری حکومت هرات را بر عهده داشت و در آنجا مستقر بود، در آن حال ابوالقاسم در نیشابور در اداره امور، پدر را یاری می‌کرد.

بعد از مرگ ابوالحسن سیمجوری درحالی که دشمنان خاندان او در صدد ایجاد دشمنی میان پسران او بودند، ابوالقاسم سیمجوری با فراست این توطئه را خنثی کرد و با اظهار اطاعت نسبت به ابوعلی سیمجوری و تسلیم اموال و غلامان پدر به برادر بزرگ خویش، انسجام خاندان سیمجوری را به نمایش گذاشت. وی در سراسر سال‌های جنگ و ستیز ابوعلی با سامانیان همراه و همکار نزدیک برادر بود، اما قبل از وقوع آخرین نبرد ابوعلی سیمجور و سبکتگین در طوس، به دلیل آن‌که ابوعلی سیمجور ولایت هرات را که در اختیار ابوالقاسم بود از وی باز گرفت و به حاجب خویش ایلمنگو واگذار کرد، ابوالقاسم رنجیده خاطر از برادر اردوی وی را ترک گفت و به نیشابور بازگشت. بدین ترتیب وی از سرنوشت شومی که به دنبال جنگ طوس گریبانگیر ابوعلی سیمجوری و جمعی از همراهانش گردید رهایی یافت.

وی چنان‌که خواهیم دید بعد از ابوعلی فرصت یافت در عرصه رقابت‌های قدرت‌جویانه تکاپویی نماید. اما کار از دست رفته بود، زیرا از یک سو رسوخ ضعف

و فتور در دستگاه سیمجوریان، قدرت و حشمت آنان را محدود کرده بود و از سوی دیگر حریفان سیاسی و نظامی ابوالقاسم سیمجوری افرادی کار ورزیده، قدرتمند و با تدبیر بودند.

ابوالقاسم سیمجوری و تلاش برای کسب قدرت

سرنوشت شوم ابوعلی سیمجوری که شوکت خاندان سیمجوری وابسته به وجود متنفذ و با ابهت وی بود، به طور مسلم تأثیر بسیار ناگوار بر منزلت و اقتدار آن خاندان نام آور داشت. این ضربه چنان کاری بود که ابوالقاسم سیمجوری که بعد از مرگ ابوعلی زعامت آل سیمجور را بر عهده گرفته بود چاره‌ای جز گوشه‌نشینی ندید. اما وی رفته رفته با اندیشه احیای قدرت خاندان خویش قدم به میدان نهاد. در آن احوال مهم‌ترین مرد قدرتمند ناصرالدین سبکتگین بود.

بنابراین برای ابوالقاسم سیمجوری راهی بهتر از سازش با سبکتگین نبود. هم به این طریق او می‌توانست با استفاده از نقش غیرقابل انکار سبکتگین در حکومت سامانیان، در جاده ترقی گام بردارد. در اجرای این هدف بود که ابوالقاسم سیمجوری به خدمت سبکتگین درآمد و متابعت وی را پذیرفت.^۱

ابوالقاسم سیمجوری با شگردهای گوناگون در جلب محبت سبکتگین و کسب اعتماد او تا بدانجا پیش رفت که سبکتگین با ارسال نامه‌ای برای امیر منصور سامانی «ولایت قهستان که اقطاع قدیم سیمجوریان بود از بهر او بخواست»^۲ و امیر نوح ضمن پذیرش درخواست سبکتگین راجع به التفات به ابوالقاسم سیمجوری «منشور ولایت قهستان بدو فرستاد مضاف با تشریفات و خلعت‌های گرانمایه و خدمت او را به نظر قبول و موقع احماذ گردانید».^۳

با اعطای ولایت قهستان از طرف دربار بخارا به ابوالقاسم سیمجوری به نظر

۱. محمد بن عبدالجبار عتبی، تاریخ یمینی، به اهتمام سید اشرفعلی (دهلی: مطبع علوم مدرسه دهلی، ۱۸۹۷م)، ص ۱۲۰/ ابن خلدون معتقد است که ابوالقاسم سیمجور در هنگام نبرد سبکتگین با ابوعلی سیمجور به سبکتگین پیوست. رک: ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۱۹، اما در حقیقت ابوالقاسم قبل از نبرد طوس برادر را ترک کرده و به نیشابور بازگشته بود.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۴۱.

۳. همان، ص ۱۴۱.

می آمد که کوکب اقبال خاندان سیمجوری بار دیگر نورافشانی خواهد کرد. اما این امر به تحقق نپیوست و یک علت آن انگیزه انتقام جویی ابوالقاسم سیمجوری از قاتل برادرش امیر سبکتگین بود.

ابوالقاسم سیمجوری و رویارویی با سبکتگین

چنان که در جای خود گفته شد، فایق خاصه بعد از جدایی از ابوعلی سیمجور به پناه ایلک خان قراخانی رفت. وی سپس خان ترک را به جنگ با نوح بن منصور سامانی و تصرف قلمرو او برانگیخت.^۱ در حالی که ایلک برای هجوم به سرزمین سامانیان، سپاهیان خود را در نواحی مرزی مستقر کرده بود، امیر نوح برای پیشگیری از حمله او از ناصرالدین سبکتگین درخواست یاری کرد.

پیرو این تقاضا، امیر سبکتگین برای جمع آوری سپاه به اطراف و اکناف سرزمین های تحت امر خویش فرمان فرستاد. از جمله وی از ابوالقاسم سیمجور که در قهستان بسر می برد کمک طلبید. اما ابوالقاسم «از سر سوء ظن و مخافت آفت عاقبت و هراس وخامت خاتمت و قرب عهد به حادثه برادر عذری نهاد و به علتی تمسک جست».^۲ وی نه تنها از پذیرفتن دستور سبکتگین خودداری نمود بلکه سر به شورش برداشت و چون محمود خراسان را برای کمک به پدر خویش سبکتگین در مقابله با ایلک قراخانی ترک کرد، ابوالقاسم سیمجوری به نیشابور وارد شد و ابونصر محمود حاجب نیز به او پیوست.^۳

در آن هنگام سبکتگین از طرف ایلک به همکاری برای از میان برداشتن حکومت سامانیان و تقسیم متصرفات آنان فرا خوانده شد. اما سبکتگین ضمن رد پیشنهاد ایلک، حمایت از سامانیان را وظیفه خود دانست. پشتیبانی سبکتگین از امیر نوح موجب گردید که ایلک در تصمیم خود برای هجوم به قلمرو سامانیان مردد و طالب صلح گردد. در این احوال سبکتگین که از امیر نوح به سبب پاره ای اقدامات وی کدورت داشت پیشنهاد صلح ایلک را به گرمی پذیرفت و رویارویی با او را به صلاح خویش ندانست. سرانجام

۱. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۸۶.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۴۱.

۳. همان، ص ۱۴۱.

مذاکرات میان طرفین آن بود که قطوان مرزکشور سامانیان و مملکت ترکان گردید و فایق به تقاضای ایلک قراخانی به حکومت سمرقند گماشته شد.

سبکتگین بعد از آن که موضوع حمله قراخانیان به قلمرو سامانیان را به طریقی صلح آمیز خاتمه داد، متوجه سرکوب ابوالقاسم سیمجوری گردید. وی برای انجام این کار به فرزندش محمود و برادر خویش بغراجق دستور داد تا به سوی نیشابور حرکت کنند. به دنبال آنان سبکتگین خود نیز از بلخ به جانب نیشابور عزیمت کرد. اما محمود و بغراجق با حمله به نیشابور، ابوالقاسم سیمجوری را متواری کردند و او به اجبار به سوی گرگان عازم گردید.^۱

ابوالقاسم سیمجوری در پناه آل بویه

از آنجا که مقابله با نیروی کار ورزیده سبکتگین برای ابوالقاسم سیمجوری در آن احوال سرانجامی جز شکست نداشت، وی خراسان را ترک گفت و به فخرالدوله (که از ابوعلی سیمجوری نیز حمایت کرده بود) پناه برد. این مرتبه نیز فخرالدوله پشتیبانی خود را از ابوالقاسم سیمجوری اعلام کرد و «و او را به حدود دامغان و قومس و جرجان خواند و از معاملات آن نواحی مواجب اقامت او و لشکرش ترتیب داد».^۲ زمانی کوتاه بعد از پناهندگی ابوالقاسم سیمجوری به آل بویه، فخرالدوله درگذشت.^۳ (شعبان سال ۳۸۷)

بعد از این واقعه، ابوالقاسم سیمجوری در پناه مجدالدوله ابوطالب (پسر و جانشین فخرالدوله) همچنان در گرگان اقامت داشت. در آنجا به مرور «افراد خدم و اعداد حشم آل سیمجور از خراسان روی به وی نهادند و سپاهی تمام پیش او فراهم آمد و کار او به جمعیت لشکر و توفیر آلت و عدت به نظام رسید»^۴ نظر به این که بعد از درگذشت فخرالدوله نظام امور حکومت مجدالدوله که تحت سرپرستی مادرش قرار داشت از استحکام لازم برخوردار نبود، ابوالقاسم سیمجوری با استفاده از فرصت، نماینده‌ای از جانب خویش به نزد قابوس بن وشمگیر زیاری (که در خراسان در پناه

۱. عتبی، تاریخ یمنی، ص ۱۲۱

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۴۴.

۳. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۷۵.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۶۵.

سامانیان می‌زیست) فرستاد «و از خلو عرصه ولایت خبر داد و او را بخواند تا ولایت تسلیم کند»^۱ به احتمال بسیار ابوالقاسم سیمجوری که می‌دانست قابوس بعد از مرگ فخرالدوله، برای باز پس‌گیری قلمرو خویش (طبرستان) اقدام خواهد کرد، صلاح خویش را در آن دید که با واگذاری گرگان به قابوس از دشمنی او با خود پیشگیری نماید. قابوس بعد از دریافت نامه ابوالقاسم سیمجوری به جانب گرگان حرکت کرد، اما زمانی که به نزدیکی آن ولایت رسید، نامه‌ای از دربار سامانیان برای ابوالقاسم سیمجوری آوردند که در آن اعطای ولایت قهستان به وی نوید داده شده بود.^۲ علت این تصمیم دربار بخارا آن بود که کمی پیش از آن سبکتگین درگذشته و دربار سامانیان از یوغ نفوذ او خارج گردیده بود. علاوه بر این چنان که خواهیم دید در خراسان وقایعی تازه جریان داشت. در هر حال ابوالقاسم سیمجوری بعد از دریافت خبر واگذاری قهستان به خویش، قابوس را رها کرد و به اسفراین وارد شد. در نتیجه این وضع قابوس چاره‌ای جز آن ندید که بار دیگر به نیشابور باز گردد.^۳

ابوالقاسم سیمجوری و بگتوزون

بعد از مرگ سبکتگین، فرزندش اسماعیل در غزنه به حکومت نشست، اما محمود فرزند دیگر سبکتگین که در خراسان بسر می‌برد و سپهسالاری سامانیان را به عهده داشت، حکومت وی را به رسمیت نشناخت و برای مبارزه با اسماعیل به طرف غزنه حرکت کرد.

بعد از آن که محمود خراسان را ترک گفت از جانب امیر جدید سامانی، ابوالحارث منصور (۳۸۷-۳۸۹ هـ. ق) سپهسالاری و امارت خراسان به یکی از سران ترک بنام بگتوزون واگذار گردید.^۴ پس از آن از یک سو ابوالقاسم سیمجور در قهستان مقیم شد و از سوی دیگر بگتوزون به امارت خراسان رسید، فایق که با بگتوزون میانه خوبی نداشت با ارسال نامه‌های پی‌درپی برای ابوالقاسم او را بر ضد بگتوزون بر

۱. مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۹۱-۱۹۰.

۲. ابن‌خلدون، تاریخ ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۵۳۸.

۳. مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۹۱.

۴. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۸۷.

می‌انگیخت و «بر مطالبت قیادت جیوش که منصب قدیم آل سیمجور بود، تحریر و اغوا می‌کرد».^۱

سرانجام ابوالقاسم سیمجور به سخنان فایق فریفته شد و ابوعلی بن ابوالقاسم فقیه را همراه با لشکریانی به جنگ بگتوزون فرستاد. ابوعلی در اسفراین با فوجی از سپاهیان بگتوزون که در آنجا مقیم بودند درگیر شده آن‌ها را شکست داد و به دنبالشان تا نیشابور رفت.^۲

در این اثناء بگتوزون با ارسال نامه‌ای برای ابوالقاسم سیمجور وی را از جنگ برحذر داشت و تطمیع کرد که «صلاح آن است که به قهستان که اقطاع موروث آل سیمجور است مقام افتد. به ملک فرستم و ولایت هرات و ایالت آن نواحی از بهر تو مسلم و مقرر گردانم».^۳ ابوالقاسم سیمجوری به این سخنان اعتنایی نکرد و در ماه ربیع‌الاول سال ۳۸۸ میان او و بگتوزون در ناحیه بشنجه (نزدیک نیشابور) جنگی در گرفت که به هزیمت ابوالقاسم سیمجوری انجامید در این نبرد، ابوعلی بن ابوالقاسم فقیه و جمعی دیگر از بزرگان لشکر سیمجوری اسیر شدند و ابوالقاسم سیمجوری به جانب قهستان عقب‌نشینی کرد.^۴

ابوالقاسم در قهستان به تجدید قوا پرداخت و پس از آن به طرف پوشنگ حرکت کرد. بگتوزون نیز جهت مقابله به سوی او روی آورد، اما چون دو سپاه به یکدیگر نزدیک شدند عده‌ای از بزرگان به وساطت برخاستند و در ماه رجب سال ۳۸۸ ابوالقاسم سیمجوری و بگتوزون با یکدیگر صلح کردند. برای تحکیم قرار داد صلح، ابوالقاسم سیمجوری فرزند خود ابوسهل را به عنوان گروگان نزد بگتوزون فرستاد. بعد از انعقاد پیمان صلح ابوالقاسم به قهستان بازگشت و بگتوزون در نیشابور استقرار یافت.^۵

امیر محمود غزنوی و سیاست انتظار

مبارزه محمود با برادرش اسماعیل زیاد به درازا نکشید و محمود در جنگی که در حوالی

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۶۵.

۲. عتبی، تاریخ یمنی، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۶۶.

۴. همان، ص ۱۶۷-۱۶۶ / گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۷۶.

۵. عتبی، تاریخ یمنی، ص ۱۴۴-۱۴۳.

غزنه روی داد بر اسماعیل پیروز گردید و به تخت حکومت نشست.^۱ امیر محمود بعد از تسلط بر قلمرو پدر، برای بدست آوردن مجدد امارت خراسان که در زمان غیبت محمود از سوی امیر منصور سامانی به بگتوزون واگذار شده بود، با لشکری فراوان به بلخ آمد. وی از آنجا به امیر ابوالحارث منصور بن نوح سامانی نامه نوشت و ضمن اعلام پیروزی خویش بر اسماعیل، امارت خراسان را از امیر سامانی درخواست نمود. در پاسخ به این تقاضا، امیر منصور یکی از بزرگان دربار را که سید ابوالحسن علوی همدانی نام داشت به نزد امیر محمود غزنوی فرستاد و ضمن تبریک جلوس او بر تخت غزنه، حکومت بلخ و هرات و ترمذ^۲ و بست^۳ را به وی اعطا کرد، اما «در باب نیشابور و زعامت لشکر از سر تلافی و تألف سخن راند و گفت بگتوزون بنده دولت است و متوسل به حقوق قدیم و بی حدوث سببی و داعیه عذری به عزل او مثال دادن و نان پاره او خرج کردن از مراسم سرداری و حق گزاری دور باشد».^۴

امیر محمود بار دیگر با اعزام ابوالحسن حمولی و ارسال تحف بسیار به نزد امیر منصور به وی پیغام داد که «حقوقی که مرا و پدرم را در خمت تخت سلطنت ثابت است به تضریب و تخریب اعدا ضایع نباید کرد تا نظام حال گسسته نشود و اساس موالات و متابعت واهی نگردد».^۵ چون ابوالحسن حمولی به بخارا رسید او را به پذیرفتن مقام وزارت در حکومت سامانیان دعوت کردند. بر این اساس وی از سفارتی که بر عهده اش محول شده بود صرف نظر کرد و عهده دار وزارت گردید.

این موضوع رنجش امیر محمود را به دنبال داشت و موجب گردید که او برای به دست آوردن حکومت خراسان بدان سرزمین لشکرکشی نماید. بعد از آنکه امیر محمود به جانب نیشابور حرکت کرد، بگتوزون که قدرت رویارویی با وی را نداشت از نیشابور خارج گردید و ورود محمود غزنوی به خراسان را به دربار بخارا گزارش داد.^۶

۱. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۷۶.

۲. ترمذ مهمترین شهر ایالت چغانیان نزدیک محل تلاقی رود زامل و جیحون. رک: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۶۹.

۳. بست در ساحل رود هیرمند در قرن چهارم دومین شهر مهم سیستان بود. رک: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۶۹.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۷۰-۱۶۹.

۵. همان، ص ۱۷۰.

۶. همان، ص ۱۷۲-۱۷۰.

بعد از وصول خبر ورود امیر محمود به خراسان، امیر سامانی برای مقابله با او از ماوراءالنهر به جانب خراسان حرکت کرد و به سرخس وارد شد.^۱ اما محمود با این که سپاهیان بسیاری در اختیار داشت، رویارویی با امیر سامانی را مصلحت ندید و «نخواست که فارق آن حشمت و هاتک آن پرده او باشد و ناموس آن ملک بر دست او برود».^۲ در واقع امیر محمود زمان را برای وارد آوردن ضربه قاطع بر اساس دولت سامانی مناسب نمی دانست. بنابراین به محض اطلاع بر حضور امیر سامانی در سرخس امیر محمود نیشابور را ترک گفت «تا این منازعت به وقتی دیگر از سر حجتی قاطع و بی‌نتی واضح و عذری روشن تقدیم کند».^۳

قتل منصور، بهانه محمود

بعد از آن که امیر منصور که برای رویارویی با محمود به خراسان آمده بود در سرخس مستقر گردید، بگتوزون به خدمت وی رسید، اما چندان که توقع داشت از جانب امیر مورد اکرام قرار نگرفت.^۴ وی این موضوع را با فایق که همراه امیر سامانی بود در میان گذاشت و گفت «این پادشاه جوان است و میل با امیر محمود می دارد چندان است که او قوی تر شد نه من مانم و نه تو».^۵ فایق که از امیر منصور رنجیده خاطر بود نظرات بگتوزون را مورد تأیید قرار داد و در ادامه گفت: «این مستخف است و حق خدمت نمی شناسد و میلی تمام دارد به محمود و ایمن نیستم که مرا و ترا به دست او بدهد، چنان که پدرش داد بوعلی سیمجور را به پدر این امیر محمود».^۶

از آنچه بیان شد این نتیجه به دست می آید که امیر منصور علی رغم لشکرکشی به خراسان برای مقابله با محمود غزنوی، در باطن قصد سازش با او را داشته است. شاید امیر سامانی احساس می کرد که در آن اوضاع و با توجه به کشمکشهای بزرگان صاحب نفوذ دربار او، مصالحه با محمود و تکیه بر نیروی کارآمد او، اقدامی خردمندانه تر باشد.

۱. همان، ص ۱۷۲-۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۷۲.

۳. همان، ص ۱۷۲.

۴. همان، ص ۱۷۳.

۵. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۶۶.

۶. همان، ص ۸۶۶.

اما او در کتمان اندیشه خود موفق نبود و بگتوزون و فایق به تمایل امیر منصور سامانی به محمود پی برده، از ترس فروخته شدن در معاملات سیاسی با یکدیگر بر ضد امیر منصور متحد شدند. بگتوزون و فایق سپس برای برکناری امیر منصور دست به توطئه زدند به همین منظور «بگتوزون دعوتی ساخت و علت مهمی در میان آورد که به معاونت و مشاورت امیر ابوالحارث حاجت بود و او را بدین حیلت حاضر کردند و بگرفتند و چشم جهان بین او را داغ کردند»^۱. بعد از این واقعه که در ماه صفر سال ۳۸۹ در سرخس اتفاق افتاد،^۲ فایق و بگتوزون برادر خردسال امیر منصور را که عبدالملک نام داشت به امارت برگزیدند.^۳

چون این اخبار به امیر محمود رسید سخت در خشم شد^۴ و به قول شبانکاره‌ای، این موضوع را بهانه درگیری خود با سران دولت جدید سامانی کرد.^۵ امیر محمود به عنوان سرکوب توطئه گران به پل زاغول^۶ وارد شد اما آنان فرار را بر قرار ترجیح داده تا مروبی توقف تاختند.^۷

اتحاد ابوالقاسم سیمجوری با فایق و بگتوزون

هنگامی که فایق و بگتوزون به اتفاق امیر عبدالملک در مرو اقامت داشتند، ابوالقاسم سیمجوری با لشکری گران به آنان پیوست.^۸ در این اثنا امیر محمود رسولی به نزد فایق و بگتوزون فرستاد و آنان را به سبب رفتار بدی که با امیر منصور کرده بودند، ملامت کرد اما فایق و بگتوزون مسالمت و دوستی در پیش گرفته به نیابت از امیر عبدالملک نسبت به محمود اظهار تکریم و احترام کرده به تطمیع او پرداختند.^۹

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۷۳.

۲. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۷۷/ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۶۶.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۷۳.

۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۶۷.

۵. محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، مجمع الأنساب، به تصحیح میرهاشم محدث (تهران،

امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۲۶.

۶. زاغول یکی از نواحی مرورود بوده است. رک: رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۲۵۰.

۷. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۷۳.

۸. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۸۶۷.

۹. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۷۴.

سرانجام محمود به صلح راضی گردید و قرار بر آن شد که «هرات و بلخ امیر محمود را باشد با همه اموال آن و امیر محمود رحمه الله دو هزار دینار صدقه داد و بازگشت برین صلح و شکر کرد شکر خدای را عزوجل که خونی نیفتاد».^۱ اما در راه مراجعت محمود جمعی از لشکر سامانی به بنه سپاه محمود دستبرد زده آن را غارت کردند. این موضوع موجب اشتعال آتش جنگی شد که به پیروزی سپاه محمود انجامید و در پی آن امیر عبدالملک به اتفاق فایق به بخارا فرار کردند؛ بگتوزون به نیشابور رفت و ابوالقاسم سیمجور به قهستان بازگشت.^۲

بعد از این واقعه امیر محمود به سوی طوس حرکت کرد تا مانع اتحاد بگتوزون با ابوالقاسم سیمجوری شود. بگتوزون به اجبار راه گرگان در پیش گرفت و امیر محمود برای اطمینان از خروج بگتوزون از خراسان یکی از سرداران خود به نام ارسلان جاذب را به تعقیب وی گماشت. ارسلان بعد از بازگشت به خدمت امیر محمود از جانب او به حکومت طوس منصوب و در آنجا مستقر شد و محمود عازم هرات گردید. در غیاب محمود، بگتوزون به نیشابور بازگشت، اما بعد از آن که محمود به مقابله وی روی آورد متواری شد و به جانب مرو رفت. از آنجا که در آن هنگام اهالی مرو به طرفداری از محمود برخاستند، بگتوزون شهر را غارت کرد و از طریق بیابان آمل به بخارا رفت.

ابوالقاسم سیمجوری در پناه امیر محمود

بعد از متواری شدن بگتوزون، امیر محمود سردار خویش ارسلان جاذب را به قهستان فرستاد تا ابوالقاسم سیمجوری را از آن ناحیه خارج سازد. به همین منظور ارسلان جاذب به قهستان لشکر کشید و با ابوالقاسم سیمجوری نبرد کرد. سرانجام ابوالقاسم سیمجوری شکست خورد و به جانب طبرس عقب نشینی نمود.^۳ در این میان نصر بن حسن فیروزان که از طرف آل بویه حاکم ری و قومس (گومش)

۱. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۷۷.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۷۵/ محمود پس از پیروزی خود بر عبدالملک و سردارانش به خلیفه نامه نوشته دلیل جنگ خود با آنان را امتناع سامانیان از به رسمیت شناختن خلافت القادر دانسته است. رک: باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۲۷.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۸۰.

بود، چون از توطئه مجدالدوله بویهی و قابوس زیاری بر ضد خود آگاه شد، به نزد ابوالقاسم سیمجوری رفت و او را به حمله به شهر ری تشویق کرد. ابوالقاسم که در آن حال مورد تعقیب ارسلان جاذب بود، پیشنهاد نصرین حسن فیروزان را پذیرفت و در رأس سپاهیان خویش تا خوار^۱ پیش آمد، اما از آنجا که از ری لشکری برای مصاف با او اعزام گردید، از اقدام خود پشیمان شد و راه بازگشت را پیش گرفت.

در راه مراجعت، ابوالقاسم مورد حمله سپاهیان قابوس زیاری قرار گرفت و از آنجا که هیچ پناهگاهی نیافت به همراه نصرین حسن فیروزان به امیر محمود غزنوی پناهنده شد.^۲

قیام منتصر

چنان که پیش از این گفته شد بگتوزون که مورد تعقیب امیر محمود بود به مرو وارد شد، اما مجبور به ترک آنجا گردید و به بخارا روی آورد. در پایتخت سامانیان، حامیان امارت عبدالملک برای رویارویی با امیر محمود در تدارک سپاه بودند که ناگهان فایق که «روی رزمه و طراز حله و عمده جمله بود»^۳ درگذشت (شعبان سال ۳۸۹).^۴ با مرگ فایق در ارکان حکومت امیر عبدالملک تزلزلی سخت روی داد.

در همین اثنا ایلک خان قراخانی با اعزام نماینده‌ای به دربار عبدالملک اعلام کرد که حمایت از سامانیان را وظیفه خود می‌داند. وی سپس با این ادعا به جانب بخارا لشکر کشید و در حوالی شهر، مورد استقبال بگتوزون ینالتگین فایقی و جمعی دیگر از بزرگان دربار سامانی قرار گرفت. در آنجا بود که ایلک نیت واقعی خویش را آشکار نمود و دستور داد همه بزرگانی را که به پیشواز وی آمده بودند دستگیر کنند.^۵ ایلک سپس به بخارا وارد شد (ذیعقده سال ۳۸۹) و عبدالملک سامانی را (که مدتی کوتاه متواری بود)

۱. خوار غربی‌ترین شهرهای ایالت قومن بر سر راه خراسان و از مهم‌ترین شهرهای خاوری ری بوده است. رک، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۳۹۲.

۲. ابن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، قسم دوم، ص ۱۱-۱۰. / جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۲۴۳.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۸۳.

۴. گردیزی، زین‌الخبار، ص ۳۷۸.

۵. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۸۴-۱۸۳.

به همراه دیگر اعضای خاندان وی بازداشت نموده آنان را به اوزگند^۱ پایتخت خویش روانه ساخت.^۲

هنگامی که اعضای خاندان سامانی در بخارا محبوس بودند، یکی از برادران امیر عبدالملک به نام ابو ابراهیم، موفق به فرار گردید.^۳ وی ابتدا در خانه پیرزنی در بخارا پنهان شد و پس از آن مخفیانه به خوارزم روی آورد. در آنجا جمعی از بزرگان دولت سامانی به وی پیوستند و کارش رونق گرفت و به منتصر ملقب گردید.

کمی بعد یکی از بزرگان نظامی به نام ارسلان بالو که به سپهسالاری گماشته شده بود از جانب منتصر سامانی به بخارا لشکر کشید. وی موفق شد جعفر تگین را که از جانب ایلک حاکم بخارا بود اسیر نماید و تگین خان شهنه سمرقند را شکست دهد. منتصر پس از این پیروزی‌ها در میان شادی اهالی بخارا به پایتخت وارد شد.^۴

از جانب دیگر ایلک پس از اطلاع بر ورود منتصر به بخارا برای مقابله با او آماده گردید، اما منتصر که در آن حال قدرت رویارویی با ایلک را نداشت به همراه ارسلان بالو به خراسان وارد شد و به سوی نیشابور یورش برد. در آن هنگام امیر نصر (برادر سلطان محمود غزنوی) که در نیشابور حکومت داشت از رویارویی با منتصر پرهیز کرد و آن شهر را به جانب هرات ترک نمود. کمی بعد محمود غزنوی خود به سوی نیشابور راهی شد تا با منتصر نبرد کند اما قبل از ورود او به نیشابور منتصر آن شهر را ترک کرد و به جانب اسفراین^۵ رهسپار شد.^۶

ابوالقاسم سیمجوری و منتصر

پیش از این راجع به چگونگی پناهندگی ابوالقاسم سیمجوری به امیر محمود غزنوی

۱. اوزگند یکی از ولایات ماوراءالنهر در ولایت فرغانه بود و به نوشته اصطخری (استخری)، «گرمسیرترین ولایت فرغانه است و سرحد ولایت فرغانه است و به دشمن نزدیک است ... قهندز و شارستان دارد و باغ و بوستان و آب روان». رک: ابواسحق ابراهیم اصطخری (استخری)، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷)، ص ۲۶۶.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۸۴.

۳. همان، ص ۱۸۵. نام کامل امیرزاده منتصر، ابو ابراهیم اسماعیل بوده است. رک: شبانکاره‌ای، مجمع‌الأنساب، ص ۲۷.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۸۶-۱۸۵. مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۸۸.

۵. اسفراین شهری کوچک و مستحکم در ولایت نیشابور بود. رک: رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۲۱۰.

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۸۷-۱۸۶.

سخن به میان آمد. در اینجا نحوه فرار ابوالقاسم سیمجوری را از نزد امیر محمود مورد بررسی قرار خواهیم داد. همانگونه که در سطور پیش شرح داده شد، محمود برای سرکوب منتصر به سوی نیشابور عزیمت کرد و او را متواری نمود پس از آن محمود مدتی در آن شهر اقامت کرد. به هنگام حضور محمود در نیشابور جمعی از غلامان ترک او شورش کردند و محمود درصدد تنبیه آنان برآمد؛ «ایشان بترسیدند و بعضی گرفتار شدند و بعضی بگریختند و امیر محمود رحمه الله بر اثر گریختگان برفت و بعضی را بکشت و بعضی را اسیر گرفت و بعضی به نزدیک سامانی شدند و اندرین وقت ابوالقاسم سیمجوری نیز بگریخت و به نزدیک سامانی شد».^۱ بدین ترتیب بود که ابوالقاسم که همراه محمود در لشکرکشی به نیشابور حضور داشت فرصت را غنیمت شمرد و به نزد منتصر فرار کرد.

هر چند به طور قاطع نمی توان از نقش ابوالقاسم سیمجوری در شورش غلامان ترک امیر محمود سخن گفت، اما با توجه به کینه ای که ابوالقاسم از سبکتگین و فرزندش محمود به دل داشت می توان احتمال داد که او در این واقعه بی تأثیر نبوده است. به نظر می رسد چنانچه محمود از شورش غلامان ترک دچار آسیب می گردید، ابوالقاسم سیمجوری با زمینه نفوذی که در نیشابور داشت می توانست قدرت از دست رفته را احیا نماید. بدون تردید فرار ابوالقاسم سیمجوری از نزد امیر محمود ناشی از ترس از مجازات امیر غزنوی بود.

ابوالقاسم سیمجوری بعد از آن که به منتصر سامانی پیوست به همراه او به پناه قابوس بن وشمگیر رفت. منتصر انتظار داشت که با دریافت کمک از قابوس به تجدید قوا بپردازد، اما قابوس ضمن آن که هدایایی به منتصر داد به وی گفت: «مصلحت وقت در آن است که به ری روی تا من پسران خویش دارا و منوچهر در خدمت رایات تو بفرستم چه تخت ری عاطل است و کار آن نواحی متزلزل ...».^۲

منتصر با پذیرش توصیه قابوس مصمم گردید که قلمرو آل بویه را به تصرف خویش درآورد. وی به همین منظور در حالی که پسران قابوس نیز با او بودند، به طرف ری به راه افتاد. اما در حوالی ری از یک سو سپاهسانی که در شهر مقیم بودند برای مقابله بیرون آمدند و از سوی دیگر بزرگان دربار ری، ارسلان بالو و ابوالقاسم سیمجوری و

۱. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۸۵.

۲. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۸۷.

دیگر امرای لشکر منتصر را با پرداخت رشوه فریب دادند و آنان منتصر را از اندیشه حمله به ری منصرف کردند.^۱

بعد از این احوال منتصر به جانب دامغان بازگشت و پسران قابوس نیز او را رها کرده به گرگان رفتند. وی سپس به نیشابور یورش برد و با خروج امیر نصر (برادر سلطان محمود) بار دیگر آن شهر در شوال سال ۳۹۱ به تصرف سپاه منتصر درآمد.

کمی بعد حاجب آلتوتاش (والی هرات) از جانب سلطان محمود مأمور کمک به امیر نصر گردید و آن دو به اتفاق یکدیگر سرداران منتصر یعنی ارسلان بالو و ابوالقاسم سیمجوری را شکست دادند و منتصر مجبور شد که نیشابور را به سوی ایبورد ترک نماید. منتصر که از جانب سپاهیان امیر نصر تعقیب می شد به سوی گرگان فرار کرد، اما قابوس با اعزام دو هزار تن از سپاهیان خویش به مقابله با او، منتصر را از حدود قلمرو خود دور کرد.^۲

در این اثنا منتصر که به سبب استیلای زیاد ارسلان بالو در کارها از او آرزو خاطر بود، پس از این که دریافت که ارسلان بالو به دلیل دشمنی با ابوالقاسم سیمجوری در مصاف با امیر نصر و آلتوتاش جدیت لازم را به کار نبرده است، ارسلان بالو را به قتل رسانید و این موضوع موجب طغیان لشکریان گردید،^۳ اما ابوالقاسم سیمجوری «به مرمت آن حال و رفوی آن خرق باز ایستاد و تسکین آن نایره و اطفاء آن جمره بکرد تا همه ساکن شدند».^۴

کمی بعد از قتل ارسلان بالو، منتصر و ابوالقاسم سیمجوری برای دریافت کمک از حکمران سرخس که به پسر فقیه موسوم بود، به آنجا روی آورده از کمک های قابل توجه وی برخوردار شدند، اما آنان در همان هنگام مورد حمله امیر نصر بن سبکتگین قرار گرفتند.^۵ در نبردی که روی داد سپاهیان منتصر شکست خوردند و در این معرکه ابوالقاسم سیمجوری و توزتاش حاجب گرفتار شدند و منتصر خود موفق به فرار گردید.^۶

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۸۷.

۲. همان، ص ۱۸۹-۱۸۸.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۸۹. / مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۸۸.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۸۹.

۵. همان، ص ۱۹۰.

۶. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۸۳-۳۸۲. / جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۹۰. / ابن خلدون،

تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۱۵.

وی سپس برای برخورداری از کمک ترکان غز با آنان متحد گردید. اما سرانجام غزان صلاح خود را در اطاعت از ایلک قراخانی دانستند. بر این اساس منتصر بار دیگر به خراسان بازگشت. وی پس از آنکه در خراسان گر و قری کرد و کمک‌هایی از هواداران خویش دریافت نمود، به دعوت کسانی که از او اعلام پشتیبانی می‌کردند، برای رویاروی با ایلک به ماوراءالنهر رفت. هر چند وی در مقابله با ایلک قراخانی موفقیت‌هایی کم دوام به دست آورد، اما سرانجام با خیانت بعضی از متحدان خود که او را تنها گذاشته به ایلک پیوستند، روبرو گردید.^۱

منتصر در حالی که مورد تعقیب مأموران ایلک قرار داشت، پس از ترک ماوراءالنهر به بنگاه (اقامتگاه) قبیله عرب ابن بهیج در بیابان مرو پناه برد. در آن هنگام قبیله یاد شده که در قلمرو سلطان محمود غزنوی به سر می‌برد، از فردی به نام ماهرو که عامل سلطان در آن نواحی بود، اطاعت داشت.^۲ به تحریک ماهرو، بعضی از فرومایگان قبیله عرب شب هنگام بر منتصر هجوم برده «و جان عزیز او را بر باد دادند و خون شریف او در خاک ریختند ... و قالب او به دبه مای مرغ از ناحیت رودبار زم در خاک کردند (ربیع الاول سال ۳۹۵) و با مرگ او «یکبارگی شعله آل سامان فرو مرد و کوکب دولت ایشان ساقط شد».^۴

شمه‌ای دربارهٔ ابوالقاسم سیمجوری

اکنون با دانستن مطالب یاد شده بهتر می‌توانیم شخصیت ابوالقاسم سیمجوری را بررسی نماییم. وی نیز مانند پدر و برادر خویش ضمن آن که هیچگاه از مبارزه برای کسب قدرت خسته نمی‌شد، برای رسیدن به اهداف خود دست به هرکاری می‌یازید. چنان که در خلال مطالب گذشته دریافتیم، ابوالقاسم سیمجوری که از نبرد طوس به

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۹۸-۱۹۰. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۸۴-۳۸۳.

۲. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۸۵-۳۸۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۹۸.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۹۹-۱۹۸. عبدالحی گردیزی تاریخ وقوع قتل منتصر را در ماه ربیع‌الآخر سال ۳۹۵ ذکر کرده است. رک: گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۸۵.

۴. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۹۹. جالب توجه آن است که سلطان محمود غزنوی با تمام دشمنی که نسبت به ابوالبراهیم منتصر داشت، پس از اطلاع از واقعه قتل او «در وقت مرارسلان جاذب را بفرستاد تا بنگاه پسر بهیج غارت کرد و ماهروی و پسر بهیج را بکشتند بزارترین حالی». رک: گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۸۵. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۹۹.

سلامت رسته بود، بعد از سرکوب ابوعلی سیمجوری به وسیله سبکتگین، نخست مصلحت خویش را در سازش با قاتل برادر، یعنی سبکتگین دانست. وی پس از زمان کوتاهی با ملاحظه موقعیت نامساعد سبکتگین بر ضد او عصیان کرد. ابوالقاسم سیمجوری پس از اینکه از تعقیب نیروهای تحت امر سبکتگین به آل‌بویه پناه برد، به مجرد مرگ فخرالدوله، از قابوس برای تصرف گرگان دعوت کرد، اما همینکه از دربار بخارا فرمان اعطای ولایت قهستان را دریافت نمود، قابوس را رها کرد.

ابوالقاسم سیمجوری سپس اتحاد با فایق را برای درگیری با سپهسالار بگتوزون مناسب یافت و پس از برخوردهایی با وی صلحی را پذیرفت که بر مبنای آن علاوه بر قهستان بر هرات نیز حکومت یافت. در جریان عزل امیر منصور بن نوح سامانی و بیعت بگتوزون و فایق با عبدالملک سامانی و تصمیم محمود غزنوی برای رویارویی با آنان، ابوالقاسم سیمجور به بگتوزون و متحدانش پیوست. بعد از شکست متحدان از امیر محمود، ابوالقاسم سیمجوری به اقداماتی دست زد که برای او حاصلی نداشت. وی سرانجام صلاح خود را در آن دید که از امیر محمود امان بخواهد. ابوالقاسم سیمجوری در فرصتی مناسب، محمود را ترک کرد و به منتصر پیوست. وی در آن هنگام که منتصر قصد حمله به ری را داشت، از جمله کسانی بود که با دریافت رشوه از دربار آل‌بویه منتصر را از آن کار بازداشت.

چنان که در واقعه قتل ارسلان بالو گذشت منتصر به دلیل تعلل ارسلان بالو در مبارزه با سپاه غزنویان به دلیل خصومت با ابوالقاسم سیمجوری، فرمان قتل آن سپهسالار را صادر کرد. به طور مسلم در آن تصمیم منتصر، تحریکات ابوالقاسم سیمجوری موثر بوده است؛ چنانکه دیدیم بعد از کشته شدن ارسلان بالو، شورش لشکریان به تلاش ابوالقاسم سیمجوری فرو نشانده شد. این میزان زد و بندهای سیاسی و تحرکات نظامی در مدتی محدود بی‌تردید نشانه کاردانی سیاسی و لیاقت نظامی ابوالقاسم سیمجور بود، اما چه سود که حریفان قدرتمند بودند و اوضاع و احوال جاری کوشش‌های خستگی‌ناپذیر ابوالقاسم سیمجوری را نافرجام می‌کرد.

منابع در مورد فرجام روزگار ابوالقاسم سیمجوری ساکتند، اما به یقین می‌توان گفت که او نیز سرنوشتی نظیر برادر داشته است. دلیل این موضوع آن است که بعد از آن که ابوالقاسم سیمجوری و توزتاش حاجب و جمعی دیگر از هواداران منتصر در جنگ

سرخس به دست امیر نصر بن سبکتگین اسیر شدند، «همگنان را در لباس عار و خسار به غزنه بردند».^۱ و پیداست که از دست محمود غزنوی بر ابوالقاسم سیمجوری آن رفته باشد که از دست سبکتگین بر ابوعلی سیمجوری رفت!!

دودمان مقتدر سیمجوری بعد از ابوالقاسم سیمجوری و با استقرار حکومت پرتوان محمود غزنوی بر خراسان به سرعت موقعیت ممتاز خویش را از دست داد. هر چند به سعی خواجه عمید ابونصر مشکان (رئیس دیوان رسائل غزنویان)، سلطان محمود دستور داد که «ضیاع و عقار و املاک جماعه سیمجوریان که دیوانی کرده‌اند در نیشابور و باخرز و قهستان به وارثان ایشان بازگذارند تا در وجه معاش خود صرف نمایند».^۲ با این همه خاندان نام‌آور سیمجوری که سالیان متمادی در مقام سپهسالاری و امارت خراسان و حکومت بر ولایات مختلف و سلطه استوار بر سرزمین قهستان، قدرتی چشمگیر، نفوذی بسیار و ثروتی فراوان کسب کرده بودند، با ضربات پی‌درپی و سخت سبکتگین و محمود متلاشی شد و دیگر هرگز نتوانست در عرصه‌های سیاسی و نظامی اظهار وجود کند.

در نوای گردش گردون فرو شد سیمجور لاجرم تا در کنار افتاد روزی بینوا^۳

نتیجه

چنان که در خلال مطالب این کتاب دریافتیم، سیمجور فردی لایق و خردمند بود که صادقانه در خدمت به سامانیان روزگار گذارید. وی به پاس خدمات ارزشمند خویش به سامانیان هم مقامی شاخص در عرصه سیاسی - نظامی به دست آورد و هم با دریافت سرزمین قهستان به عنوان اقطاع موروثی از موقعیت اقتصادی مطلوبی برخوردار گردید. وی همچنین با دوراندیشی زمینه حضور فرزند فاضل خویش ابراهیم را در امور حکومت سامانی فراهم کرد و بدین ترتیب قدرت در خاندان سیمجور موروثی شد.

ناگفته نماند که استفاده شایسته سران دودمان سیمجوری از دبیران مجرب و کارآزموده و سیاستمداران مدبر، برقراری روابط دوستانه با دیگر عناصر صاحب نفوذ در

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۹۰

۲. خوافی، مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳. سنایی غزنوی، دیوان اشعار، ص ۴۲.

دربار سامانی، بزرگداشت علمای مذهبی و تلاش در کسب و جاهت دینی و نیز ایجاد ارتباط با امرا و دولتمردان حکومت‌های مجاور سامانیان از دیگر رموز بقای قدرت آل سیمجور بشمار می‌روند.

ابراهیم بعدها با کسب مقام سپهسالاری که با امارت خراسان توأم بود، حتی از پدر بلند مرتبه‌تر گردید. هر چند وی به دلیل مقابلهٔ ابوعلی چغانی با سامانیان نتوانست برای مدتی طولانی در مقام خویش پایرجا بماند، با این همه، در استحکام و استمرار قدرت خاندان سیمجوری کوششی موفق داشت.

بعد از ابراهیم سیمجور، فرزند داهی و باکیاست او - ابوالحسن محمد - سالیان طولانی در مقام سپهسالاری و امارت خراسان ضمن آن که در خدمت به سامانیان فروگذاری نمی‌کرد، به بسط نفوذ و ارتقای منزلت خاندان خویش توجه داشت. هر چند بی‌تدبیری امیر نوح بن منصور سامانی و شیوهٔ نامناسب وزیر ابوالحسن عتبی در برخورد با سپهسالار کهنه کار ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور، وی را بر آن داشت که در امور سیستان سهل انگاری پیشه نماید.

سستی ابوالحسن سیمجوری در مسائل مربوط به سیستان که موجب سعایت دشمنان و انتقاد روزافزون از عملکرد سپهسالار بود، سرانجام به عزل وی از مقام خویش منجر گردید. برکناری تحقیرآمیز ابوالحسن سیمجور از منصب سپهسالاری و امارت خراسان آتش خشم وی را شعله‌ور ساخت و او را بر آن داشت تا آشکارا اظهار کند «مرا خود مطاوعت آل سامان چه حاجت؟!». این موضوع در آن اوضاع و احوال به اندازه‌ای حیرت‌آور بود که صاحب بن عباد وزیر نام‌آور آل بویه پس از دریافت خبر آن گفت: «در خراسان زلزله‌ای شد که هرگز ننشیند».

هر چند ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور شورش بر ضد سامانیان را در آن ایام مناسب ندید و برکناری خویش را از مقام سپهسالاری پذیرفت، اما رنجیدگی خاطر او موجب طرح توطئه‌ای شد که به قتل وزیر ابوالحسن عتبی انجامید. سرانجام حکومت سامانی چاره‌ای جز دلجویی از سپهسالار معزول و بازگرداندن وی به مقام سابق ندید. در هر صورت ابوالحسن سیمجوری که طی سه دوره جمعاً به مدت بیش از سی سال مقام سپهسالاری و امارت خراسان را بر عهده داشت، ادارهٔ امور لشکر و حکومت مناطق مختلف خراسان را به طور کامل تحت انقیاد خود و خاندان خویش درآورد.

با این میزان نفوذ دودمان سیمجوری در خراسان، بعد از مرگ ابوالحسن سیمجوری، امیر نوح سامانی چاره‌ای جز آن نداشت که فرزند شایسته سپهسالار متوفی یعنی ابوعلی سیمجوری را به امارت لشکر و حکومت خراسان منصوب نماید. با این حال مانع تراشی‌ها و دسیسه بازی‌های دربار بخارا که به منظور کاهش قدرت سپهسالار جدید انجام می‌یافت و هدف نهایی آن برکناری وی از آن مقام مهم بود، در ذهن ابوعلی سیمجوری خاطره‌ای نامطلوب بر جای گذاشت.

بدین ترتیب اقدام ناسنجیده دربار امیر نوح، کدورتی را که ابوعلی سیمجوری از هنگام عزل پدر از مقام سپهسالاری در دل داشت، عمیق‌تر کرد. با آن که این بار نیز امیر سامانی مجبور به استمالت از سپهسالار ناخشنود گردید و با اعطای لقب عمادالدوله به او، مقام سپهسالاری و امارت ابوعلی سیمجوری را بر خراسان به رسمیت شناخت، اما این اقدامات دیگر حاصلی نداشت. این بار امیر نوح با سپهسالاری قدرتمند و جاه طلب روبرو بود که به هیچ روی خویشتن‌داری، محافظه کاری و فرجام اندیشی پدر را نداشت. علاوه بر این، ضعف درونی رو به افزایش حکومت سامانی، زمینه را برای خودسری ابوعلی سیمجوری و بی‌اعتنایی وی نسبت به حکومت مرکزی و شخص امیر سامانی فراهم آورده بود.

سرانجام سلطه ابوعلی سیمجوری بر امور لشکر و حکومت خراسان به اندازه‌ای افزایش یافت که سامانیان «با او به اضطرار به خطبه و سکه و هدیه راضی شدند». اما گویی عطش قدرت ابوعلی سیمجوری سیراب نمی‌شد و زخم کینه‌ای که از سامانیان به دل داشت، التیام‌ناپذیر بود. علاوه بر این شاید بی‌اعتمادی ابوعلی سیمجوری نسبت به سامانیان و خطری که از جانب آنان احساس می‌کرد، او را بر آن می‌داشت که از اقتدار حکومت مرکزی به هر طریق ممکن پیشگیری نماید.

درست در زمانی که حکومت سامانی از آشفتگی امور داخلی رنج می‌برد قراخانیان فرصت را برای هجوم به قلمرو سامانیان مناسب یافتند. ترکان قراخانی که سالیان دراز چشم طمع به فرارود (ماوراءالنهر) داشتند، به تحریک فایق که به آنان پناهنده شده بود، آماده حرکت به سوی آن سرزمین شدند. در چنین احوالی ابوعلی سیمجور که می‌بایست به عنوان سپهسالار سامانیان، مدافع حکومت و قلمرو آنان باشد، صلاح خویش را بر مصلحت سامانیان ترجیح داد.

وی ضمن عهدنامه‌ای محرمانه با بغراخان فرمانروای قراخانی، پشتیبانی نکردن خود را از دولت سامانی اعلام کرد، مشروط بر آن که بعد از ورود قراخانیان به ماوراءالنهر، حکومت مستقل وی بر خراسان از جانب آنان به رسمیت شناخته شود. این قرار داد محرمانه با پیمان شکنی بغراخان صورت تحقق نیافت و خروج اجباری فرمانروای قراخانیان از فرارود زمینه بازگشت مجدد امیر نوح را بر آریکه قدرت فراهم آورد.

با این تحولات ابوعلی سیمجور مصمم گردید که با امیر نوح سامانی سازش نماید، اما بعد از آن که فایق به ابوعلی سیمجور پناه آورد و در خدمت او قرار گرفت، سپهسالار برنامه خویش را تغییر داد. وی که پس از اتحاد با فایق احساس قدرت بیشتری می‌کرد، آشکارا در مقابل امیر نوح سامانی علم طغیان برافراشت. در آن حال برای امیر نوح چاره‌ای جز آن باقی نماند که از سبکتگین که در قلمرو خویش (که به طور اسمی جزء سرزمین سامانیان بود) قدرتی قابل توجه داشت، یاری بخواهد. حضور سبکتگین به عنوان پشتیبان امیر نوح در مقابل ابوعلی سیمجوری، موجب استمداد سپهسالار از فخرالدوله بویه گردید. بدین ترتیب یک شورش داخلی به یک بحران منطقه‌ای مبدل گشت و پای عوامل خارجی به عرصه حکومت سامانیان کشیده شد.

با آن که طغیان ابوعلی سیمجور به وسیله سبکتگین فرو نشانده شد و آن سپهسالار عاصی با خدعه به چنگ سامانیان افتاد و به دستور سبکتگین به قتل رسید، اما این هنوز پایان ماجرا نبود. بعد از سرکوب ابوعلی سیمجور اراده سبکتگین در جریان امور حکومت سامانی نقش آفرین بود و محمود فرزند سبکتگین در مقام سپهسالاری و امارت خراسان از قدرتی قابل توجه برخوردار بود. با این حال، سیمجوریان در خراسان هنوز پایگاهی نسبتاً معتبر داشتند. براساس این واقعیت بود که پس از ابوعلی سیمجوری برادرش ابوالقاسم در تلاش برای اعتلای قدرت سیمجوریان، سازش با سبکتگین را راهی خردمندانه دید. وی در ازای اظهار تابعیت نسبت به سبکتگین، اقتدار خویش را در قهستان باز یافت.

اما مسلم بود که مدارای ابوالقاسم سیمجوری با قاتل برادر خویش از سر ضرورت بود و ناچار دوامی نداشت. وی پس از آن که سبکتگین را در بحران رویارویی با ایلک قراخانی دید، از همکاری با وی سر باز زد. نبرد مورد انتظار ابوالقاسم سیمجوری

با تفاهم میان سبکتگین و ایلک هرگز صورت نگرفت و سبکتگین به تلافی عملکرد ابوالقاسم سیمجوری او را مورد تعقیب قرار داد و از خراسان بیرون راند.

ابوالقاسم سیمجوری پس از مدتی کوتاه که در پناه آل‌بویه به سر برد با توجه به تحولاتی که با مرگ سبکتگین و امیر نوح سامانی روی داده بود به دعوت دربار سامانیان به خراسان بازگشت و در قهستان اقامت کرد. وی پس از چندی در ائتلاف مخالفان امیر محمود غزنوی جای گرفت و در رویارویی با او شرکت نمود. در آن ایام حکومت سامانی آخرین لحظات عمر خویش را سپری می‌کرد و در حالی که محمود خراسان را زیر سلطه خویش داشت، ایلک قراخانی به ماوراءالنهر هجوم آورد و بساط حکومت سامانیان را در هم پیچید.

فرار منتصر سامانی و ایجاد هسته مقاومتی چشمگیر در برابر ایلک، نور امید را در دل هواداران امارت سامانیان روشن کرده بود، اما منتصر که از نیروی لازم برای شرکت در جنگی تمام عیار با قراخانیان برخوردار نبود، به خراسان آمد تا به بسیج نیروی نظامی اقدام کند. در حالی که امیر محمود غزنوی برای اخراج منتصر از خراسان به نیشابور لشکر کشید، ابوالقاسم سیمجوری که از بد روزگار مدتی کوتاه بود که به محمود پناهنده شده بود، فرصت را غنیمت شمرده لشکرگاه محمود را ترک گفت و به منتصر سامانی پیوست.

اما منتصر و همراهان او با تمام پایداری‌ها و توفیقات کم دوام کاری از پیش نبردند و ابوالقاسم سیمجوری در یکی از معرکه‌ها اسیر غزنویان گردید. کمی بعد نیز آرزوی احیای قدرت آل‌سامان همراه با جان منتصر بر باد رفت و داستان دلاوری‌های او که نعره گردان و شیهه اسبان را بر آوای مغنیان، و جوشش خون را بر جوش می‌ترجیح می‌داد، با تلخی بسیار پایان یافت.

۱. منتصر دلاور مرد سامانی که گویا از استعداد شاعری نیز برخوردار بوده در پاسخ به کسانی که او را به فراهم آوردن اسباب تجمل و برپایی مراسم عیش تشویق می‌کردند، چنین سروده است:

گویند مرا چون سلب خوب نسازی	ماوی گه آراسته و فرش ملون؟
با نعره گردان چه کنم لحن مغنی	با بویه اسبان چه کنم مجلس گلشن
جوش می‌و نوش لب ساقی به چه کارست	جوشیدن خون باید بر عیبه دشمن
اسبست و سلاحست مرا بزمگه و باغ	تیرست و کمانست مرا لاله و سوسن

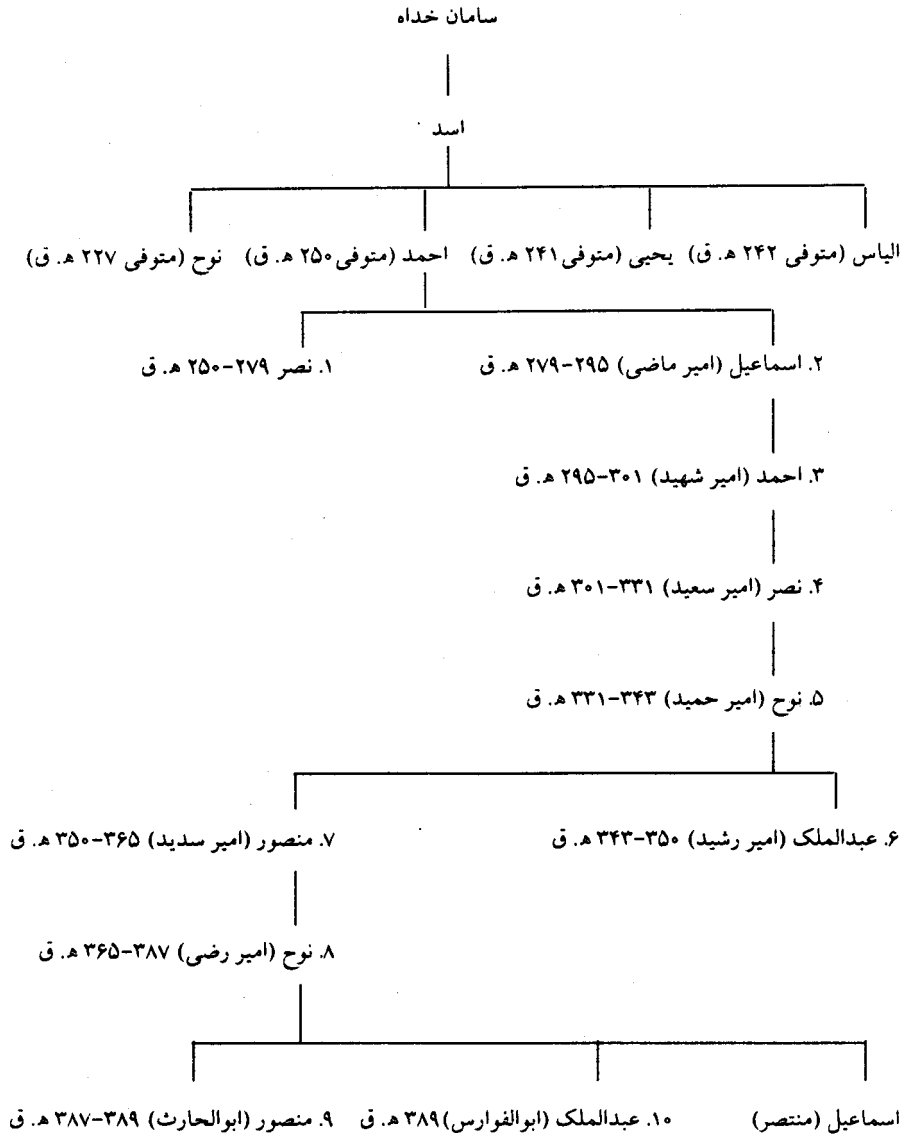
رک: احمد بن محمود المدعو به معین الفقراء (ملازاده)، تاریخ ملازاده (در ذکر مزارات بخارا)، به اهتمام احمد گلچین معانی (تهران: ابن سینا، ۱۳۳۹)، ص ۷۹.

بدین گونه بود که اهل بصیرت دریافتند که در آخرین دهه‌های عمر حکومت سامانیان، اقتدار آنان و حشمت سیمجوریان به یکدیگر وابسته بود، اما نثار سامانیان و سیمجوریان فرجامی ناگوار برای هر دو خاندان به دنبال داشت.

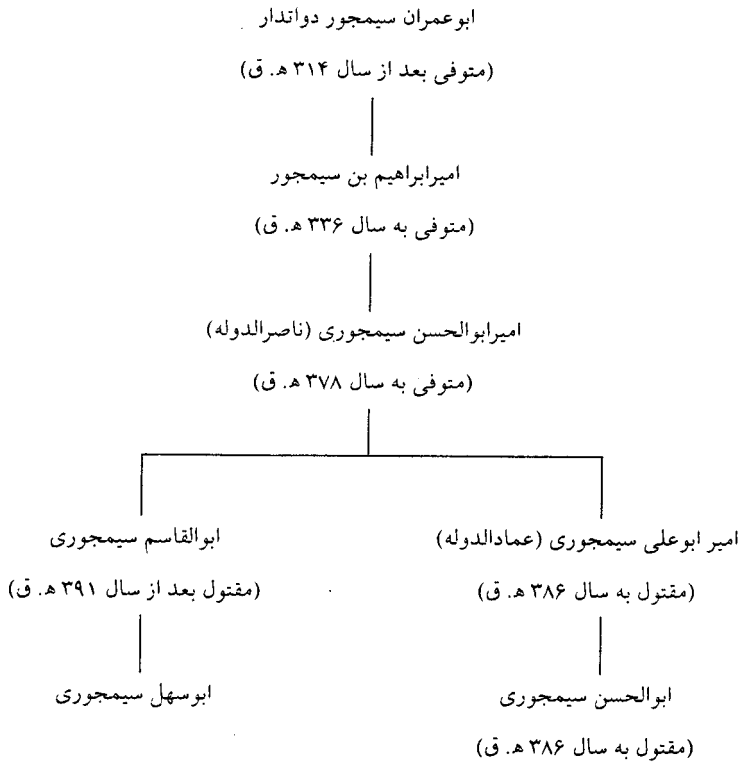
بی‌تردید برندگان اصلی در کشمکش میان آل سامان و آل سیمجور، قراخانیان و غزنویان بودند، اما به راستی بازندگان این رویارویی چه کسانی بودند؟ باید گفت هر چند در این معرکه هم سامانیان و هم سیمجوریان از شدت ضربات وارده بر خویش دیگر هیچگاه قد راست نکردند، اما در حقیقت بازندگان اصلی این ماجرا سکنه بومی فرارود یعنی ایرانیان پارسی زبان بودند که بعد از سقوط سامانیان، از اقتدار سیاسی، قدرت اقتصادی، منزلت اجتماعی و پویایی فرهنگی خویش به نحوی بارز باز ماندند. جالب توجه آن‌که به قول بارتولد «کس در آن زمان به اهمیت تاریخی این واقعه که پایان سیادت عنصر بومی آریایی برای همیشه بوده، پی نبرد»^۱.

۱. بارتولد، ترکستان‌نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ج ۱، ص ۵۷۰/ در همین زمینه فرای می‌گوید: «سامانیان آخرین سلسله ایرانی بودند که در آسیای مرکزی حکومت داشتند و ترکی سازی سرزمین‌های واقع میان اکسوس (آمودریا) و یاکسارتس (سیر دریای جالیه) که در کتاب حاضر ماوراءالنهر نامیده شده، بعد از سال ۹۹۹ م. (۳۸۸ ه. ق) به سرعت جامعه عمل پوشید» رک: فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۱۰.

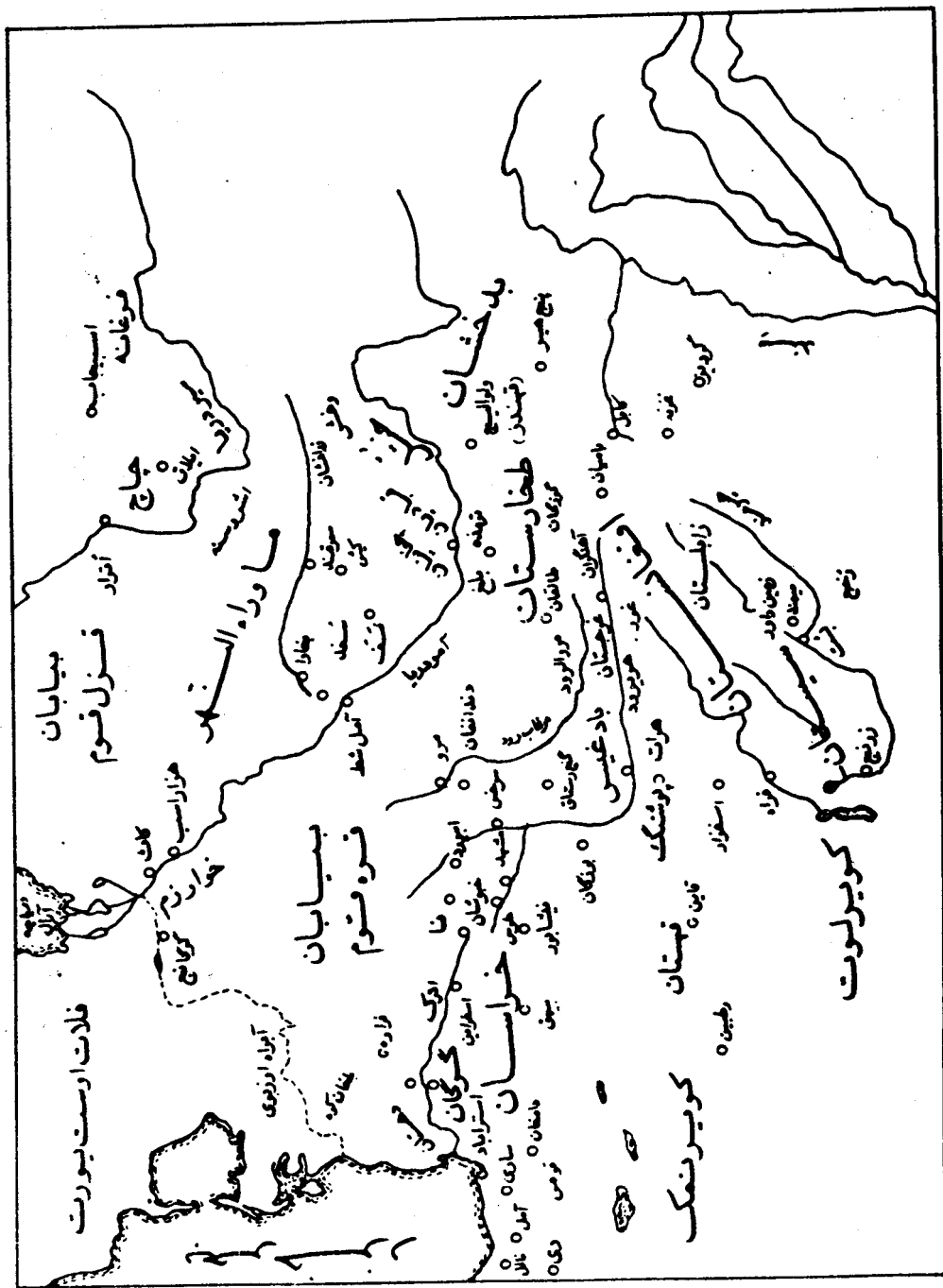
شجره نامه سامانيان



شجره‌نامه خاندان سیمجوری



نقشه خراسان، ماوراءالنهر، سیستان
(از کتاب غزنیان باسورث)



منابع

- آیتی، محمد حسین. بهارستان. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۱.
- ابن اسفندیار کاتب، بهاءالدین محمد بن حسن. تاریخ طبرستان. به تصحیح عباس اقبال. تهران: انتشارات پدیده، ۱۳۶۶.
- ابن الاثیر، عزالدین علی. الکامل فی التاریخ. به تصحیح کارلوس یوهانس تورنبرگ. بیروت: داربیروت للطباعة والنشر، ۱۳۸۶ هـ. ق، ۱۹۶۶ م.
- _____ کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران). ترجمه عباس خلیلی، به تصحیح مهیار خلیلی. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، بی تا.
- _____ اللباب فی تهذیب الأنساب، جزء دوم. بغداد: مکتبه المثنی، بی تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ابن طباطبا، محمد بن علی. تاریخ فخری. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- ابن مسکویه رازی. تجارب الامم، ج ۵ و ۶. ترجمه علی نقی منزوی. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶.
- اسدی طوسی، علی بن احمد. لغت فرس. به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶.
- اصطخری (استخری)، ابواسحق ابراهیم. مسالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مفصل ایران. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه خیام، بی تا.
- انصاف پور، غلامرضا. روند نهضت های ملی و اسلامی در ایران. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر. تاریخ ترک های آسیای میانه. ترجمه غفار حسینی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۶.
- _____ ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.
- باسورث، ادموند کلیفورد. تاریخ غزنویان. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- بغدادی، ابو منصور عبدالقاهر. الفرق بین الفرق، ترجمه محمد جواد مشکور. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۴.
- بلادری، احمد بن یحیی. فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران). ترجمه آذرتاش آذرنوش، تصحیح محمد فرزاد. تهران: سروش، ۱۳۶۴.
- بلنیتسکی، آ. خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه). پرویز ورجاوند. تهران: نشر گفتار، ۱۳۶۴.
- بیات، نادر. تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام. تهران: نشر ایران شهر، ۱۳۶۷.
- بیرونی، ابوریحان. آثارالباقیه. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶.

- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید. تاریخ بیهقی. به تصحیح احمد بهمنیار. تهران: کتاب فروشی فروغی، ۱۳۶۱.
- پرویز، عباس. تاریخ دیالمه و غزنویان. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۳۶.
- تاریخ سیستان. به تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: انتشارات پدیده، ۱۳۶۶.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر. ترجمه تاریخ یمنی. به اهتمام جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
- جوزجانی، قاضی منهاج سراج. طبقات ناصری. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- جوینی، علاءالدین عطاملک. تاریخ جهانگشای. به تصحیح محمد قزوینی، به اهتمام محمد رمضان. تهران: انتشارات پدیده (خاور)، ۱۳۶۶.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد. اشکال العالم. ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با تعلیقات فیروز منصوری. تهران: شرکت به نشر، ۱۳۶۸.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب. با تعلیقات و. مینورسکی، به تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام. تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۲.
- حقیقت، عبدالرفیع. تاریخ نهضت‌های ملی (از مرگ یعقوب لیث تا سقوط عباسیان). تهران: انتشارات آفتاب حقیقت، ۱۳۶۳.
- خوارزمی. ابو عبدالله محمد بن احمد، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- خوافی، فصیح احمد بن جلال الدین محمد. مجمل فصیحی. تصحیح و تحشیه محمود فرخ. مشهد: کتابفروشی باستان، ۱۳۴۱.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین. دستورالوزراء. به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۵۵.
- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه (چاپ اول از دوره جدید). تهران: موسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی، ۱۳۶۴.
- رضا، عنایت الله. ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- رنجبر، احمد. خراسان بزرگ. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ساندرز، ج. ج. تاریخ فتوحات مغول. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- سعیدزاده، سید محسن. دائرة المعارف قاین: تاریخ قاین، ج. ۱. قم: بی نا، ۱۳۷۱.
- سمرقندی، امیر دولتشاه. تذکرة الشعراء. به اهتمام محمد رمضان. تهران: انتشارات پدیده (خاور)، ۱۳۶۶.
- سمعانی، ابی سعید عبدالکریم بن محمد. الانساب، ج ۷. تحت اشرف شرف الدین احمد. حیدر آباد کن: باعانة وزارة المعارف الحكومة العالیة هندیة، ۱۳۹۶ هـ. ق ۱۹۷۶ م.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد بن آدم. دیوان اشعار. به اهتمام مدرس رضوی. تهران: کتابخانه ابن سینا بی تا.
- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد. مجمع الانساب. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوك). ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴.
- عباسی، محمد. فرهنگ نام‌های ایرانی. تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۶۸.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار. تاریخ یمنی. به اهتمام سید اشرفعلی. دهلئ: مطبع العلوم مدرسه دهلی، ۱۸۴۷ م.

- عشقی، ابوالفضل و قنبرزاده، هادی. ویژگی‌های جغرافیایی آسیای میانه و قزاقستان. مشهد: نشر نیکا، ۱۳۷۴.
- عنصرالمعالی، کیکائوس بن اسکندر بن قابوس، قابوسنامه. به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- عوفی، سدیدالدین محمد. جوامع الحکایات و لوازم الروایات، جزء دوم از قسم دوم. با مقابله و تصحیح امیربانو مصفا (کریمی) و مظاهر مصفا. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
- _____ . لب‌الالباب. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: ابن سینا، ۱۳۳۵.
- فرای، ریچارد. ن، بخارا دستاورد قرون وسطی. ترجمه محمود محمودی. چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- _____ . (گردآورنده). تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه. جلد چهارم از تاریخ ایران کمبریج. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- _____ . میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. به تصحیح ژول مول. تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۳.
- فروزانی، سید ابوالقاسم. «روابط غزنویان و قراخانیان». مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره دوازدهم، شماره اول (شیراز، ۱۳۷۵). ص. ۱۴۳-۱۱۱.
- _____ . «جغرافیای تاریخی فرارود». ایران شناخت. شماره ۹ (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران: ۱۳۷۷). ص. ۲۲۰-۱۸۰.
- _____ . «خدعه عباسیان در سقوط صفاریان». مجله رشد (آموزش تاریخ). شماره ۱، سال اول (دفتر انتشارات کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش تهران ۷۸). ص ۱۷-۱۰.
- _____ . «آغاز حکومت یافتن ترکان در ایران (ابوعلی سیمجوری و نقش او در سقوط سامانیان)». فصلنامه مطالعات تاریخی. سال سوم، شماره سوم و چهارم، شماره مسلسل ۱۱ و ۱۲ (بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۰). ص. ۳۹۸-۳۷۱.
- فیاض، علی اکبر. «خبری از مشهد هزار سال پیش». مجله راهنمای کتاب. سال چهاردهم، شماره‌های ۴ و ۵ و ۶ (تهران ۱۳۵۰). ص. ۲۵۸-۲۵۷.
- قرطبی، عریب بن سعد، دنباله تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۴.
- قزوینی، محمد بن عبدالوهاب. بیست مقاله. به تصحیح عباس اقبال. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- کاشانی مورخ حاسب، جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله. زبدة التواریخ: بخش فاطمیان و نزاریان. به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- کاشغری، محمد بن حسین بن محمد، دیوان لغات ترک. ترجمه سید محمد دبیر سیاقی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- کریستن سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- کولسینکف، آ. ای. ایران در آستانه یورش تازیان. ترجمه م. ر. یحیایی. تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۵۷.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک. تاریخ گردیزی (زین الاخبار). با تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- گروسه، رنه. امپراتوری صحرانوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- گشتاسب پور پارسى، مهربان. گنجینه نام‌های ایرانی. تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰.

- لسترنج، گی. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- لمبتون، آن. تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی، ۱۳۷۲.
- مبارکشاه (فخر مدبر) محمد بن منصور بن سعید. آداب الحرب و الشجاعة. به تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۴۶.
- محبی، احمد علی. «سیمجوریان». ماهنامه آریانا. شماره ششم (انجمن تاریخ کابل افغانستان، ۱۳۳۳).
- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به اهتمام برنهارد دارن. پترزبورگ، ۱۸۵۰ م. تهران: چاپ افست نشر گستره، ۱۳۶۳.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده. «به اهتمام عبدالحسین نوایی». تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه علی نقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- ملازاده، احمد بن محمود المدعو به معین الفقراء. تاریخ ملازاده (در ذکر مزارات بخارا). به اهتمام احمد گلچین معانی. تهران: ابن سینا، ۱۳۳۹.
- منشی کرمانی، ناصرالدین. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار. به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث). تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴.
- مهرین شوشتری، عباس. همسایگان ایران در عصر ساسانیان. تهران: بنگاه مطبوعاتی عطایی، بی تا.
- میرخواند، میر محمد بن سید برهان الدین خواندشاه. تاریخ روضة الصفا. با مقدمه محمد جواد مشکور. تهران: انتشارات مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۰.
- ناصرخسرو، ابومعین. دیوان اشعار. به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: موسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۵۷.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر احمد القبای، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، به تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۳.
- نظام الملک طوسی، حسن. سیاست نامه. به تصحیح عباس اقبال. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر. چهار مقاله. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- وزیری کرمانی، احمد علی خان. تاریخ کرمان (سالاریه). به تصحیح و تحشیه محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های ایران، ۱۳۴۰.
- یعقوبی، ابن واضح، البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.
- _____ . تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- Barthold, W. Turkestan down to the Mongol invasion. E. J. V. Fourth edition: Printed in Great Britain, E. J. W. Gibb memorial trust, Porcupine Press Inc. 1977.
- _____ . «AbuAli Simdjur» Encyclopaedia of Islamic. edited by B. Houtsma and T. W. Arnold and R. Basset and R. Hartmann. LEYDEN; E. J. Birl LTD, 1913.
- Bosworth, E. C. the Ghaznavids, The IR. empire Afghanistan and Eastern Iran. Edinburge: University Press, 1963.
- vambéry, Arminus. History of bokhara, New York: ARNO Press, 1973.

فهرست اعلام

ابو اسحاق ابراهیم بن سیمجور، ۲۵، ۲۶	آب شتران، ۵۴
ابو الحارث فریغونی، ۶۵	آسیای مرکزی، ۲، ۱۰۴
ابو الحارث منصور، ۸۷	آل بویه، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۵۴
ابو الحسن حمولی، ۸۹	۸۶، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳
ابو الحسن سیمجوری، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸	آلپتگین، ۱۵، ۳۵
۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷	آلتوتناش، ۹۶
۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۷۶	آل سامان، ۱۵، ۴۱، ۶۱، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴
۷۹، ۸۰، ۸۳، ۱۰۰، ۱۰۱	آل سیمجور، ۲۳، ۵۵، ۷۷، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۱۰۰
ابو الحسن محمد، ۳۱، ۳۳، ۱۰۰	۱۰۴
ابو الحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری، ۳۴	آل عراق، ۷۳، ۷۵
ابو الحسین بن کثیر، ۷۱، ۷۹	آمل، ۹۲
ابو الحسین عنبی، ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶	آمل شط، ۶۲، ۷۲
۴۷، ۴۸، ۵۷، ۱۰۰	
ابو الحسین مزنی، ۴۷، ۴۹	ابراهیم بن آلپتگین، ۳۴
ابو العباس تاش، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۷	ابراهیم بن احمد (عموی امیر نوح)، ۲۸
ابو العباس تاش (حسام الدوله)، ۵۰	ابراهیم بن سیمجور، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹
ابو العباس تاش (سپهسالار)، ۴۷	۳۰، ۳۱، ۳۳، ۱۰۰
ابو العباس تاش (سپهسالار خراسان)، ۵۶	ابراهیم بن مهاجر (شیخ فرقه کرامیه)، ۵۳
ابو الفرج سجزی، ۸۱	ابراهیم سامانی، ۲۹، ۳۰
ابو الفضل بیهقی، ۶۹	ابن اثیر، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۸
ابو الفوارس (فرزند عضد الدوله)، ۵۰	ابن بیهق، ۹۷
ابو القاسم، ۵۷، ۶۷، ۷۰	ابن خلدون، ۲۸، ۴۵، ۸۷
ابو القاسم حسن بن علی ملقب به دانشمند، ۸۰	ابن عمید (وزیر رکن الدوله)، ۳۸
ابو القاسم سیمجوری، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸	ابن فندق، ۵۳
۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹	ابن مسکویه رازی، ۲۶، ۲۹
۱۰۲، ۱۰۳	ابن مهاجر، ۵۳، ۸۰
ابو القاسم فقیه، ۷۰	ابو ابراهیم، ۹۴

- ابو القاسم منصور، ۷۹
 ابوبکر بن خزیمه، ۲۶
 ابوبکر چغانی، ۲۰، ۲۳، ۳۰
 ابوبکر خوارزمی، ۵۷، ۷۹، ۸۱
 ابوبکر قفال چاچی، ۵۳
 ابوبکر محمد بن علی خسروی، ۵۳
 ابوجعفر (برادر امیر نوح سامانی)، ۳۰
 ابوجعفر عتبی، ۳۸
 ابوزکریا احمد بن اسماعیل، ۲۳
 ابوسعید بکر بن مالک (فرغانی)، ۳۴
 ابوسهل، ۸۸
 ابوصالح منصور، ۱۹، ۳۵
 ابوعبدالله بن حفص، ۳۹
 ابوعبدالله حاکم نیشابوری، ۷۹
 ابوعبدالله خوارزمشاه، ۷۳، ۷۵
 ابوعبدالله غازی، ۳۹
 ابوعلی بلعمی، ۳۵
 ابوعلی بن ابوالقاسم فقیه، ۸۸
 ابوعلی چغانی، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴
 ۱۰۰، ۴۲
 ابوعلی سیمجور، ۲۳، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۱
 ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱
 ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱
 ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۲
 ابوعلی سیمجوری، ۴۴، ۴۹، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸
 ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷
 ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶
 ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲
 ابو عمران، ۱۷، ۲۵
 ابو عمران سیمجور دواتی، ۲۳
 ابو منصور عبدالرزاق، ۳۵، ۳۶
 ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، ۳۵
 ابونصر، ۶۸
 ابونصر احمد بن اسماعیل، ۲۳
 ابونصر احمد بن علی المیکالی، ۴۳
 ابونصر فارسی، ۶۴
 ابونصر محمود حاجب، ۸۵
 ایبورد، ۴۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۹۶
 احمد، ۹
 احمد ابن اسماعیل بن احمد، ۱۸
 احمد ابن بویه (معزالدوله)، ۲۶
 احمد بن اسماعیل، ۱۹، ۲۱
 احمد بن رافع (کاتب دربار سامانی)، ۷۹
 احمد فارس، ۴۲
 ارسلان بالو، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸
 ارسلان جاذب، ۹۲، ۹۳، ۹۷
 اسپهسالار، ۲۲
 اسپهجاب (اسفجیاب)، ۱۲، ۶۱
 اسفراين، ۸۷، ۸۸، ۹۴
 اسفزار، ۲۰
 اسماعیل، ۸۷، ۸۸
 اعراب، ۷، ۱۰
 المقتدر بالله، ۱۸
 المقنع (هاشم بن حکیم)، ۸
 اماجور، ۱۷
 امام یوسف بن جعفر نیشابوری، ۵۳
 امپراتور بیزانس (تیبیر دوم)، ۵
 امپراتور روم شرقی (ژوستین دوم)، ۵
 امپراتوری ترکان غربی، ۷
 امیر ابوعلی بن الیاس، ۳۶
 امیر احمد بن اسماعیل سامانی، ۱۸، ۱۹

- امیر اسماعیل، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۴
 امیر اسماعیل سامانی، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸
 امیر خلف، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۵۶
 امیر خلف بن احمد صفاری (فرمانروای سیستان)،
 ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۵۴، ۵۶
 امیر خلف صفاری، ۴۴، ۵۴، ۵۶
 امیر عبدالملک، ۳۴، ۳۵، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴
 امیرک طوسی، ۷۰، ۷۱
 امیر محمود، ۹۰، ۹۱، ۹۲
 امیر محمود غزنوی، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳
 امیر منصور، ۳۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱
 امیر منصور سامانی، ۳۸، ۸۴، ۸۹، ۹۱
 امیر نصر سامانی، ۱۳، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۵۱، ۹۶
 امیر نصر (برادر سلطان محمود)، ۹۴، ۹۶
 امیر نصر بن سبکتگین، ۹۶، ۹۹
 امیر نوح، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۳۹، ۴۰،
 ۴۲، ۴۶، ۴۹، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵،
 ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶،
 ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۲
 امیر نوح بن منصور، ۳۸، ۳۹
 امیر نوح بن منصور سامانی، ۶۱
 امیر نوح بن نصر، ۲۷، ۲۹، ۳۱
 امیر نوح بن نصر سامانی (امیر حمید)، ۲۹
 امیر نوح سامانی، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۴۹، ۵۷، ۵۹،
 ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹،
 ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
 انوشنگین، ۱۷
 انوشیروان، ۴، ۵
 ایرانیان، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۰۴
 ایرتیش سفلی، ۲
 ایستمی (برادر خاقان بومین)، ۲، ۳، ۴، ۵
 ایلک خان (فرمانروای قراخانی)، ۷۲
 ایلک خان قراخانی، ۸۵، ۹۳
 ایلک قراخانی، ۸۵، ۸۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳
 ایلمنگو، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶
 ایلمنگو حاجب ابوعلی سیمجور، ۷۴
 اینانج، ۶۱، ۶۲
 باتیجور، ۱۷
 بادغیس، ۴۴، ۴۸، ۵۶، ۵۷
 باسورث، ۹، ۱۵، ۱۷، ۶۴، ۹۲
 باورد، ۴۹
 بخارا، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۹،
 ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۴،
 ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۷،
 ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷،
 ۸۱، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۱،
 ۱۰۳، ۱۰۴
 بدیع همدانی، ۸۱
 بردگان ترک، ۹، ۱۰
 بشنجه، ۸۸
 بغداد، ۱۱، ۱۵، ۱۸
 بغراجق، ۸۶
 بغراخان، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۰۲
 بغراخان فرمانروای قراخانی، ۶۰، ۷۳، ۱۰۲
 بکر بن مالک، ۳۴
 بگتوزون، ۶۱، ۷۲، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲،
 ۹۸، ۹۳
 بلخ، ۴، ۶، ۳۵، ۴۹، ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۷۲، ۷۶، ۸۶،
 ۸۹، ۹۲
 بلکاجور، ۱۷
 بوسحاق زیدوی قهستان، ۲۰

- بومین، ۳، ۲
 بهرام چوبین، ۶
 بیابان گوبی، ۲
 بیزانس، ۵، ۶
 بیکند، ۶، ۷
 پسر فقیه، ۹۶
 پل زاغول، ۹۱
 پوشنج (پوشنگ)، ۵۸
 تاردو، ۵
 تاش، ۴۹، ۵۰
 تالاس، ۵
 تالاس (طراز)، ۳
 تجار برده (نخاسان)، ۹
 تجارت ابریشم با بیزانس، ۵
 تجارت بردگان ترک، ۹
 ترک، ۱
 ترکان، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۸۱، ۸۶، ۱۰۱
 ترکان غربی، ۳
 ترکان غز، ۹۷
 ترکان قزلق (خرلخ)، ۱۲
 ترکستان، ۲، ۸، ۱۵، ۴۱، ۶۱، ۶۳، ۷۴، ۱۰۴
 ترمذ، ۶۱، ۸۹
 تغزغز، ۹
 تالاس، ۲
 تودون پادشاه ترک سرزمین چاچ، ۷
 توزتاش حاجب، ۹۶، ۹۸
 جرجان، ۴۸، ۷۰، ۸۶
 جرجانیه، ۷۲، ۷۳، ۷۴
 جعفر تگین، ۹۴
 جعفر خُشکی، ۱۰
 جنگ رخنه، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۱
 جوزجان، ۶۵
 جوزجانی، ۶۴، ۶۹
 جیحون، ۵، ۷، ۱۰، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۷۲
 چاچ، ۷، ۸
 چغانیان، ۲۰، ۳۰، ۶۱
 چو، ۲
 حاجب آلتوتناش (والی هرات)، ۹۶
 حاجب ابوعلی یعنی ایلمنگو، ۷۳
 حاجب بزرگ (وزیر دربار)، ۱۳
 حاکم جلیل، ۲۹، ۳۱
 حاکم نیشابوری، ۲۶
 حسامالدوله ابرالعباس تاش، ۴۱
 حسامالدوله تاش، ۴۷، ۵۴
 حسن بن بویه (رکنالدوله)، ۳۵، ۴۶
 حسن فیروزان، ۳۷
 حسین بن طاهر، ۴۰، ۴۴
 حسین بن علی مرورودی، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳
 حکا، ۱۲، ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۴۲، ۶۵، ۷۰، ۷۸
 حمدالله مستوفی، ۶۰
 حمویه بن علی سردار امیر نصر سامانی، ۲۱
 حمویه بن علی کوسه، ۲۳
 خاتون، ۷
 خاندان سیمجوری، ۲۱، ۲۴، ۵۱، ۵۵، ۷۷، ۸۳
 ۸۴، ۸۵، ۱۰۰

- خراسان، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
- خرمک، ۵۱
- خسرو انوشیروان، ۴، ۵
- خسرو پرویز، ۶
- خلافت اموی، ۷
- خلافت عباسی، ۱۲، ۱۸
- خلیفه مهدی، ۸
- خواجه احمد حسن میمند (وزیر مقتدر غزنویان)، ۵۲
- خواجه عمید ابونصر مشکان (رئیس دیوان رسائل غزنویان)، ۹۹
- خوار، ۹۳
- خوارزم، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۴
- دارا، ۶۷، ۹۵
- دارا فرزند قابوس، ۶۷
- داعی صغیر علوی (حسن بن قاسم)، ۲۱
- دامغان، ۳۷، ۸۶، ۹۶
- دهقانان (اشراف زمیندار)، ۱۳
- دیلم، ۵۰، ۵۱
- رافع بن لیث، ۸
- رکن الدوله حسن بویه، ۲۸، ۳۴، ۳۶، ۳۷
- رودبار زم، ۹۷
- رود جیحون، ۵، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۷۲
- رودخانه طراز، ۸
- رودخانه مرغاب، ۴
- رودخانه جیحون، ۷، ۶۱
- رودخانه ولگا، ۵
- رویوان، ۳۷، ۴۹، ۸۷
- ری، ۲۵، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۷۶، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸
- زیاد بن صالح، ۸
- ساسانیان، ۳
- سالوس، ۳۷
- سامانیان، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴
- سامرا، ۱۱
- سبکتگین، ۱۵، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳
- سبکتگین (فرمانروای مقتدر غزنه)، ۶۴
- سُبُکْرِی، ۱۸
- سپهسالار ابوبکر چغانی، ۲۷
- سجدالدوله ابوطالب (پسر و جانشین فخرالدوله)، ۸۶
- سرخس، ۴۹، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۹۹
- سعید بن عثمان حاکم خراسان، ۷
- سغد، ۴، ۵، ۶، ۸، ۶۴
- سمرقند، ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۸۱، ۸۶، ۹۴
- سمعانی، ۱۷، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۵۳، ۵۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰
- سید ابوالحسن علوی همدانی، ۸۹

سیستان، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵،	عبدالقاهر بغدادی، ۵۳، ۸۰
۴۷، ۴۸، ۸۹، ۱۰۰	عبدالله بن معمر یشکری، ۷
سیفالدوله، ۶۸	عبدالله جیهانی، ۳۹، ۴۰
سیمجور، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲،	عبدالله غزیر، ۴۹، ۵۰، ۷۵
۲۳، ۲۵، ۹۹	عبدالملک، ۹۱
سیمجور دواتدار، ۱۷، ۲۳	عبدالملک سامانی، ۳۵، ۹۳، ۹۸
سیمجور دواتی، ۲۶	عبیدالله بن زیاد، ۷
سیمجوریان، ۱۴، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۳، ۸۰، ۸۱، ۸۴،	عتبی، ۴۱
۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴	عضدالدوله، ۳۸، ۴۶، ۴۷
	علویان، ۲۱، ۲۲، ۳۷
شار، ۶۵	علی ابن بویه، ۲۶
شاه ملک صفاری، ۲۲	علی بن عیسی بن ماهان، ۹
شمس المعالی قابوس زیاری، ۵۳، ۶۷	علی بویه، ۲۸
شهری، ۲۲، ۲۳	عمادالدوله، ۲۸، ۵۹، ۱۰۱
	عمر بن عبدالعزیز، ۷
صاحب بن عباد، ۵۳، ۶۸، ۶۹، ۱۰۰	عمرولیت صفاری، ۱۸
صاحب کافی (صاحب بن عباد)، ۶۵	عوفی، ۴۳
صفاریان، ۱۸	
	غزان، ۹۷
طاهریان، ۱۲	غزنویان، ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۷۲،
طبرستان، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۸۷،	۷۹، ۹۲، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴
۹۳	غزنه، ۶۴، ۶۵، ۸۷، ۸۹، ۹۹
طراز، ۳، ۸، ۹۳	
طوس، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۹۲، ۹۷	فاتک، ۲۲
طوسی، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۸۲	فاطمیان مصر، ۸۰
طولون، ۹	فایق، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲،
	۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲،
عباس، ۱۰	۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲
عبدالجبار خوجانی، ۷۸، ۷۹	فایق خاصه، ۳۵، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۴، ۶۹، ۸۵،
عبدالرحمن فارسی، ۴۹	فخرالدوله، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۸۶،
عبدالرحمن فقیه، ۷۲	۸۷، ۹۸

۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱،

۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۶،

۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۸۶، ۸۸،

۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷،

گرگان، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۰، ۶۸،

۶۹، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۹۸،

گنج رستاق، ۴۸، ۵۷،

گویی، ۲،

لیث بن علی (شیر لیاده)، ۱۸،

لیلی بن نعمان، ۲۱،

ماکان کاکلی، ۲۲، ۲۷، ۳۷،

مانیاخ، ۵،

ماوراءالنهر، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۲۰،

۳۰، ۴۷، ۵۹، ۶۴، ۷۲، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۱۰۲،

۱۰۴، ۱۰۳،

ماهجور، ۱۷،

ماهر، ۹۷،

ماهویه سوری (مرزبان مرو)، ۶،

مای مرغ، ۹۷،

مأمون، ۹، ۱۰، ۷۳، ۷۵،

مأمون بن محمد (والی گرگانج)، ۷۲، ۷۳، ۷۴،

۷۶، ۷۵،

مأمون بن محمد خوارزمشاه، ۷۷،

مجدالدوله بویه، ۹۳،

محمد بن الیاس بن یسع سفدی (فرمانروای

کرمان)، ۲۶،

محمد بن علی (برادر لیث بن علی)، ۱۸، ۱۱، ۱۸،

۳۳، ۹۱،

محمود، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۵، ۸۶،

فخرالدوله بویه، ۱۰۲،

فخرالدوله دیلمی، ۶۵، ۷۷،

فرارود، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۰۲، ۱۰۴،

فرمانروای ری و همدان، ۴۶،

قابوس بن شمشیر (پادشاه طبرستان)، ۴۷، ۸۶،

۹۸، ۹۵،

قابوس پسر کوچک تر و شمشیر، ۳۷،

قابوس زیاری، ۵۳، ۶۷، ۹۳،

قراگین، ۲۱، ۳۰،

قراخانیان، ۶۰، ۷۲، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،

قسططنیه، ۵،

قطوان، ۸۶،

قفقاز، ۵،

قلعه زرنج، ۴۵،

قوس، ۳۷، ۸۶، ۹۳،

قوس (گوش)، ۹۲،

قستان، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۹، ۴۳، ۴۴،

۴۸، ۵۰، ۵۷، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۸،

۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳،

قهندز، ۹۴،

قهندز (کهن دژ)، ۷۵،

کانوسین چه نایب السلطنه چین در آسیای مرکزی،

۷،

کاٹ، ۷۴،

کجاجیان، ۷۶،

کرمان، ۲۰، ۲۶، ۳۶،

کوه های اورال، ۲،

گردیزی، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰،

ناصرالدوله، ۴۲	۹۱، ۸۷
ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور، ۱۰۰	محمود غزنوی، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹
ناصرالدین، ۶۸	۱۰۳
نبرد طراز، ۱۶	مرکز خوارزم، ۷۴
نسا، ۷۳، ۷۴	مرو، ۶، ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۲۹
نسف (نخشپ)، ۷۲	۴۸، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۱
نصر، ۳۵	۷۲، ۷۷، ۸۱، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷
نصر بن احمد سامانی، ۲۲	مستنصر مصری، ۸۰
نصر بن حسن فیروزان، ۹۲، ۹۳	مسعود، ۷۹
نصر بن عبدالملک، ۳۵	مسعودی، ۱۰
نوح، ۳۸، ۵۰	مصر، ۹، ۵۳
نوح بن اسد، ۱۰، ۱۲	معتز، ۱۲
نوح بن منصور، ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۵۹، ۶۰، ۶۳	معتصم، ۱۰، ۱۱
۶۴، ۷۸، ۸۰	معین، ۱۶، ۲۵، ۳۸، ۷۶، ۱۰۳
نوح بن منصور سامانی، ۸۵، ۱۰۰	مغولان، ۲
نیشابور، ۸، ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۶	مغولستان، ۲
۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰	مقدس، ۱۰، ۳۶، ۴۲، ۵۴
۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۸	منتصر، ۲۴، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳
۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴	منتصر سامانی، ۹۴، ۹۵، ۱۰۳
۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵	منصور بن قراتگین، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱
۹۶، ۹۹، ۱۰۳	منصور بن نوح سامانی، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۸۹، ۹۸
والی جرجانیه (گرگانج)، ۷۲	منوچهر، ۹۵
وشمگیر، ۳۵، ۳۶، ۳۷	منهاج سراج جوزجانی، ۶۹
هارون الرشید، ۸، ۹	منینی، ۱۶، ۱۷، ۵۱
هرات، ۶، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۹، ۴۸، ۴۹	مو-هان، ۲
۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۳، ۸۸	موصل، ۲۸
۸۹، ۹۴، ۹۲، ۹۸	مولده، ۱۶
هرمزد چهارم (هرمز ترک زاد)، ۶	مولی سندلی، ۱۹
همدان، ۲۸	مؤیدالدوله، ۴۷
	ناحیه هزارسرف (هزار اسب)، ۷۳

- | | |
|--------------------------|---|
| هیاطله، ۴، ۳ | یزدگرد ساسانی، ۶، ۲۱ |
| هیتال‌ها، ۳، ۴، ۵ | یشیاراخان، ۷ |
| هیتال‌ها (هیتال‌ها)، ۳ | یعقوبی، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱ |
| | یوحنا (طبيب مخصوص ابو منصور عبدالرزاق)، |
| | ۳۶ |
| یبنغو، ۲، ۵ | یولدوز، ۲ |
| یبنغوی ترکان (ایستمی)، ۴ | |

سیمجوریان

نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران
ابتدا در دولت سامانیان مصدر خدماتی مهم شدند و
در ازای خدمات خویش به کسب قدرت و ثروت نائل

آمدند، اما بعد از تحولاتی که در نظام داخلی حکومت سامانی رخ داد ابتدا در برابر
سامانیان خودسری پیشه کردند و سپس اندیشه برپایی حکومتی مستقل را در
سر پروراندند. این کتاب تحقیقی جامع پیرامون رویدادهای عصر سامانی درباره
دولت مردان و حکومتگران سیمجوری است.



آشادات ایل شاهسون بغدادی

IL-e Shahsevan-e Baghdadi
Publication

۱۰/۰۰۰ ریال



سیمجوریان، نخستین
دودمان قدرتمند



دانشگاه تهران (۱)